۵
ایستگاه مطالعه

دین

ادعیه و مناجات

# ضیافت بلا

## مقامات سلوکی در زیارت عاشورا

سید محمد مهدی میرباقری

بسم الله الرحمن الرحیم

# ضیافت بلا مقامات سلوکی در زیارت عاشورا


نویسنده:

محمد مهدی میرباقری



ناشر چاپی:

نهاد کتابخانه های عمومی کشور

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

# ضیافت بلا : مقامات سلوکی در زیارت عاشورا

## مشخصات کتاب

سرشناسه: میر باقری، سیدمحمد مهدی، ۱۳۴۰ -

عنوان قراردادی: زیارتنامه عاشورا.شرح

عنوان و نام پدیدآور: ضیافت بلا : مقامات سلوکی در زیارت عاشورا/ سیدمحمدمهدی میرباقری.

مشخصات نشر: تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور ، موسسه انتشارات کتاب نشر، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: ۱۲۸ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۴۰-۵

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: زیارتنامه عاشورا -- نقد و تفسیر

موضوع: زیارتنامه عاشورا

موضوع: آداب طریقت

شناسه افزوده: نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره: BP۲۷۱/۶۰۴۲۲/م۸۷ ۱۳۹۲

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۷۷۷

شماره کتابشناسی ملی: ۳۲۸۶۰۳۵

ص:۱

## اشاره

ضیافت بلا

مقامات سلوکی در زیارت عاشورا

* سید محمّدمهدی میرباقری

عنوان کتاب: ضیافت بلا

به کوشش: سیدمحمدمهدی میرباقری

طراحی جلد: مجدالدین روستا طسوجی

صفحه آرا: اکرم سادات بنی زهرا

ناشر: موسسه انتشارات کتاب نشر

نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۲

شمارگان: ۱۵۰۰۰۰ جلد

بها: ۲۰۰۰۰ ریال

شابک: ۵-۴۰-۷۱۵۰-۶۰۰-۹۷۸

آدرس: تهران، زرتشت غربی، کوچه کـامبیز، نبش طباطبـایی رفیعی، پلاک ۱۸، موسسه انتشارات کتاب نشر، تلفن: ۱۷-۸۸۹۷۸۴۱۴

## مقدمه

رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با دبیر کل و مدیران ارشد نهاد کت-ابخانه های عمومی کشور در اسفندماه ۱۳۸۹ فرمودند:

«نهاد کتابخانه های عمومی با کمک سایر دستگاه های فرهنگی و اجتماعی کشور، برنامه هایی را طراحی نمایند که همه ی ایرانیان اهل مطالعه شوند.» طرح «ایستگاه مطالعه» یکی از برنامه های نهاد برای عمومی نمودن و ارتقای سرانه ی مطالعه مفید در راستای تحقق رهنمودهای مقام معظم رهبری است. «ایستگاه مطالعه» به معنای آوردن کتابخانه به فضای ترددی مردم بوده و قفسه کتابی با پانزده عنوان کتاب مفید، شامل پنج عنوان کتاب کودک و نوجوان و ده عنوان کتاب مخصوص بزرگسالان است.

کتاب های کودک و نوجوان عبارت است از یک عنوان مخصوص کودکان پیش دبستانی،یک عنوان ویژه ی کودکان سال های آغاز دبستان و یک عنوان برای کودکان سال های پایانی دبستان می شود یک عنوان از این کتاب ها نیز مخصوص نوجوانان مقطع راهنمایی و عنوان دیگر خاص نوجوانان مقطع دبیرستان لحاظ شده و کتاب های بزرگسالان با موضوعاتی نظیر دین، داستان، شعر، خاطره و طنز، خانواده، تاریخ، اندیشه علوم و فنون، ادبیات و دانستنی های عمومی و دو عنوان برای بزرگسالان با تحصیلات کمتر از مقطع راهنمایی درنظر گرفته شده است.

هر فرد می تواند با مراجعه به این ایستگاه، کتاب مورد علاقه خود را انتخاب و در محل ایستگاه و یا هر محل دیگری مطالعه کرده و حداکثر پس از پانزده روز به همین ایستگاه یا هریک از ایستگاه های مطالعه در سراسر کشور و یا به یکی از کتابخانه های عمومی تحت پوشش نهاد کتابخانه های عمومی باز گرداند.

در قسمت پایین هر ایستگاه مطالعه، محلی برای بازگرداندن کتاب های مطالعه شده تعبیه شده است؛ که در این محل می توانید پیشنهادهای خود را برای اجرای بهتر این طرح ارائه نمایید. انتظار مجریان طرح از مردم فهیم و فرهنگ مدار ایران اسلامی، دقت در حفظ و نگهداری و تحویل به موقع کتاب است.

چنانچه علاقه مند به نگهداری کتاب ها برای خود باشید می توانید بابت هر جلد کتاب مبلغ دو هزار تومان به حساب ۱۲۳ به نام موسسه انتشارات کتاب نشر نزد بانک تجارت و ملی در کلیه شعب کشور و یا به شماره کارت ملی ۶۵۸۸ ۹۹۵۱ ۹۹۱۱ ۶۰۳۷ و کارت تجارت ۴۴۹۲ ۹۱۶۶ ۵۳۹۹ ۶۲۷۳ به نام موسسه انتشارات کتاب نشر واریز کنید.

خیرین عزیز می توانند با تامین هزینه یک یا چند ایستگاه مطالعه در طول یک سال و یا تامین منابع آن در راستای تقویت و گسترش طرح، مساعدت لازم را مبذول نمایند. شماره تلفن ۸۸۸۰۲۱۹۱ داخلی ۱۱۱ و ۱۱۳ و آدرس اینترنتی mosharekatha@Iranpl.ir و آدرس: تهران، خیابان فلسطین، پایین تر از بلوار کشاورز، کوچه شهید ذاکری، پلاک ۹ واحد مشارکت های نهاد، در خدمت پاسخ گویی به سوالات این عزیزان خواهد بود.

از آنجا که بعضی از کتاب های این طرح در مسابقات فرهنگی کتابخوانی در سطح ملی ارائه می شود، می توانید از طریق سایت های www.booki.ir و www.iranpl.ir اطلاعات تکمیلی را دریافت کنید.

منصور واعظی

دبیر کل نهاد کتابخانه های عمومی

## فهرست مطالب

## اشاره

مجموعه حاضر، تنظیم متن دو دوره سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین سید محمّدمهدی میرباقری پیرامون مقایسه ارکان و مراحل سیر و سلوک متعارف و سیر و سلوک با بلای معصومین علیهم السلام است که در سال ۱۳۷۷ ارائه شده است. استاد میرباقری در سال های بعد نیز مباحث و دوره های تکمیلی در این باره داشته اند که ان شاء الله در مجموعه های دیگری ارائه خواهد شد.

این کتاب توسط آقایان احمد عابدی، محمدحسین طاهری و حسن نوروزی به ترتیب «تنظیم اولیه»، «ویرایش مفهومی و مستندسازی» و «تصحیح نهایی» شده است. به امید آنکه جابه جایی ها و دخل و تصرف هایی که در متن صورت گرفته است به اصل بحث خدشه وارد نکرده و موجب رسایی در محتوا و قالب و سهولت در استفاده از آن شده باشد.

مهرماه ۱۳۹۲

## درآمد

هدف از خلقت چیزی جز قرب و لقاء حضرت حق نیست؛ لذا شناخت راه وصول به این هدف بزرگ و تشخیص سریع ترین و بهترین مسیر رسیدن به آن، بسیار مهم است.

دو نوع راه برای پیمودن این مسیر، پیش بینی و پیشنهاد شده است: راه اول، راهی است که بزرگان علمای اخلاق و برخی ارباب معرفت به استناد آیات و روایات بیان فرموده اند؛ این راه از عزم شروع می شود و به توبه، محاسبه، مراقبه، اعتدال و ذکر می رسد. راه دوم، سلوک با شفاعت اولیاء خدا و بلاء آن هاست. اگر راه اول را هم چون عبادت ایام عادی سال فرض کنیم، راه دومْ به منزله ی شب قدر و راهش کوتاه تر، پربارتر و پربرکت تر است.

با آن که مقصد جز لقاء حقّ و مقام توحید نیست، اما راه اساسی نیل به آن، حرکت بر محور ولیّ خداست.

«إِنَّ اللّهَ رَبِّی وَرَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِیمٌ»(۱)؛

راه مستقیم در سیر به سوی خدا، حرکت کردن بر مدار ولی خدا است؛ «عَلِیٌ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِیم».(۲)

البته این دو راه با یک دیگر منافات ندارند؛ چنان چه اگر به هم ضمیمه شوند، هر کدام مکمل دیگری خواهند بود. در ادامه، ابتدا راه متعارف، به اجمال بررسی می شود، سپس راه دوّم همراه با مرور اجمالی زیارت شریف عاشورا شرح داده خواهد شد.

---

۱- . آل عمران (۳) آیه ی ۵۱.

۲- . اصول کافی ج۱، ص۴۱۷، باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایه.

# فصل اول: سیر و سلوک متعارف

## اشاره

سیر و سلوک نوع اول، شامل چند مرحله است که در یک نگاه کلی عبارتند از: عزم، انتخاب معبود، محاسبه، توبه، اعتدال و ذکر.

### ۱. عزم و تصمیم

در این سلوک، ابتدا باید به مرحله ی عزم و تصمیم رسید؛ «وَ قَدْ عَلِمْتُ انَّ افْضَلَ زادِ الرَّاحِلِ الَیْکَ عَزْمُ إِرادَهٍ یَخْتارُکَ بِها».(۱) انسان باید بخواهد تصمیم بگیرد به سوی خدا برود و قرب او را انتخاب کند؛ در غیر این صورت حتی با وجود همه ی توفیقات، نعمت ها و هدایت ها، این راه طی نمی شود؛ یعنی همه ی توفیقات الهی از جمله انبیاء و اولیاء می آیند، اما انسانی که مصمم نیست، راه دیگری را انتخاب می کند.

اگر انسان به راستی به مرحله ی عزم برسد، در ادامه به قدم های بعد نیز می رسد. این عزم با تفکر و تأمل به دست می آید؛ لذا بعضی فرموده اند: قدم اول تفکر و تأمل است. بزرگان فرموده اند: تفکر باید از توجه به سرمایه های محرز و محتمل شروع شود؛ اگر انسان قدر این سرمایه ها را نشناسد، طبیعی است که به تصمیمی برای تجارت های بزرگ نمی رسد. «الدُّنْیَا سُوقٌ رَبِحَ فِیهَا قَوْمٌ وَ خَسِرَ آخَرُون»؛(۲) اگر انسان به سرمایه های خود توجه نکند، برای انتخاب مقاصد بلند و تجارت های رفیع آماده نمی شود. اگر خود را در حدّ و اندازه ی دنیا، یا یک توده ی مادّه، یا هفتاد سال

---

۱- . اقبال الاعمال، اعمال روز ۲۷ ماه رجب، ج۳، ص۲۷۷؛ ترجمه: «من دانسته ام که بهترین توشه ی کوچ کنندگان به درگاهت، تصمیم جدی برای اختیار توست».

۲- . تحف العقول، ص۴۸۳.

عمر، یا غرایز و شـهوات بداند و اسـتمرار وجود خویش را بیش از این دنیا تا قیامت و بعد از قیامت نبیند و حدّ وجودی خویش را که می توانـد از همه ی تعلقـات فراتر رود و به مرحله ی فراقت و زهـد از تعلقـات برسـد و به تعلقات بزرگ تر دست یابـد، نشـناسد، به طور طبیعی به دلیل نشـناختن سـرمایه های قطعی و محتمل، موفق به تجارت های بزرگ نمی شود. اگر انسان سکه ای پیـدا کنـد و احتمـال دهـد که قیمتی است، به محض این احتمـال، نوع نگاهش به آن سـکه تغییر می کنـد و دیگر آن را به راحتی معـامله نمی کنـد. بـا همین احتمـال، جست وجوی او شـروع می شود؛ سـکّه را به اهل خبره نشان می دهـد تا قیمتش را بفهمـد؛ اما همین سـکه ی گران قیمت از نظر یک کودک، با یک پول مسـی تفاوت نـدارد! انبیای الهی در قدم اول، انسان را متوجه سرمایه های وجودی او می کنند و می فرمایند: شما بیش تر و بزرگ تر از دنیا هستید.

ما نبایـد از سـرمایه هایی که خداوند به ما داده است، غافل شویم؛ اسـتعدادهای فراوانی را که اسـتعدادِ لقاء هسـتند، زیر پا بگذ اریم. در مناجات شـعبانیه می فرمایند: «إِلَهِی إِنْ أَنَامَتْنِی الْغَفْلَهُ عَنِ الاِسْتِعْدَادِ لِلِقَائِکَ ...».(۱) ابتهاج انسان در این لقاء، استثنائی است؛ بیشتر اوقات انسان از ظرفیت لقاء و لـذت های آن غافل است و این غفلت باعث زیان او در سوداگری می شود. فهم این نکته که توان و سـرمایه ی مـا بیش از آن چیزی است که شـیطان به آن دعوت می کنـد، قـدم اول حرکت است. دلیـل این که انبیاء در اولین قدم، انسان را متوجه معاد می کنند، همین است؛ درک این که انسان تا نامتناهی ادامه دارد، روی تصـمیم گیری های او اثر جدّی خواهد گذاشت.

## ۲. انتخاب معبود

### اشاره

دومین چیزی که بایـد دربـاره ی آن تأمـل کرد، معبودهـایی است که دنبال وصال و لـذت قرب آن ها هستیم. آیا این معبودها ارزش سرمایه گذاری دارند؟ باید نگاه جامعی

---

۱- . ترجمه: «خدایا اگر بی خبری از آماده شدن برای دیدارت، مرا به خواب غفلت فرو برده...».

نسبت به آن ها داشت و چهره ی جامع آن ها را شناخت. ممکن است دیدن تنها یک چهره از چیزی، ما را فریفته ی آن کند، در حالی که دیـدن مجموعه ی وجودی آن، ما را متنفر سازد. معبودهایی که انسان از سـر غفلت به آن ها دل می دهد عبارتند از: دنیا، نفس، شـیاطین و انسان های دیگر. آیا ممکن است انسان در مقابل آن ها خضوع و تـذلّل کنـد؟ بله؛ ممکن است. این خضوع انواعی دارد: خضوعِ محبت یـا خفّت یـا طمع و یـا خوف. در دعای ابوحمزه آمـده است که: «اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ خُشُوعَ الإیمانَ قَبْلَ خُشُوعُ الذُّلِّ فِی النّارِ».

انسان همراه با لذت ها و رنج هاست؛ اگر این دو حالت از او گرفته شود، از حرکت می ایستد. اگر هیچ حبّی در انسان نباشد، لـذت هم به نقطه ی صـفر می رسـد. اگر هیچ چیز را دوست نداشـته باشد، از هیچ چیزی هم لذت نمی برد و برای هیچ چیزی هم رنـج نمی کشـد؛ چون فراق و وصـال در نظر او تفاوتی نـدارد. بایـد ببینیم که سـرمایه ی حب را به پای چه معبودهایی می ریزیم؛ به چه چیزی دل می بنـدیم و از آمـدن چه چیزهـایی خوشـحال و از رفتن چه چیزهـایی نگران می شویم. آن چه، بود و نبودشان بر دل تأثیر می گـذارد و انسان را تهدیـد و تطمیع می کند، چه چیزهایی هسـتند؟ آیا این ارزش را دارند که به آن ها دل بست، و آن هـا را عبـادت کرد؟ شایـد سؤال شود: مگر می شود دنیا و نفس را عبادت کرد؟! بله؛ برای عبادت دنیا و نفس، چه ها که نکردنـد؟ این معبودها گاهی انسان را به لـذت هم می رساننـد، اما باید دید که باطن آن ها چیست؟ «إِنَّ الْجَنَّهَ حُفَّتْ بِالْمَکَارِهِ وَ إِنَّ النَّارَ حُفَّتْ بِالشَّهَوَاتِ».(۱) برای رهایی از این بندها، باید دید هر یک از معبودها چه چیزی از انسان می گیرند و چه چیزی به او می دهند. باید نگاه واسـعی به آنها داشت؛ باید همه ی را با هم دید؛ نه فقط دنیا را بلکه باید بیش از دنیا را هم دید؛ هم چنین باید با یک نگاه جامع آن ها را در کنار یک دیگر نقد و قیمت گذاری کرد.

---

۱- . نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶، ص۲۵۱؛ ترجمه: «بهشت با ناملایمات همراه است و جهنم با خواستنی ها قرین است».

## ملاک گزینش معبود

یکی از نقدهایی که قرآن به آن اشاره می کند، این است که: «آیا این معبودها جاویدان هستند یا افول می کنند؟» در ماجرای حضرت ابراهیم علیه السلام روی این نکته دست گذاشته شده است:

«فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لا أُحِبُّ الآ فِلِينَ»؛(۱)

بر اساس این آیه، انسان باید کسی را که مربی اوست و همه ی خیرات و لذت ها از جانب اوست، انتخاب کند و به او دل ببندد و محبت خود را نثار او نماید. محبت، مخصوص ربّ است؛ او که شیرینی آفرین است؛ خودش شیرین ترین است و این شیرینی جلوه و مخلوق اوست. در حقیقت مبنای تعریف همه ی وجودِ انسان، محبت اوست. برای تعیین ارزش انسان، می توان بررسی کرد که او چه چیزی را دوست دارد. «لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَحَبَّ حَجَراً لَحَشَرَهُ اللَّهُ مَعَه»؛(۲) انسان با محبوبش محشور می شود. تلاش او نیز به اندازه ی محبوبش و در مسیر اوست؛ در نهایت هم به او می رسد. «وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَى».(۳)

اگر معبودی افول داشته باشد، ارزش دل سپردن ندارد؛ لذا انسان ها با این افول ها به سه شکل برخورد می کنند: عده ای هنگام ظهور و تجلی معبود، به آن دل می بندند و هنگام غروبش غصه می خورند؛ لحظه ای دل می بندند و لحظه ای غصه می خورند و عمرشان این گونه می گذرد. عده ای هنگام شکست معبودشان، می گویند: «به جهنم که شکست!» می خواهند خود را آزاد جلوه دهند. آن ها در حقیقت سرمایه ی محبت را از دست داده اند. عده ی دیگری هم هستند که افول معبود غروب کننده را در متن طلوع و ظهور و جلوه آن می بینند؛ به آن دل نمی بندند و برای دل کندن از آن، منتظر غروبش نمی مانند. اگر توجه و نگاه انسان از

---

۱- . انعام (۶) آیه ی ۷۶؛ ترجمه: «پس چون شب بر او پرده افکند، ستاره ای دید گفت: این پروردگار من است، و آنگاه که چون غروب کرد، گفت: غروب کنندگان را دوست ندارم».

۲- . امالی صدوق، ص ۲۱۰، مجلس ۳۷.

۳- . نجم (۵۳) آیه ی ۳۹.

افول کننده ها برداشته شود، پشت پرده ی آن ها را می بینند. اگر به این معبودها دل بست، «حجاب» می شوند و اگر دل برداشت، «آیه» خواهند شد. این خاصیت عالم است؛ «مَنْ نَظَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتْهُ وَ مَنْ نَظَرَ بِهَا بَصَّرَتْه».(۱)

در دعای شریف عرفه این دو نکته با هم مطرح شده اند:

«إِلَهِی إِنَّ اخْتِلَافَ تَدْبِیرِکَ وَ سُرْعَةَ طَوَاءِ مَقَادِیرِکَ مَنَعَا عِبَادَکَ الْعَارِفِینَ بِکَ عَنِ السُّکُونِ إِلَی عَطَاءٍ وَ الْیَأْسِ مِنْکَ فِی بَلَاءٍ».(۲)

مؤمن این گونه نیست که در بهار خوشحال و در پاییز مأیوس باشد؛ انسان موّحد در پاییز به شکلی مبتهج است و در بهار به شکلی دیگر؛ بهار و پاییز را آیات حق می داند و در هر یک از آن ها به نوعی بهره مند می شود. در بلاء به نحوی و در نعمت به نحو دیگری بهره مند است؛ لذا هیچ یک او را زمین گیر نمی کنند. با دیدن تحولات فصول می فهمد که برای بهره مندی در پاییز، باید در فصل بهار تلاش کند. فقط انسانی که فراتر از بهار و پاییز است می تواند از هر دو استفاده کند؛ اما کسی که در بهار دلخوش و در پاییز غصه دار است، گاهی مغرور و گاهی مأیوس خواهد بود.

«إِلَهِی عَلِمْتُ بِاخْتِلافِ الْآثَارِ وَ تَنَقُّلاتِ الْأَطْوَارِ أَنَّ مُرَادَکَ مِنِّی أَنْ تَتَعَرَّفَ إِلَیَّ فِی کُلِّ شَیْ ءٍ حَتَّی لا أَجْهَلَکَ فِی شَیْ ءٍ»؛(۳)

از گوناگونی ها و اختلاف ها فهمیده می شود که خدا قصد دارد در هر چیزی خود را به آدمی نشان دهد، تا هرگز از او غافل نباشد. اگر انسان در اتاقی که یک طرف آن آیینه ای بزرگ نصب شده باشد قرار بگیرد، نمی داند آن چه در آیینه می بیند تصویر و جلوه ی واقعیت آن طرف اتاق است، یا برعکس! اگر متوجه نباشد و جلو

---

۱- . بحارالانوار، ج ۷۵، ص۳۷، باب ۱۶ ما جمع من جوامع کلم أمیرالمؤمنین صلی الله علیه و علی ذریته؛ ترجمه: «کسی که به دنیا به عنوان یک وسیله بنگرد، چشمش را بینا می کند، و کسی که به عنوان یک هدف به آن نگاه کند، نابینایش خواهد کرد».

۲- . ترجمه: «خدای من، اختلاف تدبیر و سرعت در هم پیچیدن سرنوشت ها با مشیت پیروز تو، بندگان عارفت را از تکیه به عطای موجود و از نومیدی در ناگواری ها باز می دارد».

۳- . ترجمه: «خدایا آن طوری که من از روی اختلاف آثار و تغییر و تحول اطوار به دست آورده ام مقصود تو از من آن است که خود را در هر چیزی (جداگانه) به من بشناسانی تا من در هیچ چیزی نسبت به تو جاهل نباشم».

برود، به آیینه می خورد و آن را می شکند؛ تازه می فهمد که هر چه هست، این طرف آیینه بوده است.

بعضی از مردم بعد از شکستن معبودشان باز هم می خواهند ببینند آیا آن طرف آیینه خبری بود یا خیر! اگر آیات الهی وجود نداشتند، انسان می گفت: «اصلاً آیه ای نبوده است»؛ اگر هم بود ولی نمی شکست، انسان تصور می کرد که آن آیه، موجودِ مستقلی بوده است. اگر دوره ی جوانی متعلق به خود انسان بود، پس چرا از دست می رود؟! بنابراین هر چه هست، آن سوی این آیات است.

نقل می کنند که روزی مرحوم «فیض»، و «صدرالمتألهین» همراه با یک دیگر از مسیری عبور می کردند. دختری را بالای بام دیدند که قالی تکان می دهد و جوانی هم ایستاده و او را نگاه می کند و شعر می خواند.(۱) جوان به دختر می گوید: «نیامده ای به پشت بام تا قالی تکان بدهی، آمده ای که خود را نشان دهی.» صدرالمتألهین متحول می شود و گریه می کند. مرحوم فیض از او می پرسد: چه شد؟! ایشان جواب می دهند: گریه من از این جهت است که این همه سال درس خوانده ام و فلسفه نوشتم و خود را عاشق خدای متعال می دانم اما هنوز با این حال و صفایی که این داماد با عروس خود داشت من نتوانستم با خدای خود چنین سخن بگویم؛ لذا به حال خود گریه می کنم.

«با صدهزار جلوه برون آمدی، که من

با صدهزار دیده تماشا کنم تو را»

### فواید شناخت معبود الهی

توجه به تحول معبودها، دو خاصیت دارد: اولاً؛ انسان وقتی ببیند که معبودش متحول می شود، دل از آن بر می دارد. در نظر انسان، لذتی که تمام می شود، ارزشی ندارد. این نگاه، همان نگاهِ جامع است. با نگاه جامع انسان می فهمد که پدیده های

---

۱- . [البته اینها عروس و داماد بودند منتها خانواده عروس شرط کرده بودند که تا عروس به خانه داماد برده نشود آنها یکدیگر را نبینند.]

افول کننـده وقتی از بین می رونـد، موجب غصه می شوند و وقتی هم که هسـتند، خوف و ناامنی با خود می آورند. اگر انسان مانند حیوانات به: «آینده»، «ابدیت» و «وسعت وجودی» خود تعلق خاطر نداشته باشد، دل بستن به این معبودها باعث غصه ی او نمی شود؛ اما چون در انسان احساسِ خلودْ وجود دارد، وقتی به چیزی دل می بندد، اگر احساس کند که معبودش افول خواهد کرد، ناراحت می شود. بنابراین با نگاه جامع می توان به پشت آیه ها هم واقف شد، تا آن جا که گفت:

«إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ حَنِیفًا وَمَا أَنَاْ مِنَ الْمُشْرِکِینَ».(۱)

ما معمولاً در دنیای متحول و روی امواجْ خانه می سازیم؛ به محض ساختن نیز خدای متعال آن را خراب می کند. دوباره جای دیگری را می سازیم و باز هم خـدا آن جا را خراب می کنـد! اگر عاقل باشـیم، پس از خراب شدن، دوباره آن را نمی سازیم. اگر از روی موج پا برداریم، خداوند ساحل را به ما نشان می دهد. اگر نگاه انسان جامع شود و ببیند که این معبودها، نتیجه ای جز رنج ندارند؛ اگر هم لذتی دارند مال خودشان نیست؛ اصـلاً دنیا چیزی نیست که لذت داشـته باشد و این خداست که ذائقه ها را شـیرین می کنـد، آن گاه زمینه ی عزم و تصـمیم در انسان فراهم خواهـد شـد و مقـدمه ی حرکت به سوی خـدای متعال خواهد گردید.

البته این تأملات و تفکرات به اجبـار، انسـان را به عزم نمی رسانـد؛ چنان چه ممکن است انسان بعـد از تأملات فراوان، دنیا را انتخاب کنـد؛ چون آن را نقـد می دانـد؛ اما این انتخاب، همه ی آن رنج ها را به دنبال خواهد داشت و عالم حجاب او خواهد شد. قرآن از زبان حضرت صالحِ علیه السلام در حدود چهار هزار سال قبل، یک سؤال جدی برای اهل دنیا مطرح کرده است؛

---

۱- . انعام (۶) آیه ی ۷۹؛ ترجمه: «من از روی اخلاص، پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمان ها و زمین را پدید آورده است و من از مشرکان نیستم».

«أَ تُترَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا ءَامِنِينَ. فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ. وَ زُرُوعٍ وَ نَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ. وَ تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ»؛(۱)

در هر حال، تحول در انسان یا تحول در دنیا، عامل جدا شدن از معبودهاست؛ از آن جا که خداوند متعال آگاهی به بیش از این دنیا را در انسان قرار داده است، این تحولات عامل احساس ناامنی خواهند بود. تمدن مادی قرن حاضر هم باید به این سؤال جواب دهد، اما طبیعی است که جوابی نخواهند داشت؛ چنان چه گذشتگان هم جوابی نداشتند. دنیاپرستان چه در گذشته و چه امروز، تغافل می کنند؛ قبرستان ها را به بیرون از شهر می برند و به جای آن ها پارک می سازند تا به یاد مرگ نیافتند، اما این کار مشکل را حل نمی کند.

آیا انسان مثل بهائم است که خود را به غفلت بزند و متوجه تحولات نشود؛ یا این که در درون او یک بیداری وجود دارد که همه ی تکالیف به آن بر می گردند؟ برای حل مشکل باید به فراتر از دنیا اندیشید و با غیبِ عالمْ مأنوس شد. مادامی که انسان در محبتْ مشرک است، دچار ناامنی و ترس از مرگ خواهد بود؛ تغافل هم سودی به حال او نخواهد کرد. به واسطه ی مأنوس شدن با مرگ است که اشتیاق به لقاء در انسان پدیدار می شود:

«وَ لَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِی کَتَبَ اللَّهُ [لَهُمْ] عَلَیْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِی أَجْسَادِهِمْ طَرْفَهَ عَیْنٍ شَوْقاً إِلَی الثَّوَابِ وَ خَوْفاً مِنَ الْعِقَاب».(۲)

گاهی خوف ها و محبت های انسان، نابالغ و کودکانه است؛ اما اگر به بیش از دنیا طمع داشته باشد، به راحتی از دنیا جدا خواهد شد. یکی از بزرگان می فرمودند: من از اول بلوغ منتظر مرگ بوده ام؛ همانند کسی که ساک سفر در دست، وارد پایانه

---

۱- . شعراء (۲۶) آیات ۱۴۶ الی ۱۵۰؛ ترجمه: «آیا شما تصور می کنید همیشه در نهایت امنیت، در نعمت هایی که این جاست می مانید؟ در باغستانها و چشمه سارها. و کشتزارها و نخلستانهایی که گل لطیف دارد. که در کوه ها با مهارت خانه ها می تراشید و در آن به عیش و نوش می پردازید».

۲- . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۴ (خطبه ی متقین)، ص ۳۰۳؛ ترجمه: «اگر مدت عمری نبود که خداوند برایشان مقرر داشته، به سبب شوقی که به پاداش نیک و بیمی که از عذاب روز بازپسین دارند، چشم بر هم زدنی جان هایشان در بدن هایشان قرار نمی گرفت».

می شود و بدون آن که ساک را به زمین بگذارد به سفر می رود، من هرگز ساکم را در دنیا به زمین نگذاشته ام و همیشه آماده به دنبال مرگ می دویدم.

مؤمنین می دانند که دنیا دار امتحان و لغزش گاه است؛ ممکن است کسی تا بالای کوه هم برود اما سقوط کند. انسانی که می داند از او امتحان می گیرند، منتظر است هر چه زودتر امتحان تمام شود؛ چون از مردود شدن می ترسد. کسی که برای تفریح دوچرخه سواری می کند، دوست دارد زمان دوچرخه سواری اش طولانی باشد؛ اما کسی که مسابقه می دهد دوست دارد دوچرخه سواری اش هرچه زودتر تمام شود، چون هر لحظه ممکن است عقب بیفتد؛ زمین بخورد و... . مومن می ترسد مبادا از خدا جدا شود، چون جدایی از خدا در همین دنیا اتفاق می افتد؛ آرزو می کند کاش هر چه زودتر بساط دنیا جمع شود تا مبادا لغزشی پیش آید و موجب فراق و عقوبت او گردد.

در خطبه ی پنجم نهج البلاغه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: «وَاللَّهِ لاَبْنُ أَبِی طَالِبٍ آنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْیِ أُمِّهِ».(۱) شبیه همین جمله را حضرت سیدالشهداء علیه السلام نیز در شب عاشورا به اصحاب شان فرموده اند. اصولاً در این زمینه نوع نسخه دین با نسخه های دیگر متفاوت است. دیگران معتقدند با آن که انسان پیر می شود، می میرد و همه ی نعمت های دنیا و جوانی گذرا هستند، اما باید بر این تحولات چشم بست و تغافل کرد؛ باید خوش بود و دنیا را غنیمت شمرد، تا به امنیت رسید. امّا انبیاء علیهم السلام به انسان می فرمایند: برای عبور از این مرحله باید با بیش از این دنیا آشنا شوید؛ به چیزهایی که متحول هستند دل نبندید، آن گاه به امنیت می رسید. دل به هیچ کس نبندید تا «وَهُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ مَا کُنتُمْ»،(۲) «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ»(۳) و «وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»(۴) در مورد شما صدق کند.

---

۱- . ترجمه: «انس من با مرگ بیش از انس طفل به سینه مادر است».

۲- . توبه (۹) آیه ی ۴.

۳- . ق (۵۰) آیه ی ۱۶.

۴- . انفال (۸) آیه ی ۲۴.

یکی از این دو نگاه می گوید: هرگز به قبرستان نروید و به یاد پیری و مرگ نباشید؛ اما دیگری می گوید: ظرفیت تو بیش از دنیاست و دلیل ترس از مرگ همین است. اگر ظرفیت و سرمایه ی انسان در حد دنیا بود، دلیلی برای ترس وجود نداشت؛ مانند چراغی که لحظه ای روشن، و بعد از مدتی با تمام شدن نفت خاموش می شود!

دل بستگی به خدا ناامنی نمی آورد؛ چون محبوبی است که همیشه همراه انسان است و بنده اش را همواره کفایت می کند؛ «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ».(۱) خدا هرگز دست خوش تحول نمی شود؛ نه تحول و شکنندگی انسان باعث جدایی از خدا می شود و نه او شکننده و دارای تحول است. خداوند در معرفی بت ها می فرماید:

«يا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَيْئاً لا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ».(۲)

اگر مگسی چیزی را از آن ها بگیرد، نمی توانند آن را پس بگیرند؛ پس چگونه آن هایی که نمی توانند خودشان را حفظ کنند، از شما محافظت خواهند کرد؟! آن چه به آن ها دل بسته اید، هنگام نیاز، ناتوان می شوند؛ هنگام مرگ: گوش، چشم، دست، زبان، دوستان، پزشک و دستگاه عظیم طبابت هیچ کاری برای شما انجام نمی دهند. قرآن در مقایسه ای از زبان حضرت یوسف علیه السلام در گفت وگویی که میان ایشان و زندانیان ردّ و بدل شده می فرماید: «يا صاحِبَيِ السِّجْنِ أَ أَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْواحِدُ الْقَهَّار».(۳) از زبان حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام هم می فرماید:

«وَ كَيْفَ أَخافُ ما أَشْرَكْتُمْ وَ لا تَخافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ ما لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطاناً فَأَيُّ الْفَريقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُون»؛(۴)

---

۱- . زمر (۳۹) آیه ی ۳۶.

۲- . حج (۲۲) آیه ی ۷۳؛ ترجمه: «ای مردم، مثلی زده شد، پس بدان گوش فرا دهید: کسانی را که جز خدا می خوانید هرگز [حتی] مگسی را نمی آفرینند، هر چند برای [آفریدن] آن اجتماع کنند، و اگر آن مگس، چیزی از آنان برباید، نمی توانند آن را بازپس گیرند. طالب و مطلوب هر دو ناتوانند».

۳- . یوسف (۱۲) آیه ی ۳۹؛ ترجمه: «ای دو رفیق زندانی من؛ آیا خدایان متفرق (و بی حقیقت) بهتر (و در نظام خلقت مؤثرتراند) یا خدای یکتای قهار؟».

۴- . انعام (۶) آیه ی ۸۱؛ ترجمه: «و چگونه از آنچه شریک [خدا] می گردانید بترسیم، با آنکه شما خود از این که چیزی را شریک خدا ساخته اید که [خدا] دلیلی درباره آن بر شما نازل نکرده است نمی هراسید؟ پس اگر می دانید، پس کدام یک از [ما] دو دسته به ایمنی سزاوارتر است؟»

یعنی مشرکان می گویند بت ها را نشکن و به آن ها مشرک نباش، چون این کار امنیت تو را از بین می برد؛ چه کسی مستحق امنیت است؟ من که به بت ها پشت کرده و به خداوند روی آورده ام، یا شما که به خدای متعال مشرک شده اید؟ آیا خدای من ناامنی می آورد یا بت های شما؟!

قرآن کریم در مقایسه ای دیگر هشدار می دهد که ای فرزندان آدم، این شیطانی که به حرف هایش گوش می دهید، در جهنم به شما پرخاش می کند و می گوید:

«فَلا تَلُومُونی وَ لُومُوا أَنْفُسَکُمْ ما أَنَا بِمُصْرِخِکُمْ وَ ما أَنْتُمْ بِمُصْرِخِیَّ إِنِّی کَفَرْتُ بِما أَشْرَکْتُمُونِ مِنْ قَبْل»؛(۱)

اما خدای متعال، رحمان و رحیم و مالک یوم الدین است.

## شروع جهاد اکبر با انتخاب خدای متعال

این «مقایسه ها» مقدمه ی یک «انتخاب» است؛ انتخاب خدای متعال به عنوان معبود، که نقطه ی آغاز ورود به میدان جهاد اکبر محسوب می شود. نفسِ انسان، او را به طرف دنیا می کشاند، اما اگر انسان مصمم باشد که به سوی خدا حرکت کند، ولایتِ اولیای حق در باطن او جاری می شود و او را از گرداب های نفسانی رهایی می بخشد. در یک سوی میدانِ مبارزه، نفس و ابلیس و جنود او قرار گرفته اند؛ در طرف دیگر نیز خداوند متعال و نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و جنود ایشان حضور دارند. «جنود عقل» مصداقی از جنود رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم، و «جنود جهل» مصداقی از جنودِ ابلیس هستند؛ اما تا زمانی که میل و تصمیم برای حرکت به سوی خداوند نباشد، هیچ مجاهده ای در باطن انسان شکل نمی گیرد.

عالم بزرگواری می فرمود: در ایام جوانی، روزهای جمعه برای درس خواندن و رفع کسالت به روستاهای اطراف قم می رفتیم. بالای کوه در آن روستا، امام زاده ای بود. دوست تنومندی داشتیم که نمی توانست بالای کوه بیاید؛ به همین خاطر برای

---

۱- . ابراهیم (۱۴) آیه ۲۲؛ ترجمه: «مرا ملامت نکنید، خودتان را ملامت کنید، من فریادرس شما نیستم، و شما نیز فریادرس من نیستید من آن شرکی که پیش از این (در کار خدا) برایم قائل بودید انکار دارم».

او الاغی کرایه می کردیم. ورودی ده، دوراهه ای قرار گرفته بود که یکی به سمت پایینِ ده و آغل الاغ می رفت؛ یکی دیگر هم به سمت بالای کوه و امام زاده منتهی می شد. یکی از جمعه ها، سر دوراهی که رسیدیم، حیوان می خواست به آغل برود و ما می خواستیم به امام زاده برویم؛ درگیری شروع شد؛ فقط به این دلیل که مقصدها دو تا شده بودند! حیوان لگدی زد و رفیق مان را انداخت و اثاثیه را هم به پایین دره فرستاد!

مجاهده ی انسان هم در چنین فضایی شکل می گیرد. در این مجاهده، انسان به عجز می رسد و التماس می کند که خدایا تو خود بلایی بر سرِ این نفس بیاور، که من را رها نمی کند:

«إِلَهِی إِلَیْکَ أَشْکُو نَفْساً بِالسُّوءِ أَمَّارَهً وَ إِلَی الْخَطِیئَهِ مُبَادِرَهً، وَ بِمَعَاصِیکَ مُولَعَهً، وَ لِسَخَطِکَ مُتَعَرِّضَهً»؛(۱)

تا زمانی که انسان با نفس خود همراه است، نه درگیری و اختلافی وجود دارد، و نه درکِ صحیحی از نفس و عقل؛ اما با انتخابِ خدای متعال و آغازِ جهاد اکبر، صف آرایی جنود عقل و جهل در درون، و حق و باطل در بیرون، شکل می گیرد؛ انبیاء و اولیاء در یک طرف، ابلیس و جنودش هم در طرف دیگر. پیامبران روی «جنود عقل»، و ابلیس روی «جنود جهل» سرمایه گذاری می کنند؛ لذا «جنود عقل» در باطن انسان از جنود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و «جنود جهل» از جنود دشمنان ایشان هستند. وجود مبارک امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«نَحْنُ أَصْلُ کُلِ خَیْرٍ وَ مِنْ فُرُوعِنَا کُلُّ بِرٍّ وَ عَدُوُّنَا أَصْلُ کُلِّ شَرٍّ وَ مِنْ فُرُوعِهِمْ کُلُّ قَبِیحٍ وَ فَاحِشَهٍ».(۲)

---

۱- . مفاتیح الجنان، مناجات الشاکین؛ ترجمه: «معبودم! به درگاه تو آمده ام و شکایت می کنم از نفسی که بسیار به زشتی فرمان دهد و به سوی گناه سرعت گیرد و به معصیت هایت حریص است و برای خشم و غضبت نمایش دهنده و متعرض است».

۲- . وسائل الشیعه، ج۲۷، ص۷۰، باب وجوب الرجوع فی جمیع الأحکام إلی المعصومین علیهم السلام؛ ترجمه: «مائیم ریشه ی هر خیر و خوبی، و همه نیکی ها از شاخه های وجود ما است، و از دشمن ما است ریشه ی و اساس هر شر و بدی، و از شاخه های وجود آن ها است هر کار زشت و هرزه ای».

در فرازهایی از زیارت جامعه ی کبیره خطاب به این انوار مقدسه می گوییم:

«إِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوَّلَهُ وَ أَصْلَهُ وَ فَرْعَهُ وَ مَعْدِنَهُ وَ مَأْوَاهُ وَ مُنْتَهَاهُ...».

صف آرایی جنود عقل و جهل هم دارای سطوحی است؛ به این معنا که با فتح یک میدان، میدان دیگری گشوده می شود، تا جایی که انسان به مقام «امن» یا همان مقام «تسلیم به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام» می رسد و خدای متعال او را از فزعِ اکبرِ قیامتْ و شدتِ حسابْ که مصداق اتمّ شدت هاست، حفظ می کند. حضرت امام باقر علیه السلام در کلام شریفی با تذکر این مطلب به ابی خالد کابلی فرمودند:

«... يَا أَبَا خَالِدٍ لَا يُحِبُّنَا عَبْدٌ وَ يَتَوَلَّانَا حَتَّى يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ لَا يُطَهِّرُ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا وَ يَكُونَ سِلْماً لَنَا فَإِذَا كَانَ سِلْماً لَنَا سَلَّمَهُ اللَّهُ مِنْ شَدِيدِ الْحِسَابِ وَ آمَنَهُ مِنْ فَزَعِ يَوْمِ الْقِيَامَهِ الْأَكْبَرِ».(۱)

اگر انسان در این مجاهده موفق شود و «جنود عقل» را بر «جنود ابلیس» غالب سازد و آن ها را شکست دهد، به فتح باطنی می رسد و خودش نیز جزو لشکریان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می شود. یعنی تمام قوایش در خدمت آن حضرت قرار می گیرد؛ سخن گوی ایشان شده و در مسیر ولایت الهیه حرکت می کند. به عبارت دیگر می توان گفت که چنین انسانی از «جنود عقل» است؛ همان عقلی که حضرت درباره ی آن فرمودند: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِی»؛(۲) این نور، شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.

از سوی دیگر، اگر انسان نتواند جبهه ی درون را به نفع رسول خدا فتح کند، به سنگری برای شیطان تبدیل می شود که از طریق او، شیطان به رسول خدا حمله می کند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

---

۱- . اصول کافی، ج۱، ص۱۹۴. باب أن الأئمه ع نور الله عز و جل؛ ترجمه: «به خدا ای اباخالد، بنده ای ما را دوست ندارد و از ما پیروی نمی کند تا زمانی که خداوند دلش را پاکیزه گرداند و خداوند دل بنده ای را پاکیزه نمی گرداند تا آن که تسلیم ما بوده و آشتی با ما باشد و هرگاه چنین شد خداوند او را از حساب سخت نگه دارد و از هراس بزرگ روز قیامت در امانش دارد».

۲- . بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۲. تتمه کتاب الإمامه.

«اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مِلَاكاً وَ اتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَاكاً فَبَاضَ وَ فَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ فَرَكِبَ بِهِمُ الزَّلَلَ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الْخَطَلَ فِعْلَ مَنْ قَدْ شَرِكَهُ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ وَ نَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِه».(۱)

شیطان در مقابل، کسانی را که به او اعتماد می کننـد شـریک و دام خود قرار می دهـد؛ در سینه ی آن ها تخم کرده و جوجه کشی می کند؛ به تدریج با آن ها آمیزش می کند و با چشم های آن ها می بیند و با زبان شان سخن می گوید. بزرگواری می فرمودنـد: شـیطان در یکی از وضوخانه های حرم امام رضا علیه السـلام با چهره ای جذّاب برای من تمثل پیدا کرد. ابتدا متوجه نشـدم؛ بـه مـن گفت: «حـاجتی دارم»؛ گفتم: «بفرماییـد».. گفت: «می خـواهم قلبی را متـوجه من کنی»؛ چـون به زیرگنبـد راه نداشت، می خواست در آن جا به وسیله من کسی را شکار کند. البته این تمثل پیدا کردن، مخصوص انسان های بزرگ است، نه انسان های عادی که با یک اشاره ی شیطان مطیع او می شوند و افراد را جذب او می کنند.

اگر درون کسـی به وسـیله ی ابلیس فتح شود، در بیرون مجاهده ای نخواهد داشت؛ حتی اگر به ظاهر در جبهه ی امیرالمؤمنین علیه السـلام هم باشد، سـرباز ابلیس خواهد بود. افراد بسـیاری بودند که در رکاب حضـرت شمشیر می زدند، اما تلاش شان به نفع ابلیس تمام شـد. مانند کسانی که در جنگ بدر و احد حاضـر بودند و بر این حضور افتخار می کردند، اما با گذشت زمان معلوم شد که ابلیس از روز اول در سنگر آن ها لانه کرده بود.

در این صف آرایی، اختیارِ انسان نقش اساسـی دارد و می تواند یک جبهه را بر دیگری غالب نماید. با فتح درون انسان به نفع رسول اکرم صـلی الله علیه و آله و سلم ابلیس دیگر نخواهد توانست از طریق: حرص، حسد، بخل و... در وجود آدمی هیاهو به پا کند. از این رو، آخرین حد جهاد باطنی، «تسلیم مطلق شدن به ولیّ خدا» است؛ یعنی همه ی قوای

---

۱- . نهـج البلاغه، خطبه ی ۷، ص۵۳، و من خطبه له ع یذم فیها أتباع الشـیطان؛ ترجمه: «شـیطان را پشتوانه خود گرفتند و او از آنان دام ها بافت، در سینه هاشان جای گرفت و در کنارشان پرورش یافت. پس آن چه می دیدند شیطان بدیشان می نمود، و آن چه می گفتنـد سـخن او بود. به راه خطاشان برد و زشت را در دیـده ی آنان آراست. شـریک او شدند، و کردند و گفتند: چنان که او خواست».

باطنی، پشتیبان اراده ی انسان شوند و اراده ی او نیز در خدمت ولی خدا قرار گیرد، تا جایی که با یک فرمان حضرت، همه منظم شوند و سنگربندی کنند. کسانی که قوای باطنی و درونی خود را هدر نمی دهند، توانایی های بزرگی متناسب با موقعیت خود پیدا می کنند؛ برخی قلب شان اتاق جنگ حضرت است؛ برخی سنگر خط مقدم و برخی سنگر پشت جبهه هستند؛ برخی مانند مالک اشتر، ظرفیت وجودی بالایی دارند.

در جبهه ی دشمن هم عده ای مانند «عمروعاص» و عده ای هم سربازهای عادی هستند که آن جا که باید غضب کنند، به نفع ابلیس غضب می کنند و یک شهر را به آتش می کشند.

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذينَ كَفَرُوا أَوْلِياؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُماتِ أُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فيها خالِدُون».(۱)

البته ممکن است برخی هم مذبذب باشند؛ یعنی گاهی به سنگر رسول خدا حمله کنند و گاهی به سنگر شیطان! در روایات «جنود عقل و جهل» وارد شده است که در بعضی افراد، همه ی جنود عقل و جهل حاضرند؛ در بعضی دیگر نیز قسمتی از آن ها. طبیعتاً کار کسانی که همه ی جنود عقل و یا همه ی جنود جهل در آن ها جمع شده باشد، مشکل تر است.

## ۳. محاسبه

### اشاره

یکی از دستوراتی که برای پیروزی در مجاهده ی باطن بسیار راه گشاست و در روایات بر آن تاکید شده است، «محاسبه» است.(۲) انسانی که اهل محاسبه نیست،

---

۱- . بقره (۲) آیه ی ۲۵۷.

۲- . البته در روایات چنین نظمی که مثلاً ـ محاسبه، مرحله اوّل و یقظه و بیداری یا توبه، مرحله دوم باشد وجود ندارد. این ترتیب را بزرگان ذکر کرده اند که در جای خود و به اندازه ی بزرگی آن ها محترم است؛ اما ارزش کلمات معصومین علیهم السلام را ندارد. آن چه معصومین علیهم السلام فرموده باشند، مشروط بر تمام بودن سند، قابل بحث و خدشه نیست. بعضی از بزرگان این سخن را درباره نظم کتب روایی هم فرموده اند؛ مثلاً کتاب کافی از اهل بیت علیهم السلام است اما چینش آن، که اول کتاب عقل و جهل بیاید، بعد کتاب توحید و سپس کتاب الحجه و بعد فروع و...، از مرحوم کلینی است؛ البته چینش بسیار خوبی است و ایشان چهارده سال برای کتاب کافی زحمت کشیده اند. مرحوم شیخ حر عاملی در جمع آوری وسایل الشیعه زحمت بسیاری کشیده اند ولی باب بندی وسایل از ایشان است؛ لذا با تبویب مرحوم کلینی تفاوت دارد و ممکن است کسی با دقت بیشتر به تبویب دقیق تری برسد. یا حتی ممکن است بررسی کند که آیا می شود از روایات، نوع نظم و چینش و ورود و خروج را استظهار کرد که تبویب آن هم طبق آیات و روایات باشد، یا خیر.

نمی توانـد به خـدا برسـد. محاسـبه، شـکل ها و انـدازه های مختلفی دارد. یکی از انواع آن این است که انسان طی شـبانه روز حداقل یک بار به محاسـبه ی عملکرد خویش بپردازد؛ در بعضـی از روایات نیز روزی دو بار محاسـبه در صبح و شب سفارش شده است. پس از مدتی هم که محاسبه دقیق تر شد، بعد از هر عملی، محاسبه ای خواهد بود. با این وجود، حداقل محاسبه ای که بعضی به وجوب آن فتوا داده اند و بر آن تاکید زیادی می کنند، یک بار محاسبه در شبانه روز است. این محاسبه سطوحی دارد؛ سـطح اول این است که انسان اعمال ظاهری خود را محاسـبه کنـد و ببیند آیا واجبات و محرمات را رعایت کرده و ظاهر اعمـالش بـا ظاهر شـرع هماهنگ بوده است، یا خیر؟ این کار، عمل ساده ای به نظر می رسـد، ولی در رشـد انسان بسـیار مؤثر است.

## آشنا شدن با گناهان

اولین فایـده ی محاسـبه این است که انسان را در هر قـدم، با گناهانش آشـنا می کنـد. اگر انسان خود را موجود خوبی بدانـد، سقوط می کنـد؛ اما اگر خود را بـدهکار بدانـد، موجب ارزش منـدی او می شود. در احوالات مرحوم «زاهد تهرانی» نقل شده که فرموده بودند: «فلان عالم حتماً اهل بهشت است؛ چون وقتی می خوابد، خود را مثل یک گبر، بدهکار خدا می داند».

خروج از عُجب و توجه به گناهـان و خسارت ها از محاسـبه آغاز می شود. آشـنایی با گناهان مقـدمه ی توبه و اسـتغفار است. انسـانی که از گناهـانش غافل است، اصـلاً به توبه رو نمی آورد. اگرچه توبه مقـدمات دیگری هم دارد، اما قـدم اول در توبه، توجه به گناهان است که آن هم با محاسـبه اتفاق می افتد. اگر محاسـبه تکرار شود، انسان به لغزش گاه های خود بصیرت پیدا می کنـد و زمینه ی جبران نقطه ضـعف هـایش فراهم می شود. خطاط موفق، درس خوان موفق، منبری و یا امام جماعت موفق، اگر اهـل محاسـبه باشـد کم کم عیوب کارش رفع می شود؛ ولی اگر اهل محاسـبه نباشـد رشـد چنـدانی نخواهنـد داشت؛ مثلاً کسـی که بیست سال درس خوانده و نقصـی که از ابتدا در تحصیل داشته است امروز هم دارد، این نقص به دلیل عدم محاسبه ی اوست.

محاسبه از کارهای ساده شروع و به کارهای لطیف تر ختم می شود؛ از «واجبات» شروع و به «مستحبات» و «مکروهات» و «مباحات» ختم می شود. تا جایی که انسان کم کم متوجه می شود که عباداتش هم گناه هستند؛ نمازش هزار عیب دارد! ما خیال می کنیم برای خدا درس می خوانیم، اما اصلاً متوجه نیستیم که خدا به ما جوانی و توفیق داده و ما را به اسم سرباز امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف گرد هم جمع کرده است؛ اما ما با وجود این اساتید، این کتاب ها و موقعیت های خوب، چه کار کرده ایم؟! اگر خداوند این نعمت ها را از ما بگیرد، چه کاری از ما ساخته است؟ پس کارهای خوب ما هم، گناه است. انسانِ اهل محاسبه در همه ی کارها، فردایی بهتر از امروز دارد؛ هرچه دقیق تر می شود به لطایف بیش تری می رسد که قبلاً به ذهنش خطور نمی کرده است. «وَ الَّذینَ جاهَدُوا فینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنین».(۱)

به جایی می رسد که رد پای شیطان را در زندگی خود می بیند؛ امکانی که بدون محاسبه، محال بود به آن برسد. رد پای شیطان را به سختی می توان پیدا کرد، اما گاهی برای خواص آشکار می شود. یکی از بزرگان می فرمود: «شیطان در رمی جمرات با من درگیر شد؛ و با هم، زد و خورد کردیم». آدم باید خیلی زرنگ باشد تا حرف شیطان را - که مثل دستگاه های جاسوسی پیچیده است و حرفشان را با ده واسطه می زنند - بشناسد. درباره ی مؤمن فرموده اند: «مُسْتَوْحِشاً مِنْ أَوْثَقِ إِخْوَانِهِ»؛(۲) یعنی مومن از رفیق ترین دوستانش هم وحشت دارد. بزرگواری این حدیث را این طور معنا می کرد: «مومن احتمال می دهد که شیطان از طریق همین اوثق اخوان در او نفوذ کند». اگر انسان اهل مراقبه و محاسبه شود، مثل کسانی که از روی تجربه به راحتی جاسوس را می شناسند، شیطان و حرفش را خواهند شناخت.

---

۱- . عنکبوت (۲۹) آیه ی ۶۹.

۲- . اصول کافی، ج ۱، ص۴۹، بَابُ النَّوَادِر.

## رسیدن به استغفار و شکر

انسان با محاسبه، به «استغفار» و «شکر» می رسد. برای رسیدن به استغفار لازم است که انسان عیب های خود را بشناسد، آن ها را از خود بداند و خدا را تنزیه کند. کسی که نماز شب نمی خواند و می گوید: خدا توفیق نمی دهد؛ مسلم است نماز شب خوان نمی شود. باید راه های شیطان را بست. عده ای هستند که چندین بار از یک نقطه ضربه می خورند؛ این انسان ها همیشه ضرر می کنند، چون راه ضربه پذیری خود را نبسته اند.

انسان باید به مقام «شکر» هم برسد؛ برای همین ابتدا باید خوبی ها را بفهمد؛ شایسته نیست انسان نعمت های خدا را نشناسد. خداوند متعال به انسان: جمال، استعداد، صدای خوب و... عطا کرده است؛ او باید قدر این نعمت ها را بداند، چرا که نفهمیدن نعمت های خدا به کفر منتهی می شود. به همان اندازه که عُجب به نعمتْ بد است، غفلت از نعمت هم بد است؛ کسی که از اصل نعمت غافل است چگونه می تواند بار تکلیف را بردارد؛ یا خدا را شکر کند؟ یکی از اساتید می فرمودند: «یکی از علما، از مردم برای کمک به نیازمندان پول زیادی قرض کرده بود. هنگام مرگ گریه می کرد؛ اطرافیان گفتند: حاج آقا، ما قرض شما را می دهیم؛ ناراحت نباشید! گفت: گریه ی من برای این است که اگر خدا بپرسد به تو نعمت آبرو دادم، چرا از آن بیش تر استفاده و خرج مردم نکردی، چه جوابی بدهم؟»

نکته ی مهم این است که انسان نباید این خوبی ها را به خود نسبت دهد. سید الساجدین، امام زین العابدین علیه السلام در دعای ابوحمزه می فرمایند:

«تَتَحَبَّبُ إِلَيْنَا بِالنِّعَمِ وَ نُعَارِضُكَ بِالذُّنُوبِ خَيْرُكَ إِلَيْنَا نَازِلٌ وَ شَرُّنَا إِلَيْكَ صَاعِدٌ وَ لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ مَلَكٌ كَرِيمٌ يَأْتِيكَ عَنَّا بِعَمَلٍ قَبِيحٍ فَلَا يَمْنَعُكَ ذَلِكَ أَنْ تَحُوطَنَا بِنِعَمِكَ وَ تَتَفَضَّلَ عَلَيْنَا بِآلَائِكَ»؛(۱)

---

۱- . ترجمه: «تو با نعمت هایت بر ما دوستی کنی و ما به گناهان با تو معارضه و برابری کنیم. خیر تو بر ما نازل گردد و در برابر شرّ ما به سوی تو بالا آید و تو همیشه تا بوده و هست پادشاه بزرگوار و کریمی بوده ای که از جانب ما کارهای زشت به سوی تو آید ولی آن ها مانع نمی شود از این که ما را به نعمت های خود فراگیری و خود بر ما تفضل کنی».

آیا ملائکه ی الهی بایـد همیشه در هنگام بالا رفتن، فقط از ما زشتی ببرند؟ امام حسـین علیه السـلام در دعای شـریف عرفه می فرمایند: «اِلهِی مَنْ کانَتْ مَحاسِنُهُ مَساوِی فَکَیفَ لا تَکُونُ مَساوِیهِ مَساوِی».(۱)

اگر نعمت ها را از خدا دانستیم، شکرگذار خواهیم بود. امام موسی کاظم علیه السلام فرموده اند:

«لَیسَ مِنَّا مَنْ لَمْ یُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِی کُلِ یَوْمٍ فَإِنْ عَمِلَ حَسَناً اسْتَزَادَ اللَّهَ وَ إِنْ عَمِلَ سَیِّئاً اسْتَغْفَرَ اللَّهَ مِنْهُ وَ تَابَ إِلَیْهِ»؛(۲)

حضـرت امیرالمومنین علیه السلام به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «أَکْیَسُ الْکَیِّسِینَ مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ وَ عَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ»؛(۳) در این هنگام مردی از ایشان سوال می کند: «یا امیرالمومنین، این شـخص چگونه از خود حساب می کشد؟» حضرت فرمودند:

«إِذَا أَصْـبَحَ ثُمَّ أَمْسَـی رَجَعَ إِلَی نَفْسِهِ وَ قَالَ یَا نَفْسِـی إِنَّ هَذَا یَوْمٌ مَضَی عَلَیْکِ لَا یَعُودُ إِلَیْکِ أَبَداً وَ اللَّهُ یَسْأَلُکِ عَنْهُ بِمَا أَفْنَیْتِهِ فَمَا الَّذِی عَمِلْتِ فِیه...»؛(۴)

اگر انسـان خود را محاسـبه نکنـد، دیگران برای او محاسـبه می کننـد. اسـتاد مرحوم مـا، کلمـات قصاری داشـتند؛ از جمله می فرمودنـد: «اگر خودت برای خودت نقشه نداشـته باشـی، دیگران شـما را در بنـای خود به کـار می گیرنـد؛ یا خشت آن ها می شوید یا پنجره و یا چیز دیگر».

---

۱- . دعای عرفه؛ ترجمه: «خدایا! کسی که خوبیهایش [هم] بدی است، چگونه بدیهای او بد نباشد؟».

۲- . اصول کافی، ج۲، ص۴۵۳، بَابُ مُحَاسَبَهِ الْعَمَل؛ ترجمه: «از ما نیست کسـی که هر روز حساب خود را نکشـد و اگر کار خوب کرده است، از خدا فزونی آن را خواهد و اگر کار بد کرده است، از خدا آمرزش آن را خواهد و از آن توبه کند».

۳- . وسائـل الشـیعه، ج۱۶، ص۹۸، بـاب وجـوب محاسـبه النفس کـل یـوم و ملاحظتهـا و حمـد الله علی الحسـنات و تـدارک السـیئات؛ ترجمه: «زیرک ترین زیرکـان کسـی است که نفس خود را به پـای حسـاب کشـد و برای بعـد از مرگ خویش کـار کند».

۴- . وسائـل الشـیعه، ج۱۶، ص۹۸، بـاب وجـوب محاسـبه النفس کـل یـوم و ملاحظتهـا و حمـد الله علی الحسـنات و تـدارک السـیئات؛ ترجمه: «هرگاه صبح می کند سـپس وارد شب می شود به نفس خود مراجعه کند و بگوید: ای نفس من! این روزی بود که بر تو گـذشت و دیگر هرگز باز نمی گردد و خداوند از تو در باره این روز می پرسد که چگونه آن را گذراندی و چه کاری در آن انجام دادی؟...»

انسان هر چقدر دقیق تر محاسبه کند، درک او از عیب هایش نیز بیش تر و توبه اش لطیف تر می شود. درجه ی توبه ی انسان، تابع درجه ی بیداری و نورانیتی است که نسبت به خطاهای خود پیدا می کند؛ کما این که تلقی او از نعمت های خدا تغییر کرده و نعمت ها را فقط در حدّ خوراک و پوشاک نمی بیند؛ از نعمت های باطنی که اولیای الهی شکرگزار آن ها بوده اند غافل نمی شود و به تدریج لطافت درک نعمت های خداوند در او پدید می آید.

روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که:

«مَا مِنْ یَوْمٍ یَأْتِی عَلَی ابْنِ آدَمَ إِلَّا قَالَ لَهُ ذَلِکَ الْیَوْمُ یَا ابْنَ آدَمَ أَنَا یَوْمٌ جَدِیدٌ وَ أَنَا عَلَیْکَ شَهِیدٌ فَقُلْ فِیَّ خَیْراً وَ اعْمَلْ فِیَّ خَیْراً أَشْهَدْ لَکَ بِهِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ فَإِنَّکَ لَنْ تَرَانِی بَعْدَهَا أَبَدا...».(۱)

این روایت، درک انسان را نسبت به عالم تغییر می دهد. آن حضرت هم چنین می فرمایند:

«اللَّیْلُ إِذَا أَقْبَلَ نَادَی مُنَادٍ بِصَوْتٍ یَسْمَعُهُ الْخَلَائِقُ إِلَّا الثَّقَلَیْنِ یَا ابْنَ آدَمَ إِنِّی خَلْقٌ جَدِیدٌ إِنِّی عَلَی مَا فِیَّ شَهِیدٌ فَخُذْ مِنِّی فَإِنِّی لَوْ طَلَعَتِ الشَّمْسُ لَمْ أَرْجِعْ إِلَی الدُّنْیَا وَ لَمْ تَزْدَدْ فِیَّ مِنْ حَسَنَهٍ وَ لَمْ تَسْتَعْتِبْ فِیَّ مِنْ سَیِّئَهٍ وَ کَذَلِکَ یَقُولُ النَّهَارُ إِذَا أَدْبَرَ اللَّیْلُ».(۲)

یعنی هنگامی که شب می آید، با صدایی که همه ی خلایق، به جز جن و انس، می شنوند، می گوید: من خلقی جدید و گواه بر اعمالی هستم که در من انجام می گیرد؛ سهم خودت را از من بردار؛ من که رفتم بعد از طلوع خورشید به دنیا بر نمی گردم؛ فردا شب، شب دیگری است؛ یک بار به دنیا می آیم و بعد به عالم

---

۱- . اصول کافی، ج۲، باب القول عند الإصباح و الإمساء، ص۵۲۳؛ ترجمه: «هیچ روزی نباشد که بر فرزند آدم درآید جز این که آن روز به او گوید: ای پسر آدم من روز نوینی هستم و من بر تو گواهم، پس در من حرف خوب بزن، و کار خیر بکن تا در روز قیامت برایت گواهی دهم زیرا پس از این هرگز مرا نخواهی دید...».

۲- . وسائل الشیعه، ج۱۶، ص۹۹، باب وجوب محاسبه النفس کل یوم و ملاحظتها و حمد الله علی الحسنات و تدارک السیئات.

ملکوت می روم و تو دیگر نمی توانی کـار خوبی در من انجـام دهی. کـار خیر امشب را به فردا شب مینـداز؛ فردا شب موجود دیگری اسـت؛ اگر من بگـذرم دیگر نمی تـوانی از گناهـانت در من اسـتغفار کنی؛ هر اسـتغفاری که می خـواهی بکنی، همین امشب بکن.

در معـارف روایی نقل شـده است که خداونـد متعال از بنـده ی خود، دو چیز می خواهـد: «اعتراف به گناه» تا او را ببخشـد؛ و «اقرار به نعمت ها» تا آن را زیاد کنـد. البته روشن است که – العیاذ باللّه – پروردگار متعال از اقرار گرفتن لـذت نمی برد، بلکه در حقیقت، استغفار و اعتراف به گناه، وجودِ انسان را شـست و شو داده و او را آماده ی دریافت رحمت می کند. هنگامی که به وسـیله ی استغفار، تعلق انسـان از گناهـان بریـده می شـود، خداونـد او را شـست و شو می دهـد؛«أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ یُزَکُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ یُزَکِّی مَنْ یَشاءُ وَ لا یُظْلَمُونَ فَتِیلًا».(۱)

ما هماننـد کودکی هستیم که خود را آلوده می کنـد، اما نمی توانـد خودش پاک کنـد. این کودک تا زمانی که احساس آلود گی نکنـد، چیزی نمی گوید؛ اما به محض این که آلودگی را احساس کرد و سر و صدایش بلند شود، برای پاک شدن آماده شده است.

توجه به نعمت هـا، زمینه ی لازم برای رسـیدن به «مقام شـکر» را فراهم می سازد؛ ظرفیت اعطای نعمت های بیش تری را ایجاد می کنـد؛ امـا اگر در لحظاتِ غفلت به انسان نعمت داده شود، هم خود را ضایع می کنـد و هم نعمت را. اسـتاد بزرگوار ما می فرمودنـد: «اگر برای کسـی که بارِ ماشـین هنـدوانه را تحویل می گیرد، در لحظه ی غفلتْ هنـدوانه بیندازند، هم هندوانه ضایع شـده و هم انسان کثیف می شود؛ همین طور اگر اهل شـکر نباشـیم، ظرفیت پذیرش نعمت بالاتر را نخواهیم داشت. اما انسانی که نعمت های قبلی را دیـده، رابطه ی آن ها را با خداونـد فهمیـده، و بـدون معجب شدن از آن ها بهره مند شده است، قابلیت افزایش نعمت را هم پیدا خواهد کرد.»

---

۱- . نساء (۴) آیه ی ۴۹؛ ترجمه: «مگر آن کسـان را که خود را به عنوان پـاکی می سـتایند، نمی بینی با این که خـدای تعالی است که هر کس را بخواهـد پاک و تزکیه می کنـد، و احـدی در این کار اسـتقلال ندارد، و مردم حتی یک خردل سـتم نمی شوند».

اگر آب خلق نشده بود، انسان با چرک های خود چه می کرد؟! لذا انسان در یکی از ادعیه ی وضو می گوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی جَعَلَ الْمَاءَ طَهُوراً وَ لَمْ یَجْعَلْهُ نَجِسا».(۱) همین طور، وقتی هم که از گناهان خود متأذی می شود، می گوید: «الحمدالله که خداوند ماهِ رمضان را قرار داد»؛ همان ماهی که امام زین العابدین علیه السلام درباره اش می فرماید: «هَذَا شَهْرُ الْمَغْفِرَهِ وَ الرَّحْمَهِ وَ هَذَا شَهْرُ الْعِتْقِ مِنَ النَّارِ وَ الْفَوْزِ بِالْجَنَّهِ»؛(۲)

ذیل روایات ائمه ی معصومین علیهم السلام فرمایشی با این مضمون آمده است که فرموده اند: کسی که نعمت های خدا را فقط در خوردنی ها و پوشیدنی ها می بیند، مستحق عقوبت می شود؛ چون به دلیل نشناختن نعمت ها، به کفران می رسد.

## محاسبه ی واجبات و محرمات

محاسبه درجاتی دارد؛ سطح اول آن از «واجبات» و «محرمات» شروع می شود. این محاسبه، بسیار ساده است اما انسان عادت کرده است که به امور ساده اعتنا نکند و تصور می کند که راه خدا حتماً باید راهِ سخت و پیچیده ای باشد. اول باید به «محاسبه» عادت کرد؛ سپس به تدریج میزان آن را افزایش داد. در روایات هم نسبت به مداومت در کارهای خوب تاکیدهای بسیاری شده است؛ امام صادق علیه السلام فرموده اند:

«إِذَا کَانَ الرَّجُلُ عَلَی عَمَلٍ فَلْیَدُمْ عَلَیْهِ سَنَهً ثُم یَتَحَوَّلُ عَنْهُ إِنْ شَاءَ إِلَی غَیْرِهِ وَ ذَلِکَ أَنَّ لَیْلَهَ الْقَدْرِ یَکُونُ فِیهَا فِی عَامِهِ ذَلِکَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ یَکُونَ»؛(۳)

کار خوب را باید یک سال ادامه داد، تا «شب قدر» بر آن بگذرد و برکات عمل ظاهر شود. لذا از آیه ی: «فاذا فرغْتَ فَانْصَبْ»(۴) هم، همین معنا برداشت می شود.

---

۱- . اصول کافی، ج۳، ص ۷۰، بَابُ النَّوَادِر.

۲- – اقبال الاعمال، اعمال روزهای ماه رمضان.

۳- . اصول کافی، ج۲، ص۸۲، باب استواء العمل و المداومه علیه؛ ترجمه: «هر گاه مردی عملی انجام می دهد، (بهتر آن است که) تا یک سال ادامه دهد، سپس اگر خواهد به عمل دیگری منتقل شود، زیرا شب قدری که آن چه خدا (از خیرات و برکات) می خواهد در آن یک سال می باشد».

۴- . شرح (۹۴) آیه ی ۷.

کسی که تازه به نماز شب خواندن روی آورده است، لازم نیست که از آغاز با همه ی آداب آن را به جای آورد. اگر از اول سخت حرکت کنیم، هرگز نماز شب خوان نمی شویم؛ اول بایـد نماز شب را عادی و سبک خوانـد و وقتی ملکه شد، طولانی ترش کرد. اگر کسی اهل نماز شب نیست، اول بایـد نماز صبح را اوّل وقت بخوانـد؛ بعد ذکر تسبیحات حضرت زهراء علیها السلام را بگویند و بعد هم سجده شکر کند و بخوابد. وزنه بردار از اول که نمی تواند ۲۰۰ کیلو را بلند کند، از حداقل وزنه ها شروع می کند و به تدریج اضافه می کند.

### محاسبه ی: «مستحبات»، «مکروهات»، «خلقیات» و «اعتقادات»

گام بعدِ این مسیر، محاسبه ی «مستحبات» و «مکروهات» و پس از آن ها، محاسبه ی «مباحات» است. بعد از محاسبه ی اعمال و ظواهر، نوبت به «محاسبه ی باطن» یعنی «خلقیات» و «اعتقادات» می رسد. امام خمینی قدس سره در کتاب «اربعین» می فرمایند: چنـد جهنم وجود دارد؛ جهنم اعمـال، جهنم خلقیـات و جهنم عقایـد. جهنم عقایـدِ باطله، سوزنـده تر از جهنمِ اخلاق رذیله؛ و جهنم اخلاق رذیله، سوزنده تر از جهنم اعمال بد است.

محاسبه ی خلقیات عبارت است از بررسی صفات زشتی که در انسان وجود دارنـد. انسان در این مقام از خودش می پرسـد: «آیا از غیر خدا می ترسم؟»؛ «چرا فقط به خدا امیدوار نیستم؟» و... . این محاسبات، باطن انسان را با شریعت الهی هماهنگ می کند. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«إِذَا أَرَادَ أَحَدُکُمْ أَنْ لَا یَسْأَلَ رَبَّهُ شَیْئاً إِلَّا أَعْطَاهُ فَلْیَیْأَسْ مِنَ النَّاسِ کُلِّهِمْ وَ لَا یَکُونُ لَهُ رَجَاءٌ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ ذِکْرُهُ فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِکَ مِنْ قَلْبِهِ لَمْ یَسْأَلْهُ شَیْئاً إِلَّا أَعْطَاهُ- فَحَاسِبُوا أَنْفُسَکُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا عَلَیْهَا فَإِنَّ لِلْقِیَامَهِ خَمْسِینَ مَوْقِفاً کُلُّ مَوْقِفٍ مِقْدَارُهُ أَلْفُ سَنَهٍ ثُمَّ تَلَا فِی یَوْمٍ کانَ مِقْدارُهُ أَلْفَ سَنَهٍ مِمَّا تَعُدُّونَ».(۱)

---

۱- . اصول کافی، ج۸، ص۱۴۳، حَدِیثُ مُحَاسَبَهِ النَّفْس.

یعنی اگر چند حالت در شما پیدا شود «مستجاب الدعوه» می شوید: اوّل، این که از همه مردم مایوس شوید و بدانید آن ها نه چیزی دارند و نه اگر داشته باشند به کسی می دهند. اگر گاهی هم از آن ها به انسان چیزی می رسد، به این خاطر است که جنود خدا هستند؛ «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ».(۱) حتی اگر مادر به بچه ی خودش شیر می دهد، به این دلیل است که از لشگریان خداست. در روایت آمده است: حضرت موسی علیه السلام مادری را دید که بچه اش را از دامنه ی کوه بالا می برد؛ به خدا عرضه داشت که اگر ممکن است محبت مادری را از او بردار. خداوند متعال خواسته ی ایشان را اجابت کرد. ناگهان موسی دید که مادر، بچه را به زمین نهاد و رفت! طفل به گریه افتاد، اما مادر هیچ اعتنایی نکرد. حضرت موسی علیه السلام فرمود: خدایا محبت مادری را برگردان؛ مادر برگشت و بچه را به آغوش کشید و نوازش کرد.

دوم؛ این که پس از قطع امید از مردم، باید سرچشمه های رحمت حق را دید و به آن ها دل بست. امام صادق علیه السلام که فرموده اند: «فَحَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا عَلَيْهَا» در واقع می فرمایند: اموری که مورد محاسبه واقع می شود همین است؛ «چرا به دیگران دل بستی؛ آیا ندیدی که دست آن ها به جایی بند نیست؟» و ... . در پنجاه موقف - که هر موقفی هزار سال طول می کشد و در همه ی آن ها از انسان حساب می کشند - همه ی محاسبات، مخصوص عمل نیست؛ از انسان خواهند پرسید: «چرا به غیر حق امید بستید؟»؛ «چرا از دیگران ترسیدید؟» و... .

خوف ما هنوز خوف قبل از بلوغ و بچگی است؛ مثل بچه ای که از دنیای بیرون می ترسد، از مرگ می ترسیم؛ در حالی که مرگ، همان پنجره ای است که به روی حقایق باز می شود.

### محاسبه ی اخلاص، آخرین سطح محاسبه

پایان این جریان، محاسبه ی اخلاص است؛ یعنی باید ببینیم آیا همه ی وجود ما خدایی شده است یا خیر؟ علامه طباطبائی رحمه الله در نامه ای به یکی از شاگردان شان

---

۱- . فتح (۴۸) آیه ی ۷.

نوشته بودنـد: صبح که از خواب بلنـد می شوی شـرط کن کاری که رضای خـدا در آن نیست انجام ندهی. در طول روز هم مواظب بـاش که: دوست گرفتنت، دل بسـتنت و... اگر نتیجه ی اخروی دارد، عمـل کن و اگر نـدارد آن ترک کن؛ آخرِ شـب هم اعمالت را محاسبه کن.

این دسـتورالعمل مختصـر، بسیار جامع است؛ انسان قبل از هر کاری باید محاسبه کند که آیا آن کار نفع اخروی دارد یا نه؟ به تدریج از نفع اخروی هم عبور می کند و محاسبه ی می کند که آیا خدا آن کار را دوست دارد یا نه؟

## در خدمت ولی خدا بودن، مهم ترین محاسبه

یکی از محاسـبات مهمی که سالکان الی الله باید به آن توجه داشـته باشند، تجدید بیعت با ولی خدا با قرائت دعای عهد است. ما باید آن چه را که حضرت می خواهند، انجام دهیم؛ نباید منتظر بمانیم که اگر دیگران آن کار را انجام ندادند و بار حضرت بر زمین ماند، در آن صورت اقدام کنیم! باید چنان باشـیم که حضرت هنوز امر نکرده، کار را انجام دهیم؛ تا جایی که آرزوی ما این باشد که پیش روی حضـرت جان مان را فدا کنیم. هر شب هم محاسبه کنیم که چقدر برای ولیّ خدا کار کرده ایم؛ که مسـلماً آن کار هم برای خداست. به عنوان مثال، یک طلبه نباید تصور کند که خارج از مدیریت حضـرت ولی عصـر عجل الله تعالی فرجه الشـریف وارد دسـتگاه ایشان شـده است. حضـرت هر وقت ببینند طلبه ای به درد نمی خورد، تبعیدش می کنند. ما معتقدیم که اسـلام دین حق، و تنها مکتب اهل بیت علیهم السـلام در اسلام بر حق است؛ لذا کسانی که پاسداران فرهنگی این مکتب شـناخته می شوند و رسماً وظیفه ی دفاع فرهنگی و آماده سازی جامعه را بر عهده دارند، حوزه های علمیه هستند. اصل حوزه هـای علمیه هم «قم» است. حـال، این مکتب بـا همه ی مشـکلات مسـلمانان و شـیعیان مواجه است. حضـرت مـا را تا این مرحلـه آورده انـد؛ یکی از هندوسـتان، یکی از پاکسـتان، یکی از ترکیـه، یکی از افغانسـتان آمـده اسـت؛ در سـوی دیگر هم، دنیایی از فتنه ها است و شیعیانی که در تیررس شبهات و شهوات اند قرار گرفته اند. البته حضرت می توانند این

مشکلات را به تنهایی بر دارند، ولی این امتحان ماست؛ «وَلَوْ یَشَاء اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَکِن لِّیَبْلُوَ بَعْضَکُم بِبَعْضٍ».(۱)

## ۴. توبه و رجوع الی اللّه

### اشاره

گام بعدی انسان سالک، توبه و رجوع الی اللّه است تا آتش هایی را که به سرمایه های خود زده، خاموش کند و سرمایه های جدیدی برای حرکت در این راه به دست آورد. مرحله ی ابتدایی توبه، احساس گناه و تقصیر است؛ اگر این احساس پیدا نشود، توبه ای هم نخواهیم داشت. انسانی که از گناهان خود درکی ندارد، احساس کمبود و خسارت نمی کند، اصلاً به سوی خدای متعال حرکت نمی کند. درک گناهان هم، تابع یقظه و بیداری انسان است که به واسطه ی محاسبات و تفکرات قبلی او حاصل می شود. انسان سالک همیشه به نقص های خود می اندیشد و هر چه بیش تر خود را می کاود، بیش تر به کاستی های خود پی می برد.

اگر انسان این راه طولانی و سرمایه های عظیمی را که برای طی این مسیر به او داده شده است، مشاهده کند و در نعمت های ظاهری تا ملائکه ای که در عالم برای انسان کار می کنند، تامل نماید؛ و بالاتر از آن، عالم ملکوت و معصومین علیهم السلام که بر او ولایت می کنند تا همه ی عالم را نجات دهند و آن ها را به مقصد برسانند را متوجه باشد؛ به ضعف خود پی می برد و برای آخر و عاقبت خویش چاره ای می اندیشد.

سرمایه گذاری «خداوند متعال»، «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم» و «ملائکه ی عالَم» برای پرورش یک انسان، مانع سرمایه گذاری بر روی دیگر انسان ها و مخلوقات نیست؛ هم چنان که رسیدن رزق ما از خورشید، مانع وصول آن به انسان های دیگر نمی شود. اگرچه خورشید، منبع عظیمی از رحمت الهی است، اما به این معنی نیست که اگر فقط یک نفر در عالم بود، بهره ی بیش تری از خورشید می بُرد. دیگران به هیچ وجه مزاحم

---

۱- . محمد (۲۷) آیه ی ۴؛ ترجمه: «اگر خدا می خواست از آنان انتقام می کشید ولی [فرمان پیکار داد] تا برخی از شما را به وسیله ی برخی [دیگر] بیازماید».

استفاده ی ما از خورشید نیستند؛ بلکه هر کس به اندازه ی ظرفیتش از خورشید بهره می برد. اولیاء خدا هم، از جمله پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم این گونه اند. حضرت بر همه ی عوالم می تابند و همه را هدایت می کنند. حال اگر حضرت تنها برای یک نفر مبعوث شده بودند، آن یک نفر به همان اندازه که هم اکنون بهره می برد، می توانست از هدایت و برکات وجودی حضرت استفاده کند. میزان بهره مندی هر شخصی از این وجود مبارک، تابع ظرفیت اوست؛ انسان به هر میزان که ظرفیت خود را ارتقاء دهد، می تواند از برکات بیش تری هم بهره مند شود. در باب خدای متعال هم، بلاتشبیه، همین گونه است. ما در دستگاه خداوند مزاحم یک دیگر نیستیم؛ ما یک سلول از این عالم هستیم؛ نسبت به ما همان توجهی را دارند که به همه دارند: «يَا مَنْ لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْن».

توجه به این نعمت ها و این مسیر طولانی، ضعف انسان و لوازم پیمودن راه را بیش از پیش مشخص می کند. البته به اندازه ای که حرکت کنیم، عیب ها آشکارتر و خطرناک تر، و محاسبه ها هم شدیدتر می شوند. انسانی که پیاده حرکت می کند اگر مقداری هم منحرف شود، چندان مهم نیست؛ امّا برای کسی که با هواپیما حرکت می کند، اندکی انحراف از مسیر، مشکل بزرگی ایجاد خواهد کرد. اگر کمی پیش بروید می بینید که از کم ترین تخلف هم گذشت نمی کنند؛ لذا ترک اولی را بر انبیاء مؤاخذه می کردند.

### مؤاخذه سریع تر اولیاء الهی

ابوحمزه ثمالی نقل می کند: نماز صبح جمعه را با امام سجاد علیه السلام خواندیم و با هم به منزل آمدیم. حضرت به خادم خود فرمودند: «نیازمندانی را که به خانه می آیند، طرد نکنید.» به حضرت عرض کردم: «بسیاری از آن ها نیاز واقعی ندارند!» حضرت فرمودند: «می خواهی آن چه بر سر یعقوب آمد، بر سر ما هم بیاید؟ حضرت یعقوب هر روز یک گوسفند می کشت؛ مقداری از آن را خانواده ی خودشان می خوردند و مابقی آن را در راه خدا به دیگران می بخشیدند. یک شب سائلی به خانه ی یعقوب

آمد و گفت: گرسنه و غریبم. ایشان هم باور نکردند و خودشان غذا خوردند و سیر شدند. (مثل ما که گاهی باور نمی کنیم). حتی از اضافه ی غذا هم به سائل ندادند. او به محضر خدا شکایت کرد و فردای آن شب را روزه گرفت. خدای متعال جبرئیل علیه السلام را فرستاد و به یعقوب پیام داد: ای یعقوب آماده ی بلا باش؛ مگر نمی دانی ما اولیاء خود را سریع تر مؤاخذه می کنیم؟! این تخلف از تو پسندیده نبود، با آن که در مورد دیگران اصلاً تخلف محسوب نشود.

یوسف علیه السلام هم وقتی در زندان گفت: «اذْکُرْنی عِنْدَ رَبِّکَ»،(۱) ترک اولی کرد؛ لذا در روایت آمده است که جبرئیل به او فرمود: «یوسف! چه کسی تو را از چاه نجات داد؟ چه کسی تو را از کید زنان مصری رهایی بخشید؟ گمان کرده ای خداوند تو را فراموش می کند؟! «فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ بِضْعَ سِنِینَ»؛(۲) چون اصل زندان آمدن یوسف برای پاک ماندن او بود.

هم خدا سخت می گیرد و هم آن ها می فهمند که کم ترین لغزش چقدر سنگین تمام می شود. در نقلی آمده که حضرت آدم علیه السلام به دلیل ترک اولی، دویست سال گریه کرده است؛ چون می دانست که گله مندی خداوند از انسان چه معنایی دارد.(۳)

### عوامل پیدا شدن حالت توبه

سه احساس در پیدا شدن حال توبه در انسان جایگاه مهمی دارند: «احساس وسعت ذنب و درک از آن»؛ «درک وسعت رحمت حق»(۴) و «انتساب ذنوب به خود

---

۱- . یوسف (۱۲) آیه ی ۴۲.

۲- . یوسف (۱۲) آیه ی ۴۲.

۳- . «عن جابر عن أبی جعفر ع قال: قال رسول الله ص إن الله حین أهبط آدم إلی الأرض أمره أن یحرث بیده- فیأکل من کده بعد الجنه و نعیمها، فلبث یجأر و یبکی علی الجنه مائتی سنه، ثم إنه سجد لله سجده فلم یرفع رأسه ثلاثه أیام و لیالیها، ثم قال: أی رب أ لم تخلقنی فقال الله: قد فعلت، فقال: أ لم تنفخ فی من روحک قال: قد فعلت قال: أ لم تسکنی جنتک قال: قد فعلت، قال: أ لم تسبق لی رحمتک غضبک قال الله: قد فعلت فهل صبرت أو شکرت قال آدم: لا إله إلا أنت سبحانک إنی ظلمت نفسی فاغفر لی إنک أنت الغفور الرحیم، فرحمه الله بذلک و تاب عَلَیْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوّابُ الرَّحِیمُ.» تفسیر العیاشی، ذیل آیه ی ۳۷ از سوره ی مبارکه ی بقره، ج ۱، ص۴۱.

۴- . اگر انسان وسعت ذنوب را بفهمد اما پناهگاهی پیدا نکند، باعث یأس می شود.

و نه به خداوند؛ و تنزیه و تسبیح حضرت حق». یکی از راه های رسیدن به این احساس ها، مداومت بر مناجات های معصومین علیهم السلام است. کلمات معصومین علیهم السلام فوق العاده بوده، و به هیچ وجه با سایر مناجات هایی که بعضی از بزرگان شیعه دارند، قابل مقایسه نیست.

ادعیه ی معصومین علیهم السلام انسان را از یک نقطه حرکت می دهد؛ روح را جابه جا و از حالی به حالی متحول می کنند؛ در پایان هم به زمین برمی گردانند. با حمد و تسبیح شروع می شوند و با خوف و رجاء و توجه به ضعف ها ادامه پیدا می کنند؛ یعنی نه خوف را بر انسان غلبه می دهند و نه امید را؛ تا انسان به یاس نزدیک می شود، لحن دعا تغییر می کند و بارقه ی امید می تابد. اما راهی که دیگران به انسان یاد می دهند، گاهی باعث غرور و مشکلات فراوان دیگر می شود.

## جایگاه ادعیه و مناجات اهل بیت علیهم السلام در رسیدن به حال توبه

دعای «ابوحمزه» به نحوی انسان را متحول می کند و سیر می دهد، که نه مغرور می شود و نه مأیوس؛ انسان را بالا می برد و پایین می آورد؛ در اوج لذت معنوی و در لحظه ی وصال، موانع راه را بیان می کند. اگر به کسی که می خواهد به قله ی دماوند برود، بگویند: «آن جا درنده دارد» یا «کوه یخ بندان است» یا «هر که رفته، مرده است» و یا «باید ده فرسخ پیاده روی کنی» چنین آدمی اصلاً به سمت قله نمی رود. یا اگر انسان را دچار توهم کنند، به نحوی که تا به ابتدای تپه های کوه رسید، به او بگویند: «به قله رسیدی و دماوند همین تپه هاست» و ... . این دو شیوه هر دو اشتباه است. انسان را باید با تشویق به راه انداخت و بعد از این که انگیزه کوه نوردی در او پیدا شد، باید به او گفت: بعد از این تپه، دره ی دیگری است که باید با دقت از آن عبور کنی و مواظب باشی به دره نیفتی؛ یعنی باید او را آرام آرام راه برد تا به قله برسد.

غیرمعصومین معمولاً می گویند: اگر این ذکر را بگویی یا این نماز را بخوانی، واصل می شوی! بعضی هم می گویند: وقتی به مقام طریقت و حقیقت برسی، دوره ی

شریعت را پشت سر گذاشته ای و آزاد هستی! ولی نسخه ی معصومین علیهم السلام انسان را به راه می اندازد و تا جایی می برد که احساس می کند دیگر نمی تواند از خدا جدا شود؛ گویا موانع و دره های راه را نشان می دهند و درگیری با آن ها را سفارش می کنند. اهل بیت علیهم السلام حالِ نجوا و سپس حال قرب و نشاط را در انسان زنده می کنند و پس از آن، موانع را نشان می دهند. به همین دلیل حتی یک جمله از دعای ابوحمزه را نمی توان جابه جا کرد؛ مانند قطعات یک دستگاه پیچیده ی الکترونیکی که آن ها را هم نمی توان جابه جا کرد، چرا که در صورت جابه جایی قطعات، کارآمدی آن دستگاه از بین می رود. شور و حالتی که این دعاها در انسان ایجاد می کنند، به همین ترتیب محقق می شود؛ لذا نتیجه ی قرائت این دعاها و مأنوس شدن با آن ها، ایجاد حال توبه است. البته توبه نیز مراحلی دارد که در نهج البلاغه(۱) و ... بیان شده است.

## توبه از اعتقادات، اخلاقیات و رفتار باطل

توبه از اعتقادات آغاز می شود و به حالات، اخلاقیات و رفتار می رسد. آیا این گناه نیست که انسان از همه ی هیچ کاره های عالم بترسد، امّا هیچ خوفی از خدای متعال نداشته باشد؟ خوف از خدا، تنها عاملی است که انسان را سالک و اصلاح می کند؛ در حالی که خوف از دیگران، انسان را زمین گیر می کند. انسان باید به جایی برسد که «ترس از جهنم» و «طمع به بهشت» در وجود او از بین برود؛ با آن که به هر دو، باور دارد.

انسان، توبه و رجوع می کند و خداوند متعال، او را پاک می نماید. توبه مقدمه ی همه ی مراحل تطهیر است؛ از این رو بدون توبه، ممکن است تمام ریاضت های طولانی انسان هدر برود. طبق روایات، اگر انسان دو رکعت نماز مقبول داشته باشد، خداوند او را به بهشت می برد. انسانِ آلوده، با عطر که خوشبو نمی شود؛ امّا اگر پاک شود، با کم ترین عطر هم معطر می شود.

---

۱- . نهج البلاغه، حکمت ۴۱۷، ص ۵۴۹.

## ۵. اعتدال در خوراک

از مواردی که در این نوع سیر و سلوک بر آن تأکید شده، اعتدال در خوراک است. مقدار مناسب خوراک را امام صادق علیه السلام در «حدیث عنوان بصری» بیان فرموده اند:

«فَإِيَّاکَ أَنْ تَأْكُلَ مَا لَا تَشْتَهِيهِ فَإِنَّهُ يُورِثُ الْحِمَاقَةَ وَ الْبَلَهَ وَ لَا تَأْكُلْ إِلَّا عِنْدَ الْجُوعِ وَ إِذَا أَكَلْتَ فَكُلْ حَلَالًا وَ سَمِّ اللَّهَ وَ اذْكُرْ حَدِيثَ الرَّسُولِ مَا مَلَأَ آدَمِيٌّ وِعَاءً شَرّاً مِنْ بَطْنِهِ فَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ فَثُلُثٌ لِطَعَامِهِ وَ ثُلُثٌ لِشَرَابِهِ وَ ثُلُثٌ لِنَفَسِهِ».(۱)

بی تردید از مال حرام، نماز شب حاصل نمی گردد. غذا، مخلوق خداست و در بدن به انرژی تبدیل می شود. در رأس این توانایی و انرژی، اراده ی انسان قرار دارد که آن را یا به: «نور عالم ملکوت» و یا به «ظلمات جهنم» تبدیل می کند. این توانایی ها وقتی از بستر اختیار انسان می گذرند، تبدیل می شوند. آیا هر غذایی قابلیت تبدیل شدن به عالم ملکوت را دارد؟! در طعام حرام، ابلیس ظهور دارد؛ لذا هرگز به عالم ملکوت تبدیل نمی شود.

فرزند مرحوم شیخ عباس قمی رحمه الله(۲) از قول پدرشان نقل می کردند: در دوره ی جوانی نماز شبم ترک نشده بود. در یک سفر که عازم مشهد بودم، هنگام عبور از همدان، به خانه ی تاجری میهمان شدم. یک شب ما را دعوت کرد تا همراه او به میهمانی بروم. گفتم: من معمولاً ـ هر جایی به میهمانی نمی روم. تاجر گفت: اگر بیایید باعث عزّت و آبروی من است. من هم برای آبروی و خوشحالی یک مومن، پیشنهاد او را پذیرفتم. بعد از

---

۱- . مشکات الانوار، ص۳۲۶، الباب التاسع فی ذکر المواعظ؛ ترجمه: «مبادا چیزی را بخوری که به آن اشتها نداری که باعث حماقت و نادانی می شود، نخور مگر زمانی که گرسنه شوی، چون خواستی بخوری به نام خدا از حلال بخور، و یاد آور سخن رسول خدا را که فرمود: آدمی ظرفی را بدتر از شکمش پر نکرده است، پس اگر ناچار به خوردن شدی یک سوّم شکم را برای طعام و یک سوّم برای آب و ثلث دیگر را برای تنفس باز گذار».

۲- . شیخ محسن محدث زاده قمی.

میهمانی، داخل حیات و کنار حوض خوابیدم، تا قبل از اذان بیدار شوم و عبادت کنم. اما وقتی بیدار شدم که نزدیک طلوع آفتاب بود؛ نماز را به سرعت خواندم. روی سجاده نشستم و فکر می کردم که چرا این طور شد؟! چیزی به ذهنم نیامد. از صاحب خانه پرسیدم: دیشب ما را کجا برده بودید؟! گفت: این آقا بانک بعدازظهر است! گفتم: یعنی چه؟! گفت: بعدازظهر که بانک تعطیل می شود، پول نزول می دهد! ایشان فرموده بودند: تا چهل شب هر چه تلاش کردم نماز شب بخوانم، نتوانستم؛ حتی بیدار هم که می ماندم موفق نمی شدم.

البته افراد متفاوت هستند؛ خداوند بعضی را زودتر مؤاخذه می کند. لقمه ی حرام و شبهه ناک ذهن انسان را حتی بین نماز به گناه و دنیا و لذّات متوجه می کند. چون آن چه در وجود اوست، خرج خدا نمی شود؛ حتی اگر رو به خدا بایستد. خدای متعال هم، گاهی باب حلال را به روی انسان می بندد و باب حرام و شبهه ناک را باز و انسان را محتاج آن می کند.

این امتحان الهی است؛ اگر در این بن بست ها توکل نباشد، همه می گویند: «تخلف کن!» و انسان هم تخلف می کند. انسان در استفاده از حلال هم نباید زیاده روی کند؛ قبل از سیر شدن باید از خوردن دست بکشد. حتی فرموده اند: «مستحب است انسان در شبانه روز، دو وعده غذا بخورد». البته این کار ابتدا سخت است، اما به تدریج منظم می شود.

در حین غذا خوردن باید به ولیّ نعمت توجه داشت و به یادِ حقّ بود؛ که خیلی مؤثر است. در گرفتن روزه های مستحبی هم باید تلاش کرد و حداقل سه روز: «پنج شنبه ی اول و آخر هر ماه» و «چهارشنبه ی اول دهه ی دوّم ماه» را روزه گرفت. فرموده اند که انسان باید در مستحبات مجتهد باشد؛ یعنی جوان، بیش تر روزه بگیرد و کسی که مسنّ است، بیش تر نماز بخواند.

## ۶. اعتدال در سخن گفتن

گام بعدی سلوک، «اعتدال در گفتار» است. در کتاب شریف کافی آمده است: «اگر کسی از بنی اسرائیل می خواست سالک شود، اوّل باید ده سال تمرین سکوت می کرد».(۱)

خداوند برای مؤمنی که در حال سکوت است، ثواب می نویسد. وقتی که حرف زد باید ببینیم حرف خوب می زند یا حرف بد. فتنه ی زبان از شمشیر بدتر است؛(۲) در روز قیامت در پرونده ی اعمال برخی قتل نوشته اند؛ می گوید: خدایا من هر کاری کرده ام، به جز قتل! می گویند: «آیا فلان حرف را نزدی؟! آن حرف چرخید و تبدیل به قتل شد.(۳)

مراقبت بر این عمل، مخصوصاً در مناصب اجتماعی بسیار مهم است. این تمرین ها را باید امروز انجام داد؛ چراکه تمرین برای جنگ، باید قبل از جنگ باشد.

فردی به محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد: «أَوْصِنِی». حضرت فرمودند: «احْفَظْ لِسَانَکَ» زبانت را نگه دار. (البته ممکن است این نسخه برای شخص او بوده باشد؛ چون گرفتاریش زبان بود.) در ذیل روایت آمده است که آن شخص اصرار کرد تا حضرت وصیت دیگری کنند؛ حضرت دوباره فرمودند: «احْفَظْ لِسَانَکَ». برای بار سوم هم فرمودند: «احْفَظْ لِسَانَکَ». سپس ادامه دادند: «آیا چیزی غیر از محصول زبان، مردم را جهنمی کرده است؟»(۴)

---

۱- . «... عَنِ الْوَشَّاءِ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا علیه السلام یَقُولُ کَانَ الرَّجُلُ مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ إِذَا أَرَادَ الْعِبَادَهَ صَمَتَ قَبْلَ ذَلِکَ عَشْرَ سِنِینَ»؛ اصول کافی، ج۲، ص۱۱۶، بَابُ الصَّمْتِ وَ حِفْظِ اللِّسَان.

۲- . «فِتْنَهُ اللِّسَانِ أَشَدُّ مِنْ ضَرْبِ السَّیْفِ»؛ بحارالانوار، جلد ۶۸، ص ۲۸۶، باب ۷۸ السکوت و الکلام و موقعهما و فضل الصمت و ترک ما لا یعنی من الکلام.

۳- . برای نمونه، در ثواب الاعمال شیخ صدوق در باب «عقاب من أعان علی قتل مؤمن بشطر کلمه» چنین آمده است: «... عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع أَوْ عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْهُ قَالَ: یَجِی ءُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ رَجُلٌ إِلَی رَجُلٍ حَتَّی یُلَطِّخَهُ بِدَمٍ فَیَقُولُ یَا عَبْدَ اللَّهِ مَا لَکَ وَ لِی فَیَقُولُ أَعَنْتَ عَلَیَّ یَوْمَ کَذَا وَ کَذَا بِکَلِمَهِ کَذَا فَقُتِلْتُ»؛ ثواب الاعمال، ص۲۷۷.

۴- . «جَاءَ رَجُلٌ إِلَی النَّبِیِّ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِی فَقَالَ احْفَظْ لِسَانَکَ قَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِی قَالَ احْفَظْ لِسَانَکَ قَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِی قَالَ احْفَظْ لِسَانَکَ وَیْحَکَ وَ هَلْ یَکُبُّ النَّاسَ عَلَی مَنَاخِرِهِمْ فِی النَّارِ إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ»؛ اصول کافی، ج۲، ص۱۱۵، بَابُ الصَّمْتِ وَ حِفْظِ اللِّسَان.

تمام بدبختی ها از زبان است؛ «هر روز صبح همه ی اعضاء به زبان التماس می کنند که ما را جهنمی نکن».(۱) البته اعتدال در صحبت کردن نه بایـد در حـدی باشـد که حتی حرف مستحب هم نزنـد؛ و نه در حدی که حرف بیهوده به زبان آورد. خدای متعال از هر کلمه ی گفتار انسان سؤال خواهـد کرد. شخصـی اشـعار فردی را روی منبر می خواند. به او گفتند: آیا یقین داری که این شاعر شیعه ی علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است؟ اگر یقین نداری چرا او را به عنوان معلم اخلاق معرفی کردی؟ روز قیامت سؤال می کنند: چرا فلانی را روی منبر، همسـنگِ پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم و ائمه علیهم السلام معرفی می کنی، تـا جایی که به تدریـج شـعر او مثل روایت شود؟! این شاعر اگر حرف خوب دارد، آیا حرف گمراه کننـده نـدارد؟! چرا کتابی را معرفی می کنیـد که پر از حرف های گمراه کننـده است، حتی اگر صد حرف خوب هم داشـته باشد؟! یا این که چرا کنار روایت، «خواب» تعریف می کنید؟! درست است که خواب یکی از اقسام غیب، و رویای صادقه از اقسام وحی است؛ ولی خواب ما که مانند خواب انبیاء نیست که در کنار روایت و به جای روایت نقل شود!

این نوع رفتارها انسان را به غیرمعصوم عادت می دهنـد. حتی بزرگان را نیز نبایـد همسـنگ معصوم علیه السـلام قرار داد؛ نباید محور منابر را از امام معصوم علیه السلام به غیرمعصوم تغییر داد؛ در منابر باید اوّل معصومین علیهم السلام سپس فقهای شیعه و سپس دیگران را به نسبت تقربشان مطرح کرد. آیت الله بهجت رحمه الله می فرمودند: گاهی برخی در منبر خود با یک حرف، چند هزار نفر را به این طرف (حق) و آن طرف (باطل) می برند.

چنـد نفر از شاگردان مرحوم «زاهد تهرانی» در احوالات ایشان نقل کرده اند: می دیدیم که ایشان ساعت دوازده شب، در خانه ی ما آمده اند؛ خوشحال می شدیم و در را باز می کردیم. می فرمودند: آمده ام بگویم این بخش از مطلبی را که به شما

---

۱- . «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا مِنْ یَوْمٍ إِلَّا وَ کُلُّ عُضْوٍ مِنْ أَعْضَاءِ الْجَسَدِ یُکَفِّرُ اللِّسَانَ یَقُولُ نَشَدْتُکَ اللَّهَ أَنْ نُعَذَّبَ فِیكَ»؛ اصول کافی، ج۲، ص۱۱۵، بَابُ الصَّمْتِ وَ حِفْظِ اللِّسَان.

گفتم، درست نیست. می گفتیم: چرا این وقت شب؟! می فرمودنـد: شایـد تا فردا زنده نباشم. همین طور به خانه های شاگردان می رفتند و مطلب را به آن ها می گفتند.

امـام صـادق علیه السـلام در ذیـل روایت «عنوان بصـری» می فرماینـد: «مثل فرار کردن از شـیر، از فتوی دادن فرار کن و گردن خود را پل مردم نساز (که آن ها بهشت بروند و تو به جهنم)».(۱)

اگر مطلبی را نمی دانی، بگـو نمی دانم. در «عروه» آمـده است: «اگر فتوی را اشـتباه نقـل کردی، بایـد بروی و آن را تصـحیح کنی». گـاهی فتـوی دادن بـه عهـده ی انسـان است و تکلیـفِ اوست؛ بهره هـای زیـادی هم دارد. امـا گـاهی هم ممکن اسـت مسـئولیت یـک عمر نمـاز شخصـی به عهـده ی انسـان بیایـد! آیـا توان ما آن قـدر زیاد است که بتوانیم بار دیگران را به دوش بکشیم؟!

یکی از دام هـای شـیطان ایجـاد شـبهات است. تـا یقین نکرده ایـد که امری حلال است نگوییـد حلال است؛ نه این که تا یقین نکرده اید حرام است ترک نکنید! تفاوت این دو آن است که انسان در مورد اول، در شـبهات، تارک است و در آن ها سقوط نمی کند؛ ولی در مورد دوم، در شبهات به گناه می افتد.

### ۷. اعتدال در خوابیدن و استفاده از برکات آن

گام دیگر سـلوک، اعتـدال در خوابیدن و استراحت کردن است. البته مزاج ها متفاوت هسـتند، ولی ملاک این است که قبل از سیر شدن از خواب، بیدار شده و مانع اشباع نفس شویم؛ مانند هنگامی که قبل از سیر شدن، باید از غذا دست بکشیم.

مسـتحب است انسـان ابتـدای شب بخوابـد و هم چنین خواب قیلوله داشـته باشـد؛ شایـد این نوع خواب، متناسب و هماهنگ با حقایق ملکوتی عالم هم باشد. در احوالات یکی از معصومین علیهم السلام نقل شده است: وقتی که نماز عشاء می خواندند، با

---

۱- . «وَ اهْرُبْ مِنَ الْفُتْیَا هَرَبَکَ مِنَ الْأَسَدِ وَ لَا تَجْعَلْ رَقَبَتَکَ لِلنَّاسِ جِسْراً»؛ بحارالأنوار، ج ۱، ص ۲۲۶، باب ۷ آداب طلب العلم و أحکامه.

کسی حرف نمی زدند و به استراحت می پرداختند. از طرفی، طبیعی است انسانی که به موقع خوابیده باشد، برای بهره مند شدن از سحر هم با نشاط برمی خیزد. کسی که از خوابِ به موقع برخوردار نیست، از بیداری به موقع هم برخوردار نخواهد شد.

میرزا جواد آقا تبریزی رحمه الله می فرمودند: اگر می خواهید از برکات سحر که دنیا و آخرت با آن تأمین می شود، برخوردار شوید، باید خواب و بیداری خود را تنظیم کنید. از اوقات با برکتی که باید در آن بیدار بود، سحر و بین الطلوعین است. در روایات، خواب در این دو زمان، مذمت شده است و برای جسم ضرر دارد. در آن ساعات، ارزاق تقسیم می شوند؛ لذا کسانی که خواب هستند، محروم می مانند. زمانی که بنی اسرائیل از مصر بیرون رفته بودند و مائده ی آسمانی برای آن ها می آمد، کسانی که خواب بودند روزیِ آن روزشان نازل نمی شد. برای بیداری سحر هم، باید از ابتدای شب و بلکه در طول روز مراقبه داشت؛ چرا که گناهان روز، مانع سحرخیزی می شوند. کسی که پرخوری می کند و دیر می خوابد، معلوم است که قصد سحر خیزی ندارد.

ایشان هم چنین می فرمودند: برای سحرخیزی باید آداب خوابیدن را رعایت کرد؛ آدابی مانند: «رو به قبله و با طهارت خوابیدن» و «خواندن اذکار مستحبی، به ویژه تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام». اگر انسان این آداب را رعایت کرد، امید است فیوضات بسیاری در خواب به او برسد. نمونه هایی را هم ذکر می کنند که در خواب، خدمت معصومین علیهم السلام شرفیاب می شدند و از اسرار می پرسیدند و جواب می گرفتند.

بیدار شدن از خواب هم آدابی دارد که اولین آن، سجده ی شکر است؛ گویا خدای متعال دوباره انسان را زنده کرده است. خواب هم باید جزو بهره های انسان باشد. نباید با خوابیدن یک سوم عمر تلف شود. شخصی می فرمود: ابتدای خواب، با نظم و انضباط مباحثات علمی دارم. ممکن است همان یک سوم، قسمت اصلی عمر باشد؛ به این شکل که الهامات بیداری خود را هم، در خواب بگیرد. به عبارت دیگر، برنامه ریزی لحظات بیداری، در خواب تنظیم شود.

انسان روزه داری که خواب قیلوله می کنـد، از غـذاهای آسـمانی بهره مند می شود. اگر انسان به خواب و بیداری منظم عادت کنـد، اگر گاهی هم نتوانـد به موقع بخوابد، چون عادت کرده و حبّ الهی در دلش افتاده، باز هم به وقت بیدار می شود؛ حتی اگر به اندازه ی کافی نخوابیده باشد. باید به خاطر داشت که کمبود خواب را خواب سحر و بین الطلوعین جبران نمی کند.

خوابیـدن رو به قبله، مثل خوابیدن در قبر است؛ این آداب را شیخ عباس قمی رحمه الله در رساله ی «باقیات الصالحات» آورده انـد. برای خوب بیـدار شـدن بهتر است بـا بهـانه هـای نفس مقابله کرد؛ مثلاً در هوای سـرد زمسـتان بهتر است آب وضو را در دسترس گذاشت. مرحوم مجلسـی، زمان خواب قیلوله را از یک یا دو ساعت به ظهر تا یک یا دو ساعت بعدازظهر فرموده اند؛ ولی خواب قبل ازظهر، افضل و مدت آن هم کم است.

البته بایـد نظم داشت، ولی اسـاس، عمـل به تکلیف است؛ گـاهی ممکن است تکلیف، نظم را بر هم بزنـد؛ در این مواقع نبـاید پایبنـد نظم بود، بلکه بایـد به تکلیف عمـل کرد. مثلاًـ وقتی دوست و همسـایه ی انسـان مریض می شود، نبایـد مشـغول خواب قیلوله شـد، بلکه بایـد به او رسیدگی کرد. بنابراین، نظم نبایـد بُت شود؛ نظم بایـد در مقابل تکلیف شـکننده باشد. در تقید به نظم، خود نظم موضوعیت ندارد، بلکه بندگی خدا موضوعیت دارد.

پیرمردی در مدرسه ی فیضـیه بود که طلاب را برای سحر بیدار می کرد و شب ها بیش تر اوقات دیر می خوابید. قبل از خواب می گفت: خـدایا تـو می دانی که من شب هـا دیر می خـوابم و سـحر هم بایـد زود بیـدار شوم؛ تو مرا در همین خوابِ کم، از خواب سیر کن؛ همیشه هم بیدار می شد. پس، نظم نباید بت شود.

بزرگواری در رابطه با این شبهه که حضرت امیر علیه السلام چگونه هر شب هزار رکعت نماز می خواند، می فرمود: «این ثمره ی برکت عمر است»؛ سپس داسـتان خودشـان را فرموده بودنـد: در اوائل طلبگی با وجود سن کم، در فیضـیه بودم؛ برای یافتن توفیق

نماز شب، عادت کرده بودم که ابتـدای شب به جای شام، دو عدد سیب بخوردم و بخوابم. قبل از اذان بیدار می شدم؛ نافله ی شب را بـا آرامش و به مـدت یـک ساعت و ربع می خوانـدم. کم کم خـدای متعال خواب را از من برداشت؛ تا جایی که یک سـاعت خواب در شـبانه روز، من را کفایت می کرد؛ بـدون این که به خودم سـختی بـدهم. شب های زمسـتان تا نیمه ی شـب درس می خوانـدم و بعـد از آن، نـافله هـای قبل از بلوغ را قضا می کردم. نافله ی شـش شب را می خوانـدم که هر کـدام یک ساعت و ربع طول می کشید؛ بعد هم نماز صبح را می خواندم. به تدریج خدای متعال برکتی به عمرم داده بود که همین شش نافله ی شب را با تمام آداب و بدون عجله می خواندم، در حالی که یک ساعت طول هم نمی کشید؛ این برکت عمر است.

مرحوم مجلسی رحمه الله یک شرح عربی و یک شرح فارسی بر کتاب «من لایحضره الفقیه» دارند؛ در آغاز یکی از آن ها می فرمایند: من بیماری خاصـی داشـتم که بسیار شدید بود و خوب نمی شد. به محضر رسول اکرم، حضرت امیرالمومنین، صدیقه ی طاهره، امام حسن، امام حسـین و امام سـجاد علیهم السـلام تشرف پیدا کردم؛ (ایشان نمی فرمایند که خواب دیدم) حضرات غـذای بهشتی به من دادند. گویا یک سـیخ کباب هم در آن بود. جمعی هم در آن جا بودند. از آن غذا می خوردم، در حالی که هزاران طعم داشت. به دیگران هم می دادم، اما تمام نمی شـد. میوه ای هم دادنـد که همین طور بود. سـپس به مدح رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم مشـغول شدم. وقتی از خواب بیدار شدم، تالیف کتاب «روضه المتقین» را شـروع کردم که در کم تر از یـک سـال به اتمام رسـید. این کتاب یک شـرح علمی دقیقی است که در ۱۴ جلـد چاپ شده است. انجام چنین کار بزرگی در مدت یک سال، با انجام کارهای دیگر همراه بوده است.

کسـی که خواب خوبی نـدارد، بیداری و سـحر خوبی هم نخواهد داشت؛ کسـی هم که سـحر خوبی نداشـته باشد، مسـلماً روز خوبی نخواهـد داشت. لذا بعضـی از بزرگان، از آیات اوّل سوره ی مزمل این گونه اسـتفاده کرده اند که هر کس در روز کار زیاد دارد، باید شب خوبی داشته باشد.

البته برای بیداری بین الطلوعین نباید در ابتدا به خود فشار آورد؛ در قدم اوّل باید

سعی کرد که نماز صبح را به موقع خوانـد و بعـد از مقـداری تعقیبات، به استراحت پرداخت؛ تا به تدریج بر این برنامه مسلط شد. چرا که «قَلِیلٌ یَدُومُ خَیْرٌ مِنْ کَثِیرٍ مُنْقَطِعُ»؛(۱) عمل اندک ولی مستدام، بهتر است از زیادی که دوام ندارد.

## ۸. ذکر حضرت حق

### اشاره

گام بعدی که روی آن خیلی تاکید شده، ذکر حضرت حق است. در روایات درباره ی تعیین حدود ذکر، انواع ذکر، برکات و آثار، و کیفیت و آداب آن، گفت وگو شده است. امام صادق علیه السـلام می فرمایند: «مَا مِنْ شَیْ ءٍ إِلَّا وَ لَهُ حَدٌّ یَنْتَهِی إِلَیْهِ إِلَّا الذِّکْرَ فَلَیْسَ لَهُ حَدٌّ یَنْتَهِی إِلَیْه...»؛(۲) خداونـد متعال برای فرایض و تکالیف، حدودی قرار داده است؛ ولی برای یاد خود حدّی قرار نداده و به ذکرِ کم هم راضـی نشده است. حضـرت در ادامه ی سخن به آیه ی: «اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْراً کَثِیراً» استناد می کنند و در معنـای «ذکر کثیر» می فرماینـد: پـدرم امام باقر علیه السـلام دائماً مشـغول ذکر بودنـد. وقتی که در کوچه با او راه می رفتم، ایشان ذکر خـدا می گفتنـد؛ یا زمانی که بر سر سـفره ی غذا می نشسـتند و یا وقتی که با مردم حرف می زد، دائماً مشـغول به ذکر بودند. دسـتور می دادند که بین الطلوعین بیدار باشیم و به ذکر خدا مشغول شویم. به هر کدام از ما که قرآن می دانستیم، به خوانـدن قرآن امر می کرد و هر که نمی دانست او را به ذکر خدای متعال دعوت می نمود. پدرم می فرمود: خانه ای که در آن قرآن تلاوت شود و یاد خداونـد فراوان برده شود، برکت آن خانه فراوان می شود؛ ملائکه در آن حاضـر و شـیاطین از آن دور می شوند؛ برای اهل آسمان بدرخشد، هم چنانی که ستاره ی فروزان برای اهل زمین می درخشد.(۳)

اهل این خانه به منبع نور متصل شده و نورانی می شوند. مثل چراغی که به منبع انرژی وصل می شود و اوّل خودش روشن می شود، سپس محیط را روشن، و از دور، دیگران را هم هدایت می کند. بالعکس؛ خانه ای که در آن قرآن خوانده نشود و

---

۱- . غررالحکم و دررالکلم، ص۴۹۸.
۲- . کافی، ج ۲، ص۴۹۸، بَابُ ذِکْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ کَثِیرا.
۳- . کافی، ج ۲، ص۴۹۸، بَابُ ذِکْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ کَثِیرا.

ذکر خدا نباشد، برکتش کم می شود؛ فرشتگان از آن دور، و شیاطین به آن نزدیک می شوند.

## شروع ذکر، از ذکر زبانی

ذکر مراحلی دارد که از ذکر با زبان شروع می شود و به توجهات محاسبه ای و ذکر قلبی می رسد. برای مثال؛ انسان در ابتدا باید با زبان صلوات بفرستد. در روایت آمده است: «کسی که یک صلوات بفرستد، خدای متعال در هزار صف از ملائکه بر او صلوات می فرستد و همه ی مخلوقات و ملائکه به احترام خدای متعال بر او صلوات می فرستند؛ اگر کسی رغبت در این ثواب عظیم نکند، از او بیزاریم».(۱)

نمی توانیم بگوییم، ذکر قلبی اصل است؛ زیرا ذکر زبانی هم، ثواب فراوان دارد. علاوه بر این، ذکر زبانی مقدمه ی ذکر قلبی و باطنی است. البته باید مواظب آفاتی مثل ریا بود؛ نباید تصور شود که با هزار صلوات، فتح الفتوح شده و از همه طلب کار و بهتر شده ایم. دوامِ ذکر لسانی، انسان را به «مقام حب» می رساند و عامل انس و رفع حجاب می شود.(۲)

از جمله اذکاری که خیلی ثواب دارد و بنابر روایات، منشأ برکتِ عمر می شود، تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام است. بعضی از بزرگان، گفتن آن را یک ساعت طول می دادند. در روایات معصومین علیهم السلام از تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام به عنوان ذکر کثیر یاد شده است.(۳) این تسبیحات، هدیه ای است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به فاطمه ی زهرا علیها السلام. البته ما در اذکار به اعداد توصیه نمی کنیم؛ می توان به اعدادی که در روایات آمده است، مانند تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام مقید بود؛ اما هر سفارشی که به کلام معصوم ختم نشود، قابل اعتماد نیست.

---

۱- . «... عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ علیه السلام، قَالَ: إِذَا ذُکِرَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله و سلم فَأَکْثِرُوا الصَّلَاةَ عَلَیْهِ؛ فَإِنَّهُ مَنْ صَلّی عَلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله و سلم صَلَاةً وَاحِدَةً، صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ أَلْفَ صَلَاةٍ فِی أَلْفِ صَفٍّ مِنَ الْمَلَائِکَهِ، وَ لَمْ یَبْقَ شَیْ ءٌ مِمَّا خَلَقَهُ اللَّهُ إِلَّا صَلّی عَلَی الْعَبْدِ لِصَلَاهِ اللَّهِ عَلَیْهِ وَ صَلَاهِ مَلَائِکَتِهِ، فَمَنْ لَمْ یَرْغَبْ فِی هذَا، فَهُوَ جَاهِلٌ مَغْرُورٌ، قَدْ بَرِئَ اللَّهُ مِنْهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَهْلُ بَیْتِهِ»؛ اصول کافی، ج ۴، ص۳۵۱، بَابُ الصَّلَاهِ عَلَی النَّبِیِ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَیْتِهِ علیهم السلام.

۲- . در کتاب شریف «ثواب الاعمال و عقاب الاعمال» مرحوم صدوق رحمه الله، ثواب اذکار به طور مفصل بیان شده است.

۳- . «وَ قَدْ رُوِیَ فِی خَبَرٍ آخَرَ عَنِ الصَّادِقِ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْراً کَثِیراً- مَا هَذَا الذِّکْرُ الْکَثِیرُ قَالَ مَنْ سَبَّحَ تَسْبِیحَ فَاطِمَهَ فَقَدْ ذَکَرَ اللَّهَ الذِّکْرَ الْکَثِیرِ»؛ معانی الاخبار، ص۱۹۳، «باب معنی ذکر الله کثیرا».

از جمله اذکار بسیار موثر دیگر، «ذکر یونسیه» است: «لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِین».(۱) در روایت آمده است که حضـرت می فرماینـد: تعجب می کنم از کسـی که مبتلا به غصه است، چرا به این ذکر متوسل نمی شود؟! خداوند در ادامه این کلام می فرماید: «فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ نَجَّیْناهُ مِنَ الْغَمِ وَ کَذلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِین».(۲)

یعنی این سنّت کلی است؛ از خود آیه هم می توان این سـنت کلی را دریافت که اگر انسان به ظلمات مبتلا شود (البته منظور، خصـوص ظلمـات ظـاهری نیست) می توانـد بـا این ذکر جبران کنـد؛ به ویژه اگر طرفین این ذکر به «صـلوات بر محمـد و آل محمد» مقرون شود.

این ذکر بسیار جامع و مشتمل بر ذکر توحید و تسبیح است. یعنی خدایا! تو منزهی و سرچشمه ی هدایت؛ و همه ی این ظلمات و گمراهی هـا از ماست. در آیه ی دیگری می فرمایـد: «فَلَوْ لا أَنَّهُ کانَ مِنَ الْمُسَبِّحینَ. لَلَبِثَ فی بَطْنِهِ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُون»؛(۳) یعنی خـدای متعـال آن ابتلاء عظیمی را که بایـد تا قیامت ادامه پیـدا می کرد، به واسـطه ی این ذکر از حضـرت یونس علیه السـلام برداشت. در این ذکر هم توصیه به عدد نمی شود؛ البته در روایات نسبت به این ذکر به اندازه ی صلوات و ذکر توحید تأکید نشده است، ولی خیلی از علما و بزرگان روی این ذکر تأکید مخصوص دارند.

### تأمل و تفکر در آیات الهی

مرتبه ی دیگر از ذکر، ذکر در محاسـبه است. مرحوم «فیض» رساله ای دارند به نام «اذکارالقلوب»؛ در این رساله یکی از اقسام ذکر را همین نوع می دانند. یعنی توجه و

---

۱- . این ذکر شـریف، بخشـی از آیه ی مبارکه ۸۹ از سوره ی شـریفه ی انبیاء (۲۱) اسـت که می فرمایـد: «وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ فَنادی فِی الظُّلُماتِ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمینَ».

۲- . «مُحَمَّدُ بْنُ حُمْرَانَ عَنِ الصَّادِقِ علیه السـلام قَـالَ: ... عَجِبْتُ لِمَنِ اغْتَمَّ کَیْفَ لَا یَفْزَعُ إِلَی قَوْلِهِ- لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُـبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ فَإِنِّی سَـمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ بِعَقِبِهَا- وَ نَجَّیْناهُ مِنَ الْغَمِّ وَ کَذلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ...»؛ امالی صدوق، ص۶. مجلس ۲.

۳- . صافات (۳۷) آیه ی ۱۴۴.

تأمل و تفکر و تدبر در آیات الهی؛ پی بردن از طریق آن ها به عظمت و زیبایی های حق؛ منتهی شدن به اسماء جلال و جمال و حتی سنجیدن این نکته که آیا آن چنان که محبوب می خواهد، هستیم یا خیر؟

ایشان در کتاب «محجه البیضاء» در مبحث تفکر می فرمایند: انسان باید روی دو موضوع تفکر کند؛ اول در جلال و جمال محبوب و دوم در نقاط ضعف خود. انسان باید به جایی برسد که قلبش به ذکر حضرت حق مشغول شود؛ زیرا جز خدا کسی ارزش این را ندارد که در یاد انسان باشد؛ مگر این که آن ذکر به ذکر خدا برگردد؛ مثل یاد اهل بیت علیهم السلام. لحظه ای که قلب به یاد غیرخدا گره می خورد، لحظه ای است فانی شده؛ چون خود او فانی است.

### آثار و نتایج ذکر

در بیان آثار ذکر حضرت امیر علیه السلام در خطبه ی ۲۲۲ نهج البلاغه می فرمایند:

«إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَی جَعَلَ الذِّکْرَ جِلاءً لِلْقُلُوبِ تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرَهِ وَ تُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَهِ...».

ذکر خدا موجب جلای قلب است؛ قلب بعد از آن که سنگین شد و گوش قلب مواعظ حق را نشنید، تنها با ذکر خدا شنوا می شود. برخی وقتی قرآن خوانده می شود، مثل چهارپا هستند: «...یَنْعِقُ بِما لا یَسْمَعُ إِلَّا دُعاءً وَ نِداءً...»؛(۱) فقط صدایی می شنوند! این گوش نیست! گوش باید به قلب متصل باشد تا وقتی می شنود، اصغاء کند. غفلت از حضرت حق، باعث سنگینی گوش قلب می شود و به واسطه ی ستری که بین آن ها و قرآن پدید آمده است، انوار قرآن را نمی بینند:

«وَ إِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ حِجاباً مَسْتُوراً».(۲)

ولی در اثر دوام ذکر حق، قلب دوباره بصیرت خود را پیدا می کند و حجاب ها را

---

۱- . بقره (۲) آیه ی ۱۷۱.

۲- . اسری (۱۷) آیه ی ۴۵؛ ترجمه: «و چون قرآن بخوانی، میان تو و کسانی که به آخرت ایمان ندارند پرده ای پوشیده قرار می دهیم».

کنار می زنـد. در غیر این صورت، در اثر غفلت با حضـرت حق عناد پیدا کرده و به تدریج با خودش نیز لجاجت می کند. این مرحله، خیلی خطرناک است؛ ولی با دوام ذکر، این لجاجت ها هم برطرف می شوند.

از برکـاتی دیگری که در روایـات برای دوام ذکر بیـان شـده، درک قرب و حضـور و محبت است. در روایـتی آمـده است که جناب موسـی کلیم علیه السلام به خدای متعال عرضه داشت: «تو از من دوری تا در موقع صدا زدن، فریاد بزنم؛ یا نزدیکی تا با تو نجوا کنم؟» خداونـد متعال فرمود: «أَنَا جَلِيسُ مَنْ ذَكَرَنِی»؛(۱) اگر در یاد منی من هم نشـین تو هستم و اگر به یاد من نیستی پیـداست که فاصـله ها زیاد است. البته خداوند با ماست؛ «هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ»(۲) ولی مـا با او نیستیم؛ بین ما حجاب وجود دارد. درجات ذکر، باعث درجات محبت می شود.

حب دیگران چون خودشان محدودنـد، محدود و فانی است و وقتی به وصالشان می رسـی، محبت از بین می رود. ولی هر چه بیش تر به حضـرت حق نزدیک شوی، شعله های محبت افروخته تر می شوند. چون: اولاً، جلوه های جدیدی از جمال و جلال محبوب، با دوام ذکر و قرب پیـدا می شود و از نو دلبری می کند؛ ثانیاً، هر چه به خدا بیش تر نزدیک می شوی، از یک طرف احسـاس می کنی نزدیـک هستی و از یـک طرف احسـاس می کنی دور هستی. تازه احساس می کنی که: «عَجَزَتِ الْعُقُولُ عَنْ إِدْرَاكِ كُنْهِ جَمَالِكَ».(۳) به دو تا عجز می رسـی؛ نه می توانی بشناسـی و نه می توانی به او برسـی. لذا راه معرفت، رسـیدن به «مقـام عجز» است. نه عقول می تواننـد کنه جمـال او را درک کننـد و نه دیـده هـای دل می تواننـد به پاکی های جمال او نظر بیندازند. در عین این که در کنار او هستی، احساس می کنی محجوبی؛ حتی با آن که

---

۱- . «... عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله و سلم إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ لَمَّا نَاجَى رَبَّهُ قَالَ يَا رَبِّ أَ بَعِيدٌ أَنْتَ مِنِّي فَأُنَادِيَكَ أَمْ قَرِيبٌ فَأُنَاجِيَكَ فَأَوْحَى اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِلَيْهِ أَنَا جَلِيسُ مَنْ ذَكَرَنِي فَقَالَ مُوسَـى يَا رَبِّ إِنِّي أَكُونُ فِي حَالٍ أُجِلُّكَ أَنْ أَذْكُرَكَ فِيهَا فَقَالَ يَا مُوسَى اذْكُرْنِي عَلَى كُلِّ حَالٍ»؛ توحید صدوق، ص۱۸۲، «باب نفی المکان و الزمان و السکون و الحرکه و النزول و الصعود و الانتقال عن الله عز و جل».

۲- . حدید (۵۷) آیه ی ۴.

۳- . مناجات خمسه عشر، مناجات العارفین.

دائماً حجاب ها برداشته شده و تجلّیات جدیدی محقق می شود. لذا مرحوم فیض می فرمایند: بالاترین مقام، «مقام حب الهی» است؛ همه ی مقامات دیگر یا مقدمه و یا نتیجه ی محبت هستند؛ محبتی که با ذکر به دست می آید.

ممکن است آغاز ذکر دشوار باشد، ولی به تدریج باعث محبت و انس می شود. مراتب بعدی نیز به وسیله ی حب و انس به دست می آیند. به همین شکل، داد و ستد رخ می دهد و حب و انس بالاتر، باعث ذکر بالاتر می شود؛ تا این که انسان به ذکر عملی می رسد و در همه ی لحظات نسبت به حضرت حق مراقبه می یابد و آن چه را مورد رضای او نیست ترک می کند. به تعبیر دیگر، همه ی وجود انسان ذاکر می شود؛ همان طور که اعضای مختلف، گناه مخصوص به خود دارند، ذکر مخصوص به خود را هم دارند. اگر این طور شد، انسان ذاکر، از تأملات و تفکرات خود بهره مند می شود؛ وگرنه کسی که اهل ذکر نیست، تأملات و تفکرات ثمربخشی هم ندارد.

«إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ لَآیاتٍ لِأُولِی الْأَلْبابِ * الَّذینَ یَذْکُرُونَ اللَّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِهِمْ وَ یَتَفَکَّرُونَ فی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلًا سُبْحانَکَ فَقِنا عَذابَ النَّارِ».(۱)

در آمد و شد شب و روز، و در خلقت آسمان و زمین، آیات فراوانی هستند؛ نه یک آیه. ما در محضر آیات خدا هستیم، ولی:

«بی دلی در همه احوال خدا با او بود

او نمی دیدش و از دور خدایا می کرد»

همه، آیات حقند؛ اما در نظر اولی الالباب. خدا رحمت کند استاد ما را که می فرمودند: آدمی که در بیابان مشغول بازی گری و تفریح است و گم کرده ای ندارد، از کنارش گله های گوسفند عبور می کنند اما برای او آیه نیستند؛ ولی همین آدم اگر راه گم کرده باشد، ردپای این گوسفندان و آثار باقی مانده ی آن ها هم، برای او نشانه هستند.

---

۱- . آل عمران (۳) آیات ۱۹۱ و ۱۹۲.

اگر آدم در دنیا گم کرده ای نداشته باشد، دنیا معبود و «بت» او می شود. اگر بت پرست شوی، دیگر بت آیه نیست؛ اما برای اولی الالباب، همه چیز آیه است. همان کسانی که «یَذْکُرُونَ اللَّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِهِمْ»؛ آن هایی که دائم در ذکر محبوبند.

بعد از این که خداوند متعال چگونگی عزیز شدن یوسف را بیان می کند، می فرماید:

«وَ ما أَکْثَرُ النَّاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنین. وَ ما تَسْئَلُهُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلاَّ ذِکْرٌ لِلْعالَمینَ. وَ کَأَیِّنْ مِنْ آیَةٍ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ یَمُرُّونَ عَلَیْها وَ هُمْ عَنْها مُعْرِضُونَ».(۱)

چرا مردم ایمان نمی آورند؟! آیا خدا کم گذاشته؛ یا آیات خدا فراوان است، ولی آن ها اعراض کرده اند و قلبشان به جانب دیگری می رود؟! عالم برای کسانی که قلب شان به سوی خداست، آیه است. عده ای می گویند: «خدا کجاست؟» اهل ذکر می گویند: «غیرخدا کجاست؟» تفاوت نگاه ها را ببینید؛ یکی می گوید: «خدا کو؟!» ولی دیگری می فرماید: «خدایا! کور باد چشمی که تو را نبیند».

«أَ یَکُونُ لِغَیْرِکَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَیْسَ لَکَ حَتَّی یَکُونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَکَ مَتَی غِبْتَ حَتَّی تَحْتَاجَ إِلَی دَلِیلٍ یَدُلُّ عَلَیْکَ وَ مَتَی بَعُدْتَ حَتَّی تَکُونَ الْآثَارُ هِیَ الَّتِی تُوصِلُ إِلَیْکَ عَمِیَتْ عَیْنٌ لَا تَزَالُ [تَرَاکَ] عَلَیْهَا رَقِیباً وَ خَسِرَتْ صَفْقَةُ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّکَ نَصِیباً».(۲)

برای رسیدن به خدا فقط برهان کافی نیست، بلکه این ذکر است که انسان را به مقصد می رساند.

---

۱- . یوسف (۱۲) آیات ۱۰۳ الی ۱۰۵؛ ترجمه: «و بیش تر مردم - هر چند آرزومند باشی - ایمان آورنده نیستند. و تو بر این [کار] پاداشی از آنان نمی خواهی. آن [قرآن] جز پندی برای جهانیان نیست. و چه بسیار نشانه ها در آسمان ها و زمین است که بر آن ها می گذرند در حالی که از آن ها روی برمی گردانند».

۲- . دعای عرفه؛ ترجمه: «آیا دیگری (غیر از تو) ظهوری دارد که تو نداری تا او مظهر تو گردد؟ (نه هرگز) کی نهان شدی تا نیازت محتاج دلیل باشد که به تو رهنماید؛ کی دور شدی تا آثار کسی را به تو رسانند؛ کور باد دیده ای که تو را نبیند با این که پیوسته دیده بان اویی؛ و زیان بر دست آورد بنده ای که بهره ای از دوستی تو ندارد».

انسان به اندازه ی همتی که دارد، در راه قرب به خدای متعال نتیجه می گیرد و اگر در این راه کفران کند، از هدایت هایی که شامل حالش شده است، محروم می شود؛ لذا پس از ورود به میدان مجاهده ی باطنی، میزان «شکر» و «کفر»، در هدایت انسان تأثیر خواهد داشت.

## فصل دوم: مقامات سلوکی در زیارت عاشورا

### اشاره

پس از تمام زحماتی که گفته شـد، یکی از مهم ترین عوامل موفقیت انسان، ابتلائات الهی است که متناسب با موقعیت عبـد، و برای رشد معنوی او فراهم می گردد. همه ی ریاضت ها برای رشد انسان مفیدند، اما هیچ یک به اندازه ی ابتلائات الهی، مؤثر نیستند. لذا جا دارد که از ابتلائات الهی، به عنوان بهترین نردبان سیر و سلوک نام ببریم.

بین «ابتلائات» و «ریاضت ها» تفاوت هایی وجود دارد. برخی آفت ها، مانند: «عجب» و «خروج از حد تقصیر در بندگی» و ...، ریاضت ها را تهدیـد می کنـد؛ اما در ابتلائات الهی، آفت هایی از قبیل: «تکبر بر بندگان خدا» وجود ندارد. البته انسان همواره بایـد در مجاهـدات باطنی بکوشـد و مراقب مفاسد آن باشد؛ در نهایت هم، خود را گنه کار بداند و تقصـیر خود را در بندگی ببینـد. برای در امـان مانـدن از عجب، می توان عبـادات و مراقبـات خود را با عبادات و مراقبات اولیای خـدا و اصـحاب ائمه ی معصومین علیهم السـلام مقـایسه کرد. بـا این مقایسه ها و محاسـبه ها، بـدهکاری انسان معلوم می شود و تلاش های او در برابر عنـایت هـا و نعمت های الهی بسـیار ناچیز جلوه می کنـد. به ویژه بایـد توجه داشت که همه ی تلاش های انسان با توفیق الهی صورت می گیرد و بدون دست گیری خداوند متعال، انسان به هیچ کار خیری موفق نمی شود.

«ما أَصابَکَ مِنْ حَسَنَهٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ ما أَصابَکَ مِنْ سَیِّئَهٍ فَمِنْ نَفْسِکَ».(۱)

به هر حـال، برخلاـف ابتلائات الهی، آفت هایی در ریاضت وجود دارد. «بیماری»، «فقر» یا «خرج کردن آبرو در صورت لزوم» از یک سو مانع عجب و تکبر انسان

---

۱- . نساء (۴) آیه ی ۷۹.

می شود؛ و از سوی دیگر، موجب انکسار و شکستگی در درگاه الهی، که از ارزش مندترین سرمایه های انسان است، می گردد. حتی یکی از برکات پیری، که همه ی قوای انسان در آن معکوس می شوند، همین انکسار است؛ «وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَ فَلا يَعْقِلُونَ».(۱)

با کهولت سن، نشاط، حافظه، سلامت جسم و سایر قوای انسانی کاهش می یابند و مقدمات انکسار او فراهم می شود. یکی از بزرگان می فرمودند: خدمت آقای فلسفی (واعظ معروف) بودیم؛ ایشان فرمودند: «خداوند همه چیز را در پیری از انسان می گیرد؛ الّا سرفه!» به آقای فلسفی گفتم: «ولی در پیری به انسان حالت انکسار می دهند.» ایشان خیلی این حرف را پسندیدند. پیری، غرورِ جوانی را که احساس می کند توان فتح همه ی عالم را دارد، از او می گیرد؛ در او حالت بدهکاری به وجود می آورد؛ این احساس سرمایه ی ارزش مندی برای رفتن از دنیاست.

## سلوک با ابتلائات امام معصوم علیه السلام

ابتلائات الهی، متناسب با گرفتاری های مؤمن هستند؛ خدای متعال کسی را که باید بیمار شود، دچار بیماری، و کسی را که باید فقیر شود، به فقر دچار می کند. انسان گاهی در محاسبه های خلوت خود، تصور می کند همه ی استانداردها را دارد. مثلاً تصور می کند عُجب ندارد؛ تعلق به دنیا در او نیست؛ گاهی نقص خود را می فهمد اما نمی تواند آن را درمان کند. بلای الهی، هم عیوب را نشان می دهد و هم آن ها را رفع می کند.

امام سجاد علیه السلام می فرمایند:

«اللَّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ عَلَی مَا لَمْ أَزَلْ أَتَصَرَّفُ فِيهِ مِنْ سَلَامَهِ بَدَنِی، وَ لَکَ الْحَمْدُ عَلَی مَا أَحْدَثْتَ بِی مِنْ عِلَّهٍ فِی جَسَدِی فَمَا أَدْرِی، يَا

---

۱- . یس (۳۶) آیه ۶۸؛ ترجمه: «و هر که را عمر دراز دهیم، او را در خلقت دچار اُفْت می کنیم؛ آیا نمی اندیشند؟»

إِلَهِی، أَیُّ الْحَالَیْنِ أَحَقُّ بِالشُّکْرِ لَکَ، وَ أَیُّ الْوَقْتَیْنِ أَوْلَی بِالْحَمْدِ لَک...».(۱)

مؤمن در سلامتی توفیق عبادت دارد و از آن بهره مند می شود؛ اما در بیماری، خداوند عبادت هایی را برای او ثبت می کند که قابل تصور نیست. علاوه بر این، خدای متعال با این بلاها نه تنها خطاهای مومن را محو می کند، بلکه آن ها را به حسنات تبدیل می کند.

بلاها چند گونه اند. گاهی بلاها، کفاره ی گناهان هستند که معمولاً در افراد معمولی مصداق دارد. در روایت آمده است که پای یکی از اصحاب هنگام ملاقات با امیرالمومنین علیه السلام به چارچوب در خورد و به زمین افتاد. حضرت آیه ی: «وَ ما أَصابَکُمْ مِنْ مُصیبَهٍ فَبِما کَسَبَتْ أَیْدیکُمْ وَ یَعْفُوا عَنْ کَثیر»(۲) را تلاوت کردند. آن شخص سؤال کرد: «مگر چه کرده بودم؟!» حضرت فرمودند: «چرا بسم الله نگفتی و با حالت غفلت از خدا وارد شدی؟!»(۳)

بلاـ برای اولیای خدا باعث ترفیع درجه است؛ مانند بلایی که برای سیدالشهدا علیه السلام پیش آمد؛ این بلاها برای مومن، رحمت و ابزار سیر و سلوک است. اما برای کافر، تماماً عقوبت محسوب می شود.

ظرفیت بلاها نیز متفاوت است. بعضی از بلاها فقط صاحب بلاـ را نجات می دهد؛ اما بعضی از بلاها، برای صاحب بلا «ضیافت» و برای دیگران «عامل

---

۱- . صحیفه ی سجادیه، دعای ۱۵، نیایش حضرت هنگام بیماری یا نزول بلا و گرفتاری؛ ترجمه: «ای خداوند، حمد باد تو را، به سبب آن مایه از تندرستی که همچنان از آن بر خوردارم و نیز حمد باد تو را به سبب این بیماری که در تن من پدید آورده ای. ای خداوند، ندانم کدام یک از این دو حالت سزاوارتر به سپاسگزاری توست و کدام یک از این دو وقت به شکر تو اولی است...».

۲- . شوری (۴۲) آیه ی ۳۰.

۳- . [روایت از امام صادق علیه السلام است که ماجرای سفارش امیرالمومنین علیه السلام به «عبدالله بن یحیی» برای اهمیت ذکر شریف «بسم الله الرحمن الرحیم» نقل می کند. رک: توحید صدوق، ج۱، «باب۳۱، معنی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ»، ص۲۳۰. (قَالَ الصَّادِقُ ع وَ لَرُبَّمَا تَرَکَ بَعْضُ شِیعَتِنَا فِی افْتِتَاحِ أَمْرِهِ- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ- فَیَمْتَحِنُهُ اللَّهُ بِمَکْرُوهٍ لِیُنَبِّهَهُ عَلَی شُکْرِ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی وَ الثَّنَاءِ عَلَیْهِ وَ یَمْحَقَ عَنْهُ وَصْمَهَ تَقْصِیرِهِ عِنْدَ تَرْکِهِ قَوْلَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ...)].

نجات» است. بعضـی انسان ها ظرفیت تهذیب تاریخی دارند. در کتاب شریف کافی آمده است: «إِنَّ اللَّهَ لَيَدْفَعُ بِالْمُؤْمِنِ الْوَاحِدِ عَنِ الْقَرْيَهِ الْفَنَاءَ»؛(۱) یعنی گـاهی صبر یـک مومن، عامـل نجـات یک قوم می شود؛ هم چنان که تحمّل حضـرت یوسف علیه السلام در مقابل آن بلای بزرگ، یک قوم را از گرسنگی و مرگ و بت پرستی نجات داد.

زمـانی که حضـرت در چـاه بـود، جبرئیـل آمـد و گفت: «این جـا چه می کنی؟!» فرمود: برادرانم مرا در این چـاه انـداخته انـد. جبرئیل پرسـید: «آیا دوست داری و می خواهی که تو را نجات دهم؟» یوسف علیه السـلام فرمود: «تا خـدا چه خواهد».(۲) بعد از نجات از چاه نیز می توانست به مردم بگوید: «من برده نیسـتم و پیغمبرزاده ام!» علاوه بر این می توانست نزد حضرت یعقوب علیه السـلام برگردد، ولی تحمـل کرد و آن آثـار بزرگ به وجود آمـد. صبر مبلغین دین در «بلاها»، «ترک معصـیت» و «انجام طاعات»، هم عامل رشد خودشان و هم عامل نجات یک ملت و مجرای عنایت حضرت حق می شود.

مهم ترین وسـیله ی سـلوک، توجه به بلای اولیای خدا و به ویژه اعظم بلاها و ابتلائات، یعنی مصـیبت سیدالشـهدا علیه السـلام است؛ مصـیبتی که در حقیقت ابتلای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است. این ابتلا، اعظم وسائل سلوک به سمت خدای متعـال و محور تهـذیب همه ی جوامع و همه ی تاریـخ است. حتی انبیـای اولوالعزم علیهم السـلام نیز از این ابتلا بهره برده و به واسطه ی آن رشد کرده اند. سیر و سلوک با بلای اولیای الهی، سریع الوصول تر است و منازل، مراحل و شرایط دیگری دارد.

در یک نگاه کلان، غرض از خلقت انسان و بعثت انبیاء این است که انسان به مقام توحید و عبودیت برسد؛ راه رسیدن به این مقام، تولیّ تامّ نسبت به ولایت الهی و تبری تامّ نسبت به ولایت اولیای طاغوت است؛ حقیقت دین داری هم همین

---

۱- . اصول کافی، ج۲، ص ۲۴۸، باب «فِيمَا يَدْفَعُ اللَّهُ بِالْمُؤْمِنِ».

۲- . اصول کافی، ج۲، ص۵۵۷، باب «الدعاء للکرب و الهم و الحزن و الخوف»؛ «...عَنْ مِسْمَعٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَمَّا طَرَحَ إِخْوَهُ يُوسُفَ- يُوسُفَ فِي الْجُبِ أَتَـاهُ جَبْرَئِيـلُ ع فَـدَخَلَ عَلَيْهِ فَقَـالَ يَـا غُلَامُ مَا تَصْـنَعُ هَاهُنَا فَقَالَ إِنَّ إِخْوَتِي أَلْقَوْنِي فِي الْجُبِّ قَالَ فَتُحِبُّ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهُ قَالَ ذَاكَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنْ شَاءَ أَخْرَجَنِي».

است؛ نتیجه ی این تولی و تبری تـام هم این است که انسـان تحت ولایـت خـدای متعـال قرار می گیرد. اسـاس سـلوک انسان، سلوک با ولایت خـدای متعال است؛ یعنی از ناحیه ی انسان، ایمان و پـذیرش ولایت خـدای متعال است. نتیجه ی این پذیرش، جریـان ولایـت الهیه در مـا و نورانی شـدن به نور ولایـت الهی است. تولی به ولایـت خـدای متعال، محملی جز تولی به ولایت اولیای الهی ندارد؛ محور جریان ولایت الهیه هم، نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام هستند که اولین میثـاق را دارنـد. ولایـت آن هـا طریق جریـان ولایـت الهیه در عـالم، نسـبت به همه ی مخلوقات و از جمله انسان و حتی انبیای اولوالعزم است. بنـابراین، تولی به ولایت آن ها و تبری از ولایت اولیای طاغوت، طریق قرب انسان به سوی خـدای متعال است. همـان گـونه کـه ممکن است انسـان در اصـل توحیـد، در معرض شـرک جلی و خفی قرار بگیرد، نسـبت به امر ولایـت الهیه و اولیای الهی هم مطلب از همین قرار است. انسان ممکن است در پذیرش ولایت ایشان به شـرک مبتلا شود و این شرک، گرچه شرک خفی است، ولی شـرک در توحیـد است. انسـان در همه ی عرصه هـا و شـئون حیات خود بایـد به ولایت خـدای متعال متولی باشـد و از ولایـت اولیـای طاغوت متبری. این تولی بایـد همه ی عرصه های حیات انسان، از روح و ذهن تا فعالیت های خارجی او را پوشـش دهد. نتیجه ی تولی روحی، «تخلق به اخلاق حمیده» و نتیجه ی تولی در مرحله ی اعتقاد و فکر، «اصلاح در اعتقـادات و فکر انسـان» اسـت. تـولی در عمـل نیز اصـلاح در عمـل را بـه دنبـال دارد. ایـن تـولی بایـد در عرصه ی حیـات اجتمـاعی انسـان و حتی در عرصه ی حضور انسـان در تکامل تاریـخ نیز جریان داشـته باشـد. یعنی انسان همان گونه که حیات فردی دارد، در نظام اجتماعی نیز زنـدگی می کنـد و به میزان ظرفیت وجودی خود در تکامل تاریـخ مشارکت دارد. مشارکت در تکامـل تاریـخ و حضور در جامعه و در عرصه ی حیات فردی بایـد در شـعاع تولی و تبری باشـد؛ یعنی پرسـتش اجتماعی و تاریخی انسان هم بایـد بر محور تولی و تبری شـکل بگیرد. بر این اساس، دو جریان ولایت در عالم موجود است: «ولایت حق» و «ولایت

باطل»؛ جریان تاریخی حق و باطل، بر محور این دو ولایت شکل می گیرند و در طول این جریان های تاریخی هم، نظام های اجتماعی پدید می آیند. از این رو، حضور انسان در جریان تاریخ، باید در مقیاسِ تاریخی پرستش خدای متعال و در جامعه ی تاریخی انبیا و اولیا حضور پیدا کند؛ این اصلی ترین نوع پرستش انسان است. حضور در توسعه ی تاریخی کلمه ی توحید و اقامه ی آن به میزان وسع انسان، اساس تکلیف انسان در امر به معروف و نهی از منکر است. نظام فطرت انسان با جریان خلقت و تشریع در این حوزه هماهنگی دارد. به همین خاطر هم محور وجود انسان برای رسیدن به کمال و رشد، باید ولایت ولی الله باشد و آدمی نسبت به ولایت ولیّ خدا، تولیّ تامّ پیدا کند. بر این اساس، حتی تخلّق به اخلاق حمیده هم از فروع تولّی به ولایت الهیّه است و مفهوم «تهذیب نفس» و معنا و طریق آن نیز عوض می شود. انسان به میزانی که اراده ی خود را بر محور ولیّ خدا قرار می دهد و در خدمت او قرار می گیرد، به قرب الهی راه می یابد. ریاضت کسی که در مسیر تولّی به ولایت ولی الله نیست، به نتیجه ی مثبتی نمی رسد. اگر هم در عین ریاضت، از ولایت اولیای طاغوت تبری نداشته باشد و حبّ آن ها در دل او جایگاهی داشته باشند، همین حبّ به منزله ی مشارکت در توسعه ی جریان باطل محسوب خواهد شد. این اصلی ترین معصیتی است که ممکن است برای یک انسان اتفاق بیافتد. معیار تهذیب «فرد» و «جامعه» و «تاریخ» این است که همه ی شئون فرد و جامعه و تاریخ، بر محور ولی الله شکل بگیرد و صبغه ی ولایت ولی الله در او جاری شود. یعنی هر یک از این شئون، مجرای جریان نور ولیّ خدا باشند. نورانی شدن به نور ولایت الهیه در همه ی عرصه های تاریخ و فرد و جامعه، حقیقت تهذیب است. و نیز اصلی ترین فعلی که برای هدایت تاریخ انجام می شود، پرستش و بندگی اولیای خداست. عبادت آن ها محور تهذیب تاریخ و جامعه و افراد است؛ تهذیب سایر عباد، از طریق اطاعت از آن ها و با وساطت عبادت آن هاست. از اعظم عباداتی که اولیای الهی دارند، ابتلائاتی است که در مسیر «تحقق کلمه ی توحید» تحمل فرموده اند.

آن ها میثاق این ابتلائات را در عالم ذر داده اند؛ تحمل بلای الهی و وفا به میثاق هایی که از عالم ذر آغاز شده است، از اعظم عبادت های ایشان است. ثمره ی این عبادت برای آن حضرات «قرب» و برای دیگران «شفاعت در قرب» است. بر همین اساس، یکی از اصلی ترین مرکب های سیر و سلوک فردی و اجتماعی و تاریخی، سلوک با بلای اولیای خدا و توجه به همان ابتلائاتی است که در مسیر قرب خود و تاریخ به سوی خدای متعال تحمل کرده اند. به تعبیر دیگر، آن چه محور تهذیب تاریخ، جامعه و افراد است، بلای اولیای خدا و طریق قرب انسان ها به خدای متعال و تهذیب افراد و اجتماع و تاریخ، تولی به آن عبادت و تحمل بلای الهی است. توجه به آن ابتلائات و سیر با بلای اولیای خدا، یکی از بهترین ابزارها و نردبان های سلوک به سوی خدای متعال است.

توجه به بلای اولیای خدا باید سه چیز را در انسان ایجاد کند: ابتدا «حمد بر فعل خدای متعال و رسیدن به درک زیبایی صنع حق»، حتی در متن بلا؛ سپس «تولی به ولایت اولیای خدا» و در نهایت «تبری از ولایت اولیای طاغوت». اگر حقیقت تهذیب به تولی و تبری تعریف شد، اصلی ترین مرکب سلوک و حرکت در مسیر تهذیب، توجه به بلای اولیای خدا و مرکب بلای اولیای خدا و به ویژه بلای حضرت سیدالشهدا علیه السلام در روز عاشوراست.

بلای سیدالشهدا علیه السلام محور تهذیب تاریخ است و همه ی کسانی که هدایت یافته اند، از سفره ی این بلا ارتزاق کرده اند و از این نردبان سلوک بالا رفته اند. سلوک با بلای سیدالشهدا علیه السلام یعنی ورود در این مصیبت و سالک شدن با عاشورا. عبادتی که حضرت در گودی قتلگاه انجام دادند، می توانند همه ی عالم را بهشتی کند؛ اگر در عاشورا همه ی عالم می خواستند مانند «حبیب بن مظاهر» باشند، به وسیله ی بلای حضرت این امکان وجود داشت.

سلوک با بلای امام معصوم، بر خلاف سلوک با ریاضت های غیرشرعی، از انسان «درویش» نمی سازد. سالک بلای سیدالشهدا علیه السلام خودش محور درگیری با

باطـل در عـالم می شود و در مقـام: «سِلْمٌ لِمَنْ سالَمَكُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حارَبَكُمْ» قرار می گیرد. سالک در یک جبهه، سـرشار از وفا؛ و در جبهه ی دیگر، یک پارچه آتش است؛ این سلوک، «لعن» و «سلام» و «رحمت» به دنبال می آورد.

ادعای لزوم شادی به این دلیل که سیدالشـهدا علیه السـلام در ضیافت الهی است، از پایه و اساس، باطل است؛ چون هرگز نمی توان با خنـده از بلا بهره منـد شـد. اگرچه عاشورا «ضـیافت» است، اما «ضـیافت بلا» است؛ شـرط ورود به چنین ضـیافتی، گریه است؛ حتی گریه ای تا سر حدّ مرگ. مراحل سلوک با بلای معصوم علیهم السلام از مدخلِ «پیوند عاطفی و روحی» و «گریه» آغاز می شود؛ لذا هنگامی که به حزن و گریه ی دائمی امام سجاد علیه السلام اعتراض می کنند، حضرت می فرمایند:

«یعقوب علیه السـلام در حـالی که فقـط یـک فرزنـدش غـایب شـده بود، سـال ها گریه کرد؛ من که در یک روز با چشم خود دیدم، پدر و بسیاری از اهل بیتم را ذبح کردند، چگونه گریه نکنم؟»(۱)

گریه ی زین العابـدین علیه السـلام، گریه ی بر پدر نیست؛ گریه ی ایشان گریه ی بر ولیّ خداست که برای ایشان سـلوک می آورد.

پس از آن که حضـرت یوسـف علیه السـلام و حضـرت یعقـوب علیه السـلام به هم رسـیدند، یعقـوب علیه السـلام به اصـرار از یوسف علیه السلام خواست که سرگذشت خود را تعریف کنند؛ یوسف علیه السلام بخشی از سرگذشت خودشان را این گونه تعریـف کردنـد: برادرانم مرا کنـار سـر چـاهی بردنـد و گفتنـد: «لبـاس هـایت را در بیـاور.» آن هـا را قسم دادم که مرا به چـاه بینداز‌یـد، اما عریانم نکنیـد. یکی از برادرانم کارد کشـید و گفت: «اگر لباس هایت را بیرون نیاوری، تو را می کشم.» بعـد مرا عریان کردند و به چاه انداختند. در این حال حضرت

---

۱- . «عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَنْصُورٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: أَشْرَفَ مَوْلًى لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع وَ هُوَ فِي سَقِيفَهٍ لَهُ سَاجِدٌ يَبْكِي فَقَالَ لَهُ يَا مَوْلَايَ يَا عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ أَ مَا آنَ لِحُزْنِکَ أَنْ يَنْقَضِيَ فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيْهِ وَ قَالَ وَيْلَکَ أَوْ ثَکِلَتْکَ أُمُّکَ وَ اللَّهِ لَقَدْ شَکَا يَعْقُوبُ إِلَى رَبِّهِ فِي أَقَلَّ مِمَّا رَأَيْتَ حَتَّى قَالَ يا أَسَفى عَلى يُوسُفَ أَنَّهُ فَقَدَ ابْناً وَاحِداً وَ أَنَا رَأَيْتُ أَبِي وَ جَمَاعَهَ أَهْلِ بَيْتِي يُذْبَحُونَ حَوْلِي...»؛ کامل الزیارات، ص۱۰۷، باب ۳۵ (بکاء علی بن الحسین علی الحسین بن علی).

یعقوب علیه السلام بیهوش شدند؛ وقتی به هوش آمدند، گفتند: «ادامه بده». حضرت یوسف علیه السلام فرمودند: «مرا معاف بدارید؛ مابقی گفتنی نیست».

کدام یک از ما وقتی سخن از عریان نمودن امام حسین علیه السلام به میان می آید، بیهوش می شویم؟ مصیبت حضرت یوسف علیه السلام با مصیبت امام حسین علیه السلام قابل مقایسه نیست؛ با این حال حضرت یعقوب علیه السلام در اوج قدرت هم نمی توانند این مصیبت را تحمل کنند! مصیبت حضرت چنان عظیم است که همه ی پیامبران، ملائکه و موجودات برای حضرت گریسته اند. از یک سو همه ی افعال ایشان، عین عبادت است؛ از سوی دیگر، مامور به تکالیفی هستند که بر عهده ی دیگران نیست. در روایت آمده است:

«خَالِطُوا النَّاسَ مِمَّا يَعْرِفُونَ وَ دَعُوهُمْ مِمَّا يُنْكِرُونَهُ وَ لَا تَحْمِلُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ عَلَيْنَا إِنَ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»؛(۱)

مصیبت حضرت در گودال قتلگاه، فقط در ظرف تحمل معصومین علیهم السلام می گنجد؛ اگر باطن این مصیبت آشکار شود، دیگران حتی قدرت تحمل آن را در بهشت هم ندارند. «ولیّ الهی» از عالم انوار آمده است تا عالم را به سوی نور ببرد؛ اما او را تشنه، گرسنه و بین دو نهر آب، در حالی که زن و فرزندانش در معرض تعرض دشمن بودند، و با آن که می توانست همه ی آن ها را با اشاره ای از بین ببرد، شهید می کنند و سرش را به نیزه می زنند... .

در برخی آثار و اشعار آمده است: در روز عاشورا، شاعری وارد «حلب» شد. «حلب» شهری کهن است که مردمش از دیرباز شیعه بوده اند. مشاهده کرد که مردم مشغول عزاداری هستند؛ به مردم گفت: «چه خبر است و این عزای کیست؟»

---

۱- . بصائر الدرجات، ج۱، ص۲۶، باب۱۲ (فی أئمه آل محمد أن أمرهم صعب مستصعب)؛ ترجمه: «با مردم به آن چه می شناسند و قبول دارند آمیزش کنید، آن چه را باور ندارند وانهید آن ها را به روی خود، امر ما دشوار و سخت است متحمل آن نشود مگر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده ی مؤمنی که دلش را خدا به ایمان آزمایش کرده است».

مردم به او اعتنا نکردند. گفت: «من شاعر و مرثیه گو هستم و می توانم نوحه سرایی کنم.» به او گفتند: «آیا نمی دانی امروز چه روزی است؟! مگر مسلمان نیستی؟! امروز روز عاشور و روز شهادت پسر پیغمبر خداست.» شاعر به آن ها گفت: «باید بر حال شما گریه کرد؛ شما بر چنین شخصیتی گریه می کنید، در حالی که او در اوج ضیافت بوده است. این شمایید که مهجور و محروم هستید!

این نگاه نادرست به ماجرای عاشوراست؛ کسی که چنین نگاهی دارد قطعاً از این ضیافت بهره مند نمی شود. او دروغ می گوید و ضیافتی نمی بیند؛ آن چه می بیند توهمات و تخیلاتی بیش نیست. آدمی که فارغ البال در حاشیه ایستاده است چگونه می توانـد بلاء و ضیافت ولیّ خدا را درک کند؟! کسی می تواند از عاشورا بهره مند گردد که در قدم اول، مبتلا شود؛ بلای اولیای خدا، جان او را فرا گیرد و عظمت بلا را درک کند. انسان با «درک عظمت بلا» و پس از «تنزل آن در جان» و «ابتلا به بلای اولیای خدا» دو چیز را درک می کند: اول؛ زیبایی این بلا و ضیافت فوق العاده ای که در گودی قتلگاه برای چهارده معصوم علیهم السلام وجود دارد. دوم؛ درک می کند که همه ی عالم، اعم از: ملائکه، کرّوبیون، انبیاء علیهم السلام، انسان، جنّ، حیوان، نباتات و حتی جمادات از این ضیافت برخوردارند. بیان روایات این است که حتی انبیای اولوالعزم علیهم السلام از عاشورا بهره برده اند.

اگر کسی به بلای اولیای خدا مبتلا شود، به مقامی می رسد که مانند «سعید بن عبدالله» در روز عاشورا به امام حسین علیه السلام عرض می کند: «آقا! حلقه ی محاصره تنگ شده است و من تحمل دیدن محاصره ی شما را ندارم؛ اجازه دهید بروم و شهید شوم.» او کسی است که هنگام نماز حضرت، سپر به دست می گیرد تا سیدالشهدا علیه السلام نماز بخوانند. می سوزد و به بلای ولی خدا مبتلا می شود؛ می سوزد و می تواند شفاعت و ضیافت را در متن بلای معصوم علیه السلام بفهمد؛ در غیر این صورت، اصلاً نمی توان ضیافتی را مشاهده کرد. برخی نمی توانند کیفیت سلوک ولیّ خدا را درک کنند و به حادثه ی عاشورا، هم چون سایر جنگ های تاریخ نگاه می کنند این

عده نمی توانند بفهمند که ماجرای سیدالشهدا علیه السلام میثاقی است که خداوند عهد آن را در عالم ذر گرفته و امام حسین علیه السلام هم پای آن میثاق ایستاده است. اگر انسان به بلای معصومین علیهم السلام مبتلاء شود و جانش در بلای آن ها بسوزد و مصداق «لَقَدْ عَظُمَ مُصَابِی بِکَ» و «لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِیَّهُ وَ جَلَّتِ الْمُصِیبَهُ بِکَ عَلَیْنَا» گردد، آن گاه از شفاعت ایشان برخوردار می شود؛ روزنه ای از ضیافت بلای معصوم برای او باز می شود؛ و در نهایت به نقطه ای می رسد که می فهمد همه ی این شفاعت ها توسط امام حسین علیه السلام صورت می گیرد.

همه ی عالم، مهمان بلای اولیای خدا هستند؛ ربوبیت خدای متعال بر عوالم، از مجرای بلای اولیای خدا می گذرد و هر کس هر چه به دست آورد، در شعاع بلای اولیای خداست. همه ی عالم ریزه خوار سفره ی بلای اولیای خدا هستند؛ این ذوات نورانی پناهگاه دیگران و وسیله ی تقرب و رسیدن به مقام رضوان اند؛ این هم یعنی شفاعت.

## سند زیارت عاشورا و کیفیت قرائت آن

در زیارت شریف عاشورا، مراحل سلوک با بلای ولیّ خدا بیان شده است.(۱) این زیارت با سندهای گوناگونی نقل شده است؛ برای نمونه: شیخ طوسی رحمه الله در «مصباح المتهجد»، و ابن قولویه رحمه الله در «کامل الزیارات» با اسناد مختلفی به نقل آن پرداخته اند.

از آن جا که بررسی سند به طور مفصل مورد نظر نیست، یکی از سندهایی که مرحوم شیخ طوسی رحمه الله نقل کرده است را اصل قرار داده، قسمتی از آن را می خوانیم و به چند سند دیگر اشاره کرده و سپس، به اصل زیارت می پردازیم.

شیخ طوسی رحمه الله از کتاب «محمد بن اسماعیل بن بزیع» که از بزرگان روات شیعه است، از «صالح بن عُقبه» از پدرش «عقبه بن قیس» از امام باقر علیه السلام نقل می کند:

«مَنْ زَارَ الْحُسَیْنَ بْنَ عَلِیٍّ ع فِی یَوْمِ عَاشُورَاءَ مِنَ الْمُحَرَّمِ حَتَّی یَظَلَّ عِنْدَهُ بَاکِیاً لَقِیَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَوْمَ یَلْقَاهُ بِثَوَابِ أَلْفَیْ حِجَّهٍ وَ أَلْفَیْ عُمْرَهٍ وَ أَلْفَیْ غَزْوَه، ثَوَابُ کُلِّ غَزْوَهٍ وَ حِجَّهٍ وَ عُمْرَهٍ کَثَوَابِ

---

۱- – سلوک با بلای معصوم علیه السلام در دعای ندبه، زیارت نامه ی حضرت زهرا علیها السلام و ... هم مطرح شده است.

مَنْ حَجَّ وَ اعْتَمَرَ وَ غَزَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ مَعَ الْأَئِمَّهِ الرَّاشِدِينَ...»؛(۱)

کسی که سیدالشهدا علیه السلام را در روز دهم محرم زیارت کند و در کنار قبر حضرت، برای ایشان عزاداری نماید و بگرید، روز قیامت خداوند را با ثواب دو هزار حج، دو هزار عمره و دو هزار جهاد، آن هم حج و عمره و جهادی که همراه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه ی معصومین علیهم السلام باشد، ملاقات می کند.

سپس از امام علیه السلام می پرسد: «وظیفه ی کسی که در دور دست هاست و ممکن نیست در آن روز خودش را به حرم سیدالشهدا علیه السلام برساند، چیست؟» حضرت فرمودند: «به صحرا یا به جای بلندی از خانه اش برود و به سوی حضرت اشاره کند و سلام دهد و در نفرین قاتلین حضرت بکوشد؛ پس از این سلام و لعن، دو رکعت نماز بخواند. این کار را باید در ابتدای روز و پیش از ظهر انجام دهد؛ سپس برای سیدالشهدا علیه السلام عزاداری و گریه کند و به اهل خویش و کسانی که از آن ها تقیه نمی کند نیز، به عزاداری و اظهار جزع دستور بدهد.(۲) به یک دیگر نسبت به مصیبت سیدالشهدا علیه السلام تعزیت بگویند. اگر کسی این اعمال را انجام دهد، من ضمانت می کنم که خدای متعال همه ی آن ثواب ها را به او نیز عطا می کند.»

گویا این سخن برای راوی سنگین آمده بود؛ از این رو تکرار کرد و به حضرت عرضه داشت: «شما ضمانت می کنید که خدای متعال همه ی آن ثواب ها را بدهد؟» حضرت فرمودند: «من ضمانت می کنم.» از حضرت پرسید: «چگونه در روز عاشورا به یک دیگر تسلیت بگوییم؟» حضرت فرمودند:

بگویید:

«أَعْظَمَ اللَّهُ أُجُورَنَا بِمُصَابِنَا بِالْحُسَيْنِ علیه السلام وَ جَعَلَنَا وَ إِيَّاكُمْ مِنَ الطَّالِبِينَ بِثَأْرِهِ مَعَ وَلِيِّهِ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ علیهم السلام».

---

۱- . مصباح المتهجد، ج۲، ص۷۷۲، شرح زیاره أبی عبدالله فی یوم عاشوراء.

۲- . البته این قسمت مخصوص دوره ی تقیه بوده است.

در این تسلیت دو نکته وجود دارد: یکی این که در برابر این مصیبت، از خدای متعال برای هم دیگر پاداش می خواهیم؛ دوم این که از خدای بزرگ می خواهیم از کسانی باشیم که موفق به خون خواهی حضرت می شوند.

در ادامه، حضرت سفارش کردند که در روز عاشورا به دنبال حوائج مادی و جمع ارزاق نباشید. این سخن امام یک هشدار است؛ چراکه سران بنی امیه عاشورا را به عنوان روز عید عمومی اعلام کردند و برای آن، روزه های مستحبی با فضیلت های بسیار جعل نمودند و آن را جزو سنن جامعه قرار دادند. در آن روز، مثل اعیاد مهم، مواد غذایی و مایحتاج یک سال خود را ذخیره می کردند. حضرت در برابر این بدعتی که جعل شده بود و بنی امیه بر آن تأکید می کردند، فرمودند: «اگر می توانید، در این روز به دنبال حوائج مادی نباشید؛ این روز، مبارک نیست و حاجتی در آن برآورده نمی شود؛ و اگر برآورده شود، برکتی در آن نیست.» سپس فرمودند: «اگر این کارها را انجام دهید، خداوند متعال فضیلت مصیبت همه ی انبیا و اوصیا و صدیقین و شهدایی را که تا روز قیامت در راه خدا کشته شده یا مرده اند، به شما عطا می کند».(۱)

پس از آن که امام، فضایل زیارت اباعبدالله علیه السلام را فرمودند، صالح بن عقبه و سیف بن عمیره نقل می کنند که علقمه بن محمد حَضرمی (از اصحاب امام باقر علیه السلام) گفت: به حضرت عرضه کردم:

«عَلِّمْنِی دُعَاءً أَدْعُو بِهِ ... إِذَا لَمْ أَزُرْهُ مِنْ قُرْبٍ وَ أَوْمَأْتُ مِنْ بُعْدِ الْبِلَادِ وَ مِنْ دَارِی بِالسَّلَامِ إِلَيْهِ»؛(۲)

به من دعائی بیاموزید که... اگر موفق نشدم، سیدالشهداء علیه السلام را از نزدیک زیارت کنم، از دور زیارت کنم. حضرت فرمودند:

---

۱- . توضیح این نکته که چگونه زیارت این قدر فضیلت دارد، فرصت مستقلی می طلبد. در جای خود باید توضیح داد که تولی به ولی الله و تمسّک به اولیای خدا سرچشمه ی خیراتی است که با اعمال دیگر قابل مقایسه نیست.

۲- . البته نسخ در این قسمت، مقداری اختلاف دارند.

«یَا عَلْقَمَهُ إِذَا أَنْتَ صَلَّیْتَ الرَّکْعَتَیْنِ بَعْدَ أَنْ تُومِئَ إِلَیْهِ بِالسَّلَامِ فَقُلْ بَعْدَ الْإِیمَاءِ إِلَیْهِ مِنْ بَعْدِ التَّکْبِیرِ هَذَا الْقَوْلَ...»؛(۱)

ای علقمه! تکبیر بگو و بعد از ایماء و اشاره به سلام، این زیارت را بخوان و دو رکعت نماز به جای آور. پس حضرت زیارت عاشورا را نقل کردند و فضائلی را برای آن برشمردند؛ از جمله فرمودند:

«فَإِنَّکَ إِذَا قُلْتَ ذَلِکَ فَقَدْ دَعَوْتَ بِمَا یَدْعُو بِهِ زُوَّارُهُ مِنَ الْمَلَائِکَهِ وَ کَتَبَ اللَّهُ لَکَ مِائَهَ أَلْفِ أَلْفِ دَرَجَهٍ وَ کُنْتَ کَمَنِ اسْتُشْهِدَ مَعَ الْحُسَیْنِ علیه السلام حَتَّی تُشَارِکَهُمْ فِی دَرَجَاتِهِمْ وَ لَا تُعْرَفُ إِلَّا فِی الشُّهَدَاءِ الَّذِینَ اسْتُشْهِدُوا مَعَهُ...».

برخی از محققین از این عبارت این گونه استفاده کرده اند که در زیارت عاشورا، اول باید تکبیر گفت؛ دوم، اشاره به حضرت کرد و زیارت را خواند؛ و سوم این که دو رکعت نماز هم به جای آورد.

در این روایت، دعای علقمه ذکر نشده است؛ بلکه در سند دیگری است که از «صفوان جمّال» نقل شده و وی آن را بعد از زیارت عاشورا آورده است؛ لذا نباید آن را «دعای علقمه» نامید؛ چراکه راوی آن، صفوان جمّال است. اما نکته ی مهمی که در خاتمه ی این روایت شریف، علقمه از حضرت باقر علیه السلام نقل می کند، این است که حضرت فرمودند:

«یَا عَلْقَمَهُ إِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَزُورَهُ فِی کُلِّ یَوْمٍ بِهَذِهِ الزِّیَارَهِ مِنْ دَارِکَ فَافْعَلْ وَ لَکَ ثَوَابُ جَمِیعِ ذَلِکَ»؛

یعنی اگر توانستی هر روز به این شکل حضرت را زیارت کنی، زیارت کن؛ زیرا تمام آن ثواب ها و فضائل هر روز برای تو خواهد بود. البته این تعبیر به شکل

---

۱- . اختلاف در نسخ این عبارت، منشأ اختلاف در کیفیت قرائت زیارت عاشورا شده است که بعضی از اقوال مختلف را می توان در «مصباح المتهجد» و «مصباح الزائر» دید. نکته ی دیگر این که تا این جای روایت، زیارت عاشورا نبود و فقط فضائل سلام دادن به حضرت و اقامه ی عزاداری را بیان می کرد. از آن جایی که خود زیارت عاشورا نقل می شود، راوی آن علقمه است. البته سندهای دیگری هم دارد.

دیگری هم نقل شده است. برای نمونه، در روایت «کامل الزیارات» این گونه آمده است که حضرت فرموده اند:

«یَا عَلْقَمَهُ إِذَا أَنْتَ صَلَّیْتَ رَکْعَتَیْنِ بَعْدَ أَنْ تُومِئَ إِلَیْهِ بِالسَّلَامِ وَ قُلْتَ عِنْدَ الْإِیمَاءِ إِلَیْهِ وَ مِنْ بَعْدِ الرَّکْعَتَیْنِ هَذَا الْقَوْل...».(۱)

یعنی به جای «بَعْدَ الْإِیمَاءِ إِلَیْهِ مِنْ بَعْدِ التَّکْبِیرِ»، فرموده اند «عِنْدَ الْإِیمَاءِ إِلَیْهِ وَ مِنْ بَعْدِ الرَّکْعَتَیْنِ». لذا برخی بزرگان با استفاده از تعبیر مصباح المتهجد، برای قرائت زیارت عاشورا سفارش می کنند که ابتدا باید یک سلام مختصر داد؛ بعد از آن دو رکعت نماز خوانده و تکبیر گفت؛ سپس زیارت را خوانده و در آخر نیز نماز زیارت را به جای آورد. بعضی از دیگر بزرگان نیز مقید بودند قبل از زیارت عاشورا، یکی از زیارت های امیرالمومنین علیه السلام، مثل زیارت امین الله و به ویژه زیارت ششم را بخوانند؛ زیرا پس از زیارت ششم، از کنار حرم حضرت امیرالمومنین علیه السلام به سیدالشهدا علیه السلام سلامی داده و بعد از آن هم، دعایی شبیه دعای مشهور به علقمه خوانده می شود.

در روایت صفوان جمّال که شیخ طوسی رحمه الله آن را در مصباح المتهجد نقل کرده، آمده است که صفوان پس از این که امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت کرد، از بالای سر آن حضرت، زیارت عاشورا را خطاب به سیدالشهدا علیه السلام خواند و سپس در ادامه، دعای «علقمه» را نیز قرائت کرد. بنابراین، بهتر است که زیارت عاشورا بعد از زیارت امیرالمومنین علیه السلام خوانده شود؛ به ویژه اگر شخص، قصد خواندن دعای «علقمه» را هم داشته باشد. در این دعا، مخاطب هم امیرالمومنین علیه السلام هستند، و هم سیدالشهدا علیه السلام؛ لذا شایسته است که بعد از هر دو زیارت، دعای مشهور به علقمه نیز خوانده شود؛ روش بزرگان نیز همین بوده است.

جمع همه ی روایات هم در این زمینه به این صورت است که انسان ابتدا باید آداب زیارت را رعایت کند. یعنی به صحرا و فضای وسیع و یا بالای بام برود؛ سپس به قبر سیدالشهدا علیه السلام اشاره کند؛ یک سلام و لعن مختصر و دو رکعت نماز بخواند؛

---

۱- . کامل الزیارات، ج۲، ص۷۷۳، شرح زیاره أبی عبدالله فی یوم عاشوراء.

بعد تکبیر بگوید و زیارت ششم امیرالمومنین علیه السلام یا زیارت امین الله را قرائت کند؛ پس از آن، زیارت عاشورا بخواند و آن گاه نماز زیارت را به جای آورد؛ بعد از آن نیز دعای «علقمه» را بخواند. این طریقی است که اگر انسان به آن عمل کند، همه ی احتمالاتی را که رعایت آن در زیارت عاشورا ممکن است، رعایت کرده است.

هر چند بنا بر نظر مرحوم حاج ابوالفضل تهرانی رحمه الله در شفاءالصدور، دعای «علقمه» جزو زیارت عاشورا نیست؛ چون در این نقل نیامده است.(۱) هم چنین زیارت امیرالمومنین علیه السلام و آن سلام مختصر و دو رکعت نمازِ پیش از زیارت ، جزو زیارت عاشورا نیستند.

در روایات، زمان خاصی برای خواندن زیارت گفته نشده است؛ از این رو در هر وقت از شبانه روز می توان از آن بهره مند شد. جز این که فرموده اند فقط در روز عاشورا، قبل از زوال باید قرائت شود. شرح کیفیت زیارت و روش صحیح گفتن صد لعن و سلام، در همه ی نقل ها آمده است؛ ولی این روش که یک بار سلام و لعن گفته شود و بعد بگوییم: «مأه مره» یا «تسع و تسعین مرّه»، در روایات نیامده است.(۲)

البته در روایتی که سند آن را باید بررسی کرد، نقل شده بود که لعن را یک مرتبه و «اللّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمیعاً» را صد مرتبه بگویید؛ هم چنین سلام را یک مرتبه، چهار سلام آخر، یعنی: «السَّلَامُ عَلَی الْحُسَیْنِ وَ عَلَی عَلِیِ بْنِ الْحُسَیْنِ وَ عَلَی أَوْلَادِ الْحُسَیْنِ وَ عَلَی أَصْحَابِ الْحُسَیْنِ» را صد مرتبه بگویید، اما سایر تلخیص ها، هیچ ریشه ی روایی ندارند. البته اگر کسی به قصد رجاء زیارت عاشورا را بخواند و لعن و سلام آن را یک مرتبه بگوید، اشکالی ندارد؛ ولی این کار، سندی ندارد.

بهتر است به جای تطویلاتی که در بین زیارت عاشورا داده می شود و در متن زیارت وجود ندارد، آداب زیارت را رعایت کرد که فضائل و برکات آن هم بیش تر

---

۱- . شفاءالصدور فی شرح زیاره العاشورا، میرزا ابوالفضل طهرانی، ص۸۵.
۲- . منشأ این اشتباه احتمالاً این بوده است که در زبان فارسی می نویسیم: «این لعن را صد مرتبه بگویید»؛ بعداً معروف شده «مأه مره»، یعنی صد مرتبه.

است. باید در مورد کلام معصومین علیهم السلام حساب شده تر عمل نمود و آن را تغییر نداد. به تعبیر بعضی از بزرگان، این کلمات مانند گنج هستند؛ یعنی همان گونه که اگر در یافتن گنج، کمی دچار اشتباه شوی هرگز به آن دست نمی یابی، در این جا هم باید به همان ترتیب و میزانی که معصومین علیهم السلام فرموده اند، عمل کرد. این عادت که در قرائت برخی ادعیه، تکرار برخی از فرازها مرسوم شده است، صحیح نیست. مثلاً؛ در دعای کمیل «ظَلَمْتُ نَفْسِی» را ۱۰ بار می گویند، در حالی که حضرت یک بار فرموده اند؛ یا این که فراز «یا رب» را ۹ بار تکرار می کنند، اما در روایت ۳ بار آمده است. محدّثین بزرگ از جمله صاحب «مفاتیح الجنان» خیلی مواظب بوده اند که چیزی از ادعیه و کلام معصومین علیهم السلام کم یا زیاد نشود؛ از این رو حتی «بسم الله» را در ابتدای دعای کمیل نیاورده اند، چون در روایت نبوده است.

گاهی که انسان بر خوان با برکت دعای ابوحمزه یا سایر ادعیه می نشیند، ممکن است حال او در یک فراز با دعا هماهنگ شود؛ لذا برای بهره مندی بیش تر از دعا، جمله ای را ده بار تکرار کند؛ یا بخشی از دعا، ذکر دائمی او در نماز و سایر حالاتش باشد. این شیوه اشکال ندارد؛ ولی این که رسم شود که چیزی بر خلاف آن چه نقل شده است، پیوسته تکرار شود، صحیح نیست و حتماً از فضیلت دعا می کاهد.

در سند دیگری که شیخ طوسی رحمه الله آن را از امام صادق علیه السلام نقل می کند،(۱) آمده است که حضرت زیارت عاشورا را جزو احادیث قدسی برشمرده اند و فرموده اند:

«تَعَاهَدْ هَذِهِ الزِّيَارَةَ وَ ادْعُ بِهَذَا الدُّعَاءِ وَ زُرْ بِهِ فَإِنِّی ضَامِنٌ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى لِكُلِّ مَنْ زَارَ بِهَذِهِ الزِّيَارَهِ وَ دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ مِنْ قُرْبٍ أَوْ بُعْدٍ أَنَّ زِيَارَتَهُ مَقْبُولَهٌ وَ سَعْيَهُ مَشْكُورٌ وَ سَلَامَهُ وَاصِلٌ غَيْرُ مَحْجُوبٍ وَ حَاجَتَهُ مَقْضِيَّهٌ مِنَ اللَّهِ بَالِغاً مَا بَلَغَتْ وَ لَا يُخَيِّبُهُ...»؛

بر این زیارت مواظبت داشته باش؛ بعد از آن، این دعا (دعای مشهور به علقمه) را بخوان. هر کس این زیارت را، چه از دور و چه از نزدیک بخواند، من از ناحیه ی

---

۱- . مصباح المتهجد، ج۲، ص۷۸۱، شرح زیاره أبی عبد الله علیه السلام فی یوم عاشوراء.

خداوند متعال ضـمانت می کنم که زیارتش قبول و تلاشـش مورد شـکر الهی واقع شود؛ حجاب بین سلام او و امامش برداشته شود؛ حاجتش بر آورده شود و محروم برنگردد.

سپس حضرت فرمودند:

«یَا صَفْوَانُ وَجَدْتُ هَذِهِ الزِّیَارَهَ مَضْمُونَهً بِهَذَا الضَّمَانِ عَنْ أَبِی وَ أَبِی عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیه السلام مَضْمُوناً بِهَذَا الضَّمَانِ وَ الْحُسَیْنِ عَنْ أَخِیهِ الْحَسَنِ مَضْمُوناً بِهَذَا الضَّمَانِ وَ الْحَسَنِ عَنْ أَبِیهِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ مَضْمُوناً بِهَذَا الضَّمَانِ وَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص مَضْمُوناً بِهَذَا الضَّمَانِ وَ رَسُولِ اللَّهِ ص عَنْ جَبْرَئِیلَ ع مَضْمُوناً بِهَذَا الضَّمَانِ وَ جَبْرَئِیلَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَضْمُوناً بِهَذَا الضَّمَانِ...»؛

یعنی من این زیارت را با همین ضـمان و ضمانت و با همین فضائل از پدرم یافتم و پدرم از پدرش؛ و حضرت همین طور ادامه می دهند تا سلسله ی سند با همه ی آن تضمین ها به خداوند متعال منتهی می شود. سپس فضیلت دیگری هم اضافه می کنند و می فرمایند:

«قَدْ آلَی اللَّهُ عَلَی نَفْسِهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّ مَنْ زَارَ الْحُسَیْنَ ع بِهَذِهِ الزِّیَارَهِ مِنْ قُرْبٍ أَوْ بُعْدٍ وَ دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ قَبِلْتُ مِنْهُ زِیَارَتَهُ وَ شَفَّعْتُهُ فِی مَسْأَلَتِهِ بَالِغاً مَا بَلَغَ وَ أَعْطَیْتُهُ سُؤْلَهُ ثُمَّ لَا یَنْقَلِبُ عَنِّی خَائِباً وَ أَقْلِبُهُ مَسْرُوراً قَرِیراً عَیْنُهُ بِقَضَاءِ حَاجَتِهِ وَ الْفَوْزِ بِالْجَنَّهِ وَ الْعِتْقِ مِنَ النَّارِ وَ شَفَّعْتُهُ فِی کُلِّ مَنْ شَفَعَ خَلَا نَاصِبٍ لَنَا أَهْلَ الْبَیْتِ آلَی اللَّهُ تَعَالَی بِذَلِکَ عَلَی نَفْسِهِ وَ أَشْهَدَنَا بِمَا شَهِدَتْ بِهِ مَلَائِکَهُ مَلَکُوتِهِ عَلَی ذَلِکَ»؛

خداونـد متعـال تعهـد کرده است که هر کس حضـرت سیدالشـهدا علیه السـلام را از دور یـا نزدیک زیارت کنـد و این دعا را بخوانـد، من ضامن اموری برای او هسـتم؛ از جمله این که شـفاعتش را در حق هر کسـی قبول می کنم، مگر کسـی که دشـمن اهل بیت علیهم السلام باشد. از این رو، کسی که قاری زیارت عاشورا باشد، مقام شفاعت نیز پیدا می کند.

«ثُمَّ قَالَ جَبْرَئِیلُ یَا رَسُولَ اللَّهِ أَرْسَلَنِی إِلَیْکَ سُرُوراً وَ بُشْرَی لَکَ وَ

سُرُوراً وَ بُشْـرَی لِعَلِیٍّ وَ فَاطِمَهَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ إِلَی الْأَئِمَّهِ مِنْ وُلْدِکَ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ فَدَامَ یَا مُحَمَّدُ سُرُورُکَ وَ سُرُورُ عَلِیٍّ وَ فَاطِمَهَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ الْأَئِمَّهِ وَ شِیعَتِکُمْ إِلَی یَوْمِ الْبَعْث...»؛

جبرئیل به پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: خداوند مرا فرستاد تا این بشارت را به شما و به علی و فاطمه و حسن و حسین و سایر ائمه علیهم السلام بدهم.

صفوان می گوید که امام صادق علیه السلام به من فرمودند:

«یَا صَـفْوَانُ إِذَا حَدَثَ لَکَ إِلَی اللَّهِ حَاجَهٌ فَزُرْ بِهَذِهِ الزِّیَارَهِ مِنْ حَیْثُ کُنْتَ وَ ادْعُ بِهَذَا الدُّعَاءِ وَ سَلْ رَبَّکَ حَاجَتَکَ تَأْتِکَ مِنَ اللَّهِ وَاللّهُ غَیرُ مُخلِفٍ وَعدَهُ رَسولَهُ صلی الله علیه و آله و سلم بِمَنِّهِ وَالحَمدُ للّهِ»؛

یعنی اگر حـاجتی برایت پیش آمـد، این زیـارت و دعای بعـد از آن را بخوان و حاجتت را از خداونـد بخواه که برآورده شود؛ چرا که خداوند این امر را بر پیامبرش تضمین کرده و در وعده ای که به رسولش داده است، تخلف نمی کند.

لذا در روایت نیامده است که اگر چند مرتبه بخواند به این فضـیلت ها می رسد، بلکه حتی اگر یک بار با آدابش بخواند، مقام شفاعت برایش پیدا شده و حاجتش برآورده می شود.

در ادامه به فقرات فرازهای کلی زیارت عاشورا و مراحل سلوکی و مباحث معرفتی مرتبط با آن می پردازیم.

## ۱. سلام به ولیّ خدا با معرفی ظاهری و باطنی

«السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ ابْنَ سَـیِّدِ الْوَصِیِّینَ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ فَاطِمَهَ سَیِّدَهِ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ».

دو احتمـال اساسـی درباره ی همه ی سـلام ها، از جمله سـلام های این زیارت وجود دارد. اول؛ درخواست نزول سـلام حق بر مخاطب، که این مخاطب در زیارات، ولیّ خداست. این سلام، نوعی دعا است که منشاء تحقق همه ی سلامتی ها محسوب

می شود. دوم؛ ابراز و اظهار موقف و موضع نسبت به ولیّ خداست. یعنی هم تقاضای نزول سلام حق بر ولیّ خدا متناسب با ظرفیت ایشان را از خدا می طلبیم و هم اعلام می کنیم که موضع ما نسبت به ایشان، موضع صدق و سلام و تسلیم است.

مرحوم میرزا ابوالفضل تهرانی رحمه الله در کتاب شفاء الصدور می فرمایند: وقتی انسان در سلام به ولیّ خدا اعلام موقف و موضع می کند و می گوید: نسبت به شما سلم هستم و از ناحیه ی من نسبت به شما چیزی جز سلم نمی رسد، باید مواظب رفتار خودش باشد؛ چرا که تخلف از فرمان خدا یکی از مهم ترین عواملی است که منشاء ایذای اولیای خدا می گردد. هم چنین ایشان به نکته ی لطیف دیگری اشاره کرده و می فرمایند: شاید منشاء این کلام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده اند: «مَا أُوذِیَ نَبِیٌّ مِثْلَ مَا أُوذِیتُ»(۱) این باشد که هیچ پیامبری به اندازه ی ایشان، از نافرمانی و عصیان و دوری مردم از خداوند متعال، رنج نبرده است. این نکته یادآوری به جایی است که اگر انسان نسبت به ولیّ خدا اعلام موقف کند و بگوید در مقابل شما تسلیم هستم یا از ناحیه ی من، جز سلم به شما نمی رسد، بهتر است در اعمال خود مراقبت کند تا اهل صدق در سلام باشد؛ نه این که در زبان اهل سلام، ولی در عمل اهل ایذای ولیّ خدا باشد. سلم در عمل نیز منوط به این است که در عبودیّت خدای متعال کوشیده، نسبت به خدای متعال موقف سلم داشته باشد.

خطاب در فراز اول، کنیه ی حضرت، یعنی «ابا عبدالله» است. اگرچه استفاده از کنیه مختص زبان عرب نیست و در زبان های دیگر نیز استعمال می شود، اما دلائل و مواقف استفاده از کنیه در ادبیات مختلف تفاوت دارند. کنیه در زبان عرب نوعی نام گذاری است که گاهی برای ممانعت از تصریح به نام فرد یا برای تکریم وی (و یا جهات دیگر) استفاده می شود.

ظاهر کنیه این است که حضرت فرزندی به نام «عبدالله» داشته اند؛ لذا مکنّای به او شده اند. در تاریخ نیز نوشته اند حضرت شیرخواره ای به نام «عبدالله» داشتند که در کربلا به شهادت رسید؛ در زیارت ناحیه ی مقدسه از او تحت عنوان «عبدالله

---

۱- . کشف الغمه فی معرفه الأئمه، ج ۲،ص۵۳۷، باب پنجم.

رضیع» یاد شده است. اما نکته جالب این است که این کنیه را ظاهراً حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم قبل از این که چنین فرزندی به دنیا بیاید، برای سیدالشهدا علیه السلام انتخاب کرده اند؛ بنابراین، این کنیه می تواند اشاره ای به معنای دیگری داشته باشد.

قبل از پرداختن به معنای «اباعبدالله»، به توضیح یکی از کنیه های حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می پردازیم. یکی از معروف ترین کنیه های حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نیز «ابالقاسم» است؛ چراکه حضرت فرزندی به نام «قاسم» داشتند اما مرحوم مجلسی رحمه الله در بحارالانوار، روایتی را از معانی الاخبار مرحوم صدوق رحمه الله و علل الشرایع و عیون اخبارالرضا علیه السلام آورده اند که سند آن هم خوب است.(۱) در این روایت، «علی بن حسن بن فضال» از پدرش نقل می کند که از امام رضا علیه السلام پرسیدم: «چرا پیامبر به ابوالقاسم مکنّی شده اند؟» حضرت جواب دادند: «زیرا فرزندی به نام قاسم داشتند». از حضرت دوباره پرسیدم: «ای فرزند رسول خدا! آیا مرا قابل می بینید بیش از این چیزی بفرمایید؟» حضرت فرمودند: «آیا شنیده ای که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: من و علی، دو پدر این امّت هستیم؟» گفتم: «بله شنیده ام»؛ حضرت فرمودند: «آیا می دانی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پدر تمام امّت هستند و علی علیه السلام هم جزو امت ایشان است؟» گفتم: «آری؛ می دانم». پس حضرت فرمودند: «آیا می دانی که امیرالمومنین علیه السلام تقسیم کننده ی بهشت و جهنم است؟ پس ایشان را به آن جهت ابوالقاسم نامیده اند، چون پدر کسی است که او خودش تقسیم کننده ی بهشت و جهنم است».

حضرت بر اساس «قرارداد»، تقسیم کننده ی بهشت و جهنم نیست؛ که چون

---

۱- . «الطَّالَقَانِيُّ عَنْ أَحْمَدَ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا ع فَقُلْتُ لَهُ لِمَ كُنِّيَ النَّبِيُّ ص بِأَبِي الْقَاسِمِ فَقَالَ لِأَنَّهُ كَانَ لَهُ ابْنٌ يُقَالُ لَهُ قَاسِمٌ فَكُنِّيَ بِهِ قَالَ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَهَلْ تَرَانِي أَهْلًا لِلزِّيَادَهِ فَقَالَ نَعَمْ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّهِ قُلْتُ بَلَى قَالَ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَبٌ لِجَمِيعِ أُمَّتِهِ وَ عَلِيٌّ بِمَنْزِلَتِهِ فِيهِمْ قُلْتُ بَلَى قَالَ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ عَلِيّاً قَاسِمُ الْجَنَّهِ وَ النَّارِ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَقِيلَ لَهُ أَبُوالْقَاسِمِ لِأَنَّهُ أَبُو قَاسِمِ الْجَنَّهِ وَ النَّارِ فَقُلْتُ لَهُ وَ مَا مَعْنَى ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّ شَفَقَهَ الرَّسُولِ عَلَى أُمَّتِهِ شَفَقَهُ الْآبَاءِ عَلَى الْأَوْلَادِ وَ أَفْضَلُ أُمَّتِهِ عَلِيٌّ علیه السلام وَ مِنْ بَعْدِهِ شَفَقَهُ عَلِيٍّ علیه السلام عَلَيْهِمْ كَشَفَقَتِهِ لِأَنَّهُ وَصِيُّهُ وَ خَلِيفَتُهُ وَ الْإِمَامُ بَعْدَهُ فَلِذَلِكَ قَالَ صلی الله علیه و آله و سلم أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّهِ وَ صَعِدَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم الْمِنْبَرَ فَقَالَ مَنْ تَرَكَ دَيْناً أَوْ ضَيَاعاً فَعَلَيَّ وَ إِلَيَّ وَ مَنْ تَرَكَ مَالًا فَلِوَرَثَتِهِ فَصَارَ بِذَلِكَ أَوْلَى بِهِمْ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أُمَّهَاتِهِمْ وَ صَارَ أَوْلَى بِهِمْ مِنْهُمْ بِأَنْفُسِهِمْ وَ كَذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع بَعْدَهُ جَرَى لَهُ مِثْلُ مَا جَرَى لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم»؛ بحارالانوار، ج۱۶، ص۹۵، باب۶، أسمائه صلی الله علیه وآله و عللها.

دیگری نبود این کنیه را به ایشان داده باشند؛ اصلاً مدار بهشت و جهنم امیرالمومنین علیه السلام است؛ یعنی تولّی به ولایت ایشان مسیر بهشت است و ترک ولایت ایشان مسیر جهنم. لذا هرگز این بحث مطرح نیست که دشمن امیرالمومنین علیه السلام هم ممکن است بهشتی باشد؛ اصلاً، بهشت، محصول تولّی به ولایت امیرالمومنین علیه السلام است؛ منزلتی از منازل رفیع جنّت تجلی اوصاف امیرالمومنین علیه السلام است. این واقعیت و حقیقتِ شخصیت امیرالمومنین علیه السلام است که بهشت و جهنم بر مدار ایشان می چرخد و در این میان هیچ اعتبار و قراردادی نیست. بهشت تجلّی اوست و کسانی که تحت تولّی ایشان باشند، حقیقتاً به این بهشت راه پیدا می کنند؛ دوری از حضرت، دوری از بهشت است. از این رو در روایتی از کتاب بحارالانوار نقل شده است که خداوند در معراج به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «همه ی امت تو وارد بهشت می شوند، مگر کسی که نخواهد! حضرت سؤال کردند: مگر می شود کسی بهشت را نخواهد؟ فرمود: بله؛ کسی که ولایت تو و اوصیای تو را نداشته باشد، بهشت را نمی خواهد».(۱)

پس، بلکه راهِ طلبِ بهشت همین است. میل به بهشت یعنی میل به اولیای خدا؛ دوری از اولیای خدا هم یعنی دوری از بهشت. حقیقت و باطن و تجلی و تجسد تولّی به ولایت امیرالمومنین علیه السلام، ورود به منازل و مقامات بهشت و نِعَم الهی است؛ همان گونه که تجلی عصیان و دوری از آن حضرت، جهنم و عذاب است.

اگر به کنیه ی حضرت از این منظر نگاه کنیم، معنای «ابوالقاسم» روشن می شود. درباره ی کنیه و اسامی سایر معصومین علیهم السلام نیز ابواب مفصلی در روایات آمده است. باید توجه داشت که این نام ها، معمولی نیستند و بی جهت انتخاب نشده اند. در کتاب «علل الشرایع» چندین باب وجود دارد که به علت نام گذاری دخت گرامی نبی

---

۱- . «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ... يَا مُحَمَّدُ لَأُدْخِلَنَّ الْجَنَّهَ جَمِيعَ أُمَّتِكَ إِلَّا مَنْ أَبَى فَقُلْتُ إِلَهِي وَ أَحَدٌ يَأْبَى دُخُولَ الْجَنَّهِ فَأَوْحَى إِلَيَّ بَلَى يَأْبَى قُلْت وَ كَيْفَ يَأْبَى فَأَوْحَى إِلَيَّ يَا مُحَمَّدُ اخْتَرْتُكَ مِنْ خَلْقِي وَ اخْتَرْتُ لَكَ وَصِيّاً مِنْ بَعْدِكَ وَ جَعَلْتُهُ مِنْكَ بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدَكَ وَ أَلْقَيْتُ مَحَبَّتَهُ فِي قَلْبِكَ وَ جَعَلْتُهُ أَباً لِوُلْدِكَ فَحَقُّهُ بَعْدَكَ عَلَى أُمَّتِكَ كَحَقِّكَ عَلَيْهِمْ فِي حَيَاتِكَ فَمَنْ جَحَدَ حَقَّهُ جَحَدَ حَقَّكَ وَ مَنْ أَبَى أَنْ يُوَالِيَهُ فَقَدْ أَبَى أَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّهَ...»؛ بحارالانوار، ج۵۲، ص۲۷۶، باب ۲۵: علامات ظهوره صلوات الله علیه من السفیانی و الدجال...، حدیث ۱۷۲.

اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به نام «فاطمه» می پردازد؛ یعنی توضیح می دهد که چرا به ایشان: «زهرا»، «طاهره»، «زکیه» و «بتول» گفته اند. این دسته از روایات، روایاتی متین، با مضامینی بلند و بیان گر معارف حقیقی هستند. روایتی درباره ی فاطمه ی زهرا علیها السلام از «تفسیر فرات بن ابراهیم» نقل شده است که مرحوم مجلسی رحمه الله آن را در بحارالانوار آورده است. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ، اللَّیْلَهُ فَاطِمَهُ وَ الْقَدْرُ اللَّهُ فَمَنْ عَرَفَ فَاطِمَهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا فَقَدْ أَدْرَکَ لَیْلَهَ الْقَدْرِ وَ إِنَّمَا سُمِّیَتْ فَاطِمَهَ لِأَنَّ الْخَلْقَ فُطِمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا».(۱)

لیله القدر یعنی فاطمه علیها السلام؛ هر کس ایشان را حقیقتاً بشناسد، شب قدر را درک کرده است. فاطمه علیها السلام به این اسم نامیده شده اند، چون همه ی خلایق از معرفت ایشان بریده اند. وقتی کودک را از شیر مادر منع می کنند، می گویند: «فُطِمَ الولد». فاطمه یعنی کسی که از معرفت و فهم خلایق جداست و خلایق راهی به فهم او ندارند. بنابراین باید دانست که این کنیه ها، القاب و اسامی معصومین علیهم السلام حساب و کتاب دارد.

در ذیل روایت، حسن بن فضال این گونه معنی می کند که امر «ابوّت» جسمانی و ظاهری نیست؛ بلکه حقیقتی است که در دامن ایشان، کسی که «قاسِم الجنّه و النّار» و «مدار بهشت و جهنم» است بزرگ شده و پرورش یافته است؛ هم چنان که امیرالمومنین علیه السلام می فرمودند: «إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبِیدِ مُحَمَّدٍ».(۲) «ابوالقاسم» یعنی این که حضرت امیرالمومنین علیه السلام در دامنِ مهر و تربیت و پرورش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به این مقام رسیده اند؛ یعنی کسی که مدار بهشت و جهنم است، محصول وجودی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. بعد هم وقتی از حضرت می پرسد: «این که پیامبر، پدر امت است یعنی چه؟» حضرت در جواب او می فرمایند: «إِنَّ شَفَقَهَ النَّبِیِّ ص عَلَی أُمَّتِهِ شَفَقَهُ الْآبَاءِ عَلَی

۱- . بحارالانوار، ج۴۳، ص۶۵، باب سوم: مناقبها و فضائلها و...، حدیث ۵۸.

۲- . اصول کافی، ج ۱، ص ۹۰، بَابُ الْمَعْبُود.

الْأَوْلَادِ ...»؛ یعنی شفقت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر امتش، مثل اشفاق پدر بر فرزند است؛ با این تفاوت که این مهر بر همه ی امّت گسترده است. ممکن است درک مهر پدر، در دایره ی محدودی که فرزندان محدودی دارد، خیلی سخت باشد؛ اما اگر این اشفاق نسبت به یک امت تاریخی سنجیده شود، ظرفیت وجودی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مشخص می شود.

از این رو، خدای متعال در کتاب مُنزلش می فرماید:

«لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ عَزیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتُّمْ حَریصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنینَ رَؤُفٌ رَحیم».(۱)

پس این ابوّت به معنی: «مهر»، «عشق»، «لطف» و «عنایت»ی است که پدر به فرزند خود دارد و ایشان هم به همه ی امت دارند. نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پدر امیرالمومنین علیه السلام است و افضل امت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز حضرت امیر علیه السلام هستند؛ بنابراین، اشفاق ایشان به امیرالمومنین علیه السلام از همه بیش تر است؛ «وَ أَفْضَلُ أُمَّتِهِ عَلِیٌّ». البته به نظر می رسد حضرت در این جا به یکی از جلوه های ابوّت اشاره می کنند؛ یعنی مهر نبی مکرم اسلام نسبت به امت، مثل مهر پدر به فرزندان و بلکه بالاتر از آن است. سپس می فرمایند:

«وَ مِنْ بَعْدِهِ شَفَقَهُ عَلِیٍّ ع عَلَیْهِمْ کَشَفَقَتِهِ ص لِأَنَّهُ وَصِیُّهُ وَ خَلِیفَتُهُ وَ الْإِمَامُ بَعْدَهُ فَلِذَلِکَ قَالَ أَنَا وَ عَلِی أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّهِ...»؛

بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شفقت امیرالمومنین علیه السلام بر امّت، مثل شفقت حضرت بر امّت است؛ این هم معنی ابوّت امیرالمومنین علیه السلام بر امت اسلامی است که همان عاطفه، مهر و لطف پدرانه در وجود مقدس ایشان نیز وجود دارد. همان گونه که کثرت اولاد پدری که ۱۰ فرزند دارد موجب نمی شود که مهر پدری او نسبت به یکی از فرزندان از بین برود، حضرت نیز به دلیل وسعت وجودی خود، همین محبت را نسبت به تک تک افراد امت دارند. اساساً اشفاق بر امت، یکی از خصلت های امام است. روایتی از امام

---

۱- . توبه (۹) آیه ی ۱۲۸.

رضـا علیه السـلام در کتـاب شـریف کـافی دربـاره ی امامت نقل شـده است که برخی از بزرگان به دلیل مضامین عالی، آن را برادر زیـارت جـامعه ی کـبیره خوانـده انـد. در آن جـا حضــرت می فرماینـد: «الْإِمَـامُ الْـأَنِیسُ الرَّفِیـقُ وَ الْوَالِـدُ الشَّفِیـقُ وَ الْـأَخُ الشَّقِیقُ...».(۱)

اشـفاق پـدرانه نسبت به امت، موجب آن می شود که امـام بـا ملاطفت و با تمام وجود، مواظب امت باشـند تا آن ها از دست نروند؛ از این رو فقط کسی می تواند به مقام امامت برسد که اشفاق رسول الله به امت را نیز داشته باشد.

به همین جهت، در ادامه ی روایت قبـل (روایت حسن بن فضـال)، حضـرت نقل می کننـد که روزی نبی اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم بالاـی منبر رفتنـد و خطاب به مردم فرمودنـد: «مَنْ تَرَکَ دَیْناً أَوْ ضَـیَاعاً فَعَلَیَّ وَ إِلَیَّ وَ مَنْ تَرَکَ مَالًا فَلِوَرَثَتِهِ...»؛ یعنی اگر کسـی بمیرد و از خود، زن و بچه ی بی سـرپرست بـاقی بگـذارد، من آن هـا را به عهـده می گیرم؛ اما اگر اموالی را به جا گذاشته باشد، برای ورثه اوست. اشفاق حضرت، بالاتر از اشفاق پدران است؛ زیرا بدون هیچ مزدی بار انسان را می کشند، در حالی که پـدر، هم از فرزنـد ارث می برد و ممکن است سـرپرستی هم کنـد یا نکنـد؛ ولی حضـرت فرمودند: «قرض و اداره ی خـانواده اش به عهـده ی من است؛ ولی اگر امـوالی داشت متعلـق به وارثـان اوست»؛ این کمـال مهربـانی است. به دلیـل همین اشـفاقی که بیش از مهر پدران است، حضـرت بر پدران و مادران انسان اولویت پیدا کرده اند و بلکه بالاترند؛ لذا ولایت ایشان بر مردم، از خودشان بیش تر است:

«فَصَارَ بِذَلِکَ أَوْلَی بِهِمْ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أُمَّهَاتِهِمْ وَ صَارَ أَوْلَی بِهِمْ مِنْهُمْ بِأَنْفُسِهِمْ...».

هم چنـان که قرآن کریم خطاب به همه ی مومنین می فرمایـد: «النَّبِیُّ أَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِـهِمْ...».(۲) چرا خدای متعال نبی اکرم صـلی الله علیـه و آلـه و سـلم را «اولی بـه انفُس» قرار داده اسـت و بـا آن کـه انسـان حق دارد برای خـود تصـمیم بگیرد، حضرت، اولی به این تصمیم هستند؟! چون اشفاق ایشان نسبت به انسان، از خود انسان بیش تر است. به

---

۱- . اصول کافی، ج۱، ص ۲۰۰، بَابٌ نَادِرٌ جَامِعٌ فِی فَضْلِ الْإِمَامِ وَ صِفَاتِه.

۲- . احزاب (۳۳) آیه ی ۶.

تعبیر دیگر، همه ی عالم، ملک خداست و کسی که نسبت به این ملک بصیرتر و مشفق تر و حکیم تر است، اولی به تصرف نیز هست؛ نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هم، چون نسبت به مردم مشفق تر از پدران و خود آن ها هستند و علاوه بر اشفاق، آگاهی ایشان نیز بیش تر است؛ لذا در مقام اعمال ولایت و اخذ تصمیم، ارجح از نفس انسان هستند.(۱)

این اشفاق، موجب پاسداری و حمایت و حفاظت از انسان است. همه ی ملک، ملک خداست؛ مالِکش خداست؛ مَلِکش هم خداست؛ لذا ولایت را به کسی می دهد که در اشفاق به امت، از خود امت نسبت به خودشان مشفق تر باشد: «وَ کَذَلِکَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع بَعْدَهُ جَرَی لَهُ مِثْلُ مَا جَرَی لِرَسُولِ اللَّهِ»؛ یعنی همان اولویت بر نفسی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم داشتند، امیرالمومنین علیه السلام هم دارند؛ چون از همان اشفاق و ابوّت برخوردارند.

با توجه به مطالب فوق، شاید بتوان گفت که «اباعبدالله» غیر از اینکه حضرت را به عنوان پدر فرزندی به نام «عبدالله» معرفی می کند، اشاره دارد به این نکته که ایشان جنبه پدری به عبادالله دارند. هر جا عبداللهی وجود دارد حضرت نسبت به او جنبه ابوت، اشفاق، مهر و دست گیری دارند و اساساً این عبودیت، محصول دامان سیدالشهداست و لذا هر عبدی از عبادالله باید احساس بنوّت نسبت به سیدالشهدا علیه السلام داشته باشد و احساس کند تحت مهر و محبت و الطاف ایشان قرار دارد. اباعبدالله یعنی این که: عبودیت از مسیر ولایت امام حسین علیه السلام می گذرد». ایشان، پدر بندگان الهی هستند؛ اگر کسی در مسیر بندگی خدای متعال به مراتبی از ایمان دست پیدا می کند، به برکت تولی به ایشان بوده است؛ حضرت به واسطه ی این تولی در آن ها تصرف کرده و هدایت شان می کنند. از سوی دیگر، همه ی این برکات به خاطر مقام و منزلتی است که سیدالشهداء علیه السلام با تحمل بلای عظیم عاشورا واجد آن شده اند. سالک طریق الی الله برای راه پیدا کردن به مراتب قرب باید با بلای امام حسین علیه السلام آشنا شود و همراه ایشان سیر کند تا به مقام توحید راه یابد.

---

۱- . البته در این روایت به جنبه ی آگاهی حضرت، تصریح نشده است.

«السَّلَامُ عَلَيْکَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؛ السَّلَامُ عَلَيْکَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ ابْنَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ؛ السَّلَامُ عَلَيْکَ يَا ابْنَ فَاطِمَهَ سَيِّدَهِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ».

پس از سلام با عنوان «اباعبدالله» سه سلام دیگر با اشاره به نسب حضرت، همراه با عناوین خاص خطاب می شود. در این عناوین مباحث فراوانی نهفته اند که جای شرح آن ها این جا نیست. ذیل عنوان «امیرالمؤمنین» که از عناوین اختصاصی حضرت امیر علیه السلام است و هیچ یک از دیگر ائمه ی معصومین علیهم السلام آن عنوان را ندارند، و عنوان «سیدالوصیین» و عنوان «سیده نساء العالمین» برای حضرت زهرا علیها السلام، روایات فراوانی وجود دارد که تک تک این عنوان ها را معنا می کند. این عناوین و کلام معصومین علیهم السلام، مانند سخن عادی نیستند که مثلاً کسی به جای این عناوین بگوید: «السلام علیك یا ابن محمد المصطفی» یا «یا ابن علی» یا «یا ابن الزهراء»؛ بلکه این جملات اشاره به جهت خاصی دارند که آن جهت و خصوصیت، منظور نظر بوده است. علی ایّ حال، از «رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم» به عنوان رسالت، و از «امیرالمومنین علیه السلام» به عنوان امارت و سیادت اوصیا، و از «فاطمه الزهرا علیها السلام» به عنوان سیادت زنان عالم یاد شده است؛ سپس نسبت حضرت به آن ها بیان شده است که «اباعبدالله» فرزند این هاست. این عناوین معرّف نَسَب حضرت است و بالاتر از آن، اشاره دارد که سیدالشهدا علیه السلام محصول این دامن ها، این رسالت و امارت، و سیادت در وصایت است و هر کسی نمی تواند سیدالشهدا علیه السلام شود. سیدالشهدا علیه السلام محصول تربیت های اختصاصی آن بزرگواران است؛ یعنی غیر از قابلیت های ظاهری خود حضرت و سایر مسائل، یکی از ویژگی های ایشان این است که محصول این دامن ها و سرزمین های پاک بوده است: «وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَباتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذی خَبُثَ لا يَخْرُجُ إِلاَّ نَكِداً».(۱)

این هم توجه دیگری است که در این زیارت نسبت به سیدالشهدا علیه السلام پیدا می شود. از این رو باید به این سلام ها توجه کرد؛ به ویژه بعد از عنوان «اباعبدالله».

---

۱- . اعراف (۷) آیه ی ۵۸؛ ترجمه: «و زمین پاک، گیاهش به اذن پروردگارش برمی آید؛ و آن که ناپاک است جز اندک و بی فایده برنمی آید».

یعنی آن کسی که پدر همه ی عبادالله است و عبودیّت، فرزند و محصول اوست، خودش نیز محصول و ثمره ی این دامن هاست. ذکر این عناوین بعد از عنوان «اباعبدالله» مبین رابطه ی فرزندی با این اولیای بزرگ الهی و رابطه ی ابوّت نسبت به همه ی عبادالله است.

در برخی روایات به پدر و مادر سفارش شده است که در زمان انعقاد نطفه، مواظب باشند تا شیطان با شما شریک نشود و حضور پیدا نکند و فرزندتان «شرک الشیطان» نشود.

«وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِکَ وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجِلِكَ وَ شارِكْهُمْ فِي الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ وَ عِدْهُمْ وَ ما يَعِدُهُمُ الشَّيْطانُ إِلَّا غُرُوراً».(۱)

از مضمون آیه پیداست که اگر انسان مواظبت نکند ممکن است بخشی از او نصیب شیطان شود! دوری و نجات از شرکت شیطان هم ساده نیست. خداوند متعال از ابتدا وعده ی عاشورا را با تمام بلاهایش داده و میثاق آن را از امیرالمومنین علیه السلام و فاطمه ی زهرا علیها السلام گرفته است. جریان اباعبدالله قبل از ظهور در این دنیا، چگونگی تنزّل و انتقال حضرت به این دنیا، و هم چنین مسائلی که در دوره ی رحم صدیقه ی طاهره علیها السلام گذرانده، هر یک در جای خود مورد تأمل بوده است و در هر یک از آن ها اشارات لطیفی وجود دارد. این یک جریان معمولی نیست؛ بلکه محصولی است که قبل از تنزّل در دنیا روی آن حساب شده و مجرای تنزلش در این دنیا، پاک ترین مجاری بوده است.

بر اساس روایت مرحوم مجلسی رحمه الله درباره علت نام گذاری حضرت زهرا علیها السلام وقتی خداوند متعال این نور را بر ملائکه جلوه داد، به خدا گفتند: «این نورِ کیست؟!» خدای متعال در جواب درباره ی صدیقه ی طاهره علیها السلام می گویند:

«هَذَا نُورٌ مِنْ نُورِي وَ أَسْكَنْتُهُ فِي سَمَائِي خَلَقْتُهُ مِنْ عَظَمَتِي

---

۱- . اسراء (۱۷) آیه ی ۶۴؛ ترجمه: «و از ایشان هر که را توانستی با آوای خود تحریک کن و با سواران و پیادگانت بر آن ها بتاز و با آنان در اموال و اولاد شرکت کن و به ایشان وعده بده، و شیطان جز فریب به آن ها وعده نمی دهد».

أُخْرِجُهُ مِنْ صُلْبِ نَبِیٍّ مِنْ أَنْبِیَائِی أُفَضِّلُهُ عَلَی جَمِیعِ الْأَنْبِیَاءِ...».(۱)

ایشان وقتی می خواهند در عالم خاکی تنزّل پیدا کنند، این تنزل از مسیر افضل انبیای الهی واقع می شود؛ یعنی در خلقت، هیچ چیزی بی حساب و کتاب نبوده است. سیدالشـهدا علیه السلام هم محصول آن اصلاب پاک و ارحام مطهره و آن صداقت ها و تربیت ها و اخلاص هاست. در زیارت اهل بیت علیهم السلام به ویژه زیارت امام حسین علیه السلام می خوانیم:

«أَشْـهَدُ أَنَّکَ کُنْتَ نُـوراً فِی الْأَصْـلَابِ الشَّامِخَهِ وَ الْأَرْحَـامِ الْمُطَهَّرَهِ لَمْ تُنَجِّسْـکَ الْجَـاهِلِیَّهُ بِأَنْجَاسِـهَا وَ لَمْ تَلْبِسْـکَ مِنْ مُـدْلَهِمَّاتِ ثِیَابِهَا».(۲)

اساساً نسل پاک، مزدی است که خـدا به اولیای خود می دهـد؛ لـذا مادر حضـرت مریم چنین نذر می کند: «...رَبِّ إِنِّی نَذَرْتُ لَکَ ما فی بَطْنی مُحَرَّراً فَتَقَبَّلْ مِنِّی إِنَّکَ أَنْتَ السَّمیعُ الْعَلیم».(۳) خداوند هم نذر او را می پذیرد و او می شود مریم صدیقه؛ که در دامن او حضرت عیسی علیه السلام پرورش می یابد. یا وقتی ماجرای شهادت سیدالشهدا علیه السلام برای حضرت فاطمه ی زهرا علیها السـلام نقل می شود، ایشان عرضه می دارنـد: «خـدایا! اگر به من واگـذار شود، من چنین فرزندی نمی خواهم»؛ «فَلَا حَاجَهَ لِی فِیهِ». سـپس خـدای متعال می فرمایـد: «در مقابل این شـهادت، امامت را در نسل او قرار می دهم»؛ این گونه می شود که حضـرت می پذیرند.(۴) این امـامت، ثمره ی شـهادت سیدالشـهدا علیه السـلام است. وجود این نیّـات پـاک و اخلاـص در پذیرش این فرزند، برداشـتن بار تکلیف این مصیبت عظیم و توجّهات خاص در به دنیا آوردن و بزرگ کردن چنین فرزندی از سوی حضرت فاطمه ی زهرا علیها السلام، سیدالشهدا علیه السلام را به این مقام رفیع رسانده است.

چنـان که ملاـحظه می شود اولین سـلام هـای زیارت عاشورا، به منزله ی عنوان کلی زیارت و یا به تعبیر ادبا «براعت اسـتهلال» زیارت عاشوراست. زیارت با سلام هایی

---

۱- . بحارالانوار، ج ۴۳، ص۱۲، باب۲ أسمائها و بعض فضائلها.

۲- . مصباح المتهجد، ج ۲، ص۷۲۱، باب اعمال ذو الحجه، دعای موقف امام حسین علیه السلام.

۳- . آل عمران (۳) آیه ی ۳۵.

۴- . رک: علل الشرائع، ج ۱، ص۲۰۵، باب العله التی من أجلها صارت الإمامه فی ولد الحسین علیه السلام.

شروع شد که هر کدام از آن ها نکاتی دارند. سلام بر «ابا عبدالله» به ابوت حضرت برای عباد و به ریشه های کسی که نسبت به عباد، ابوت دارد و خود محصول نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمومنین علیه السلام و فاطمه ی زهرا علیها السلام است، اشاره دارد و نشان دهنده جریان ابوت آن ها از طریق سیدالشهدا علیه السلام است. ابوت، هدایت و شفاعت آن ها نسبت به تاریخ بشری و عباد، از طریق سیدالشهدا علیه السلام محقق می شود. سیر زیارت عاشورا نیز جریان رشد انسان ها است و تاریخ را براساس توجه به این فعل حضرت توضیح می دهد. حضرت در عین تنهایی و غربتی که داشتند، با خون دادن در راه خدای متعال، عباد را به تنهایی، ابوت و دست گیری کردند و مسیر بندگی خدا را هموار نمودند؛ این همان حقیقتی است که تعبیر «ثارالله» حاکی از آن است.

## ۲. توجه به «خون خدا» و تنها شدن «ولیّ خدا»

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ثَارَ اللَّهِ وَ ابْنَ ثَارِهِ وَ الْوِتْرَ الْمَوْتُورَ»

ترجمه ی فارسی «ثارالله» به معنی خون خداست؛ «ابن ثاره» نیز یعنی پسر خون خدا. اضافه شدن «ثار» به «الله» احتمالات متعددی دارد. یکی از احتمالات، که برخی از محققین در معنی «ثار» نقل کرده و آن را ترجیح داده اند، «خون به ناحق ریخته شده» است. در زبان عرب، خون به ولیّ دم نسبت داده می شود و می گویند: «این خونِ فلان کس است». یعنی خون خواه و اختیاردار آن خون، فلان شخص است. «ثارالله» یعنی ولیّ دم و خون خواه و جبران کننده ی این خون، خود خداست؛ خدای متعال از طریق امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف انتقام خون حضرت را می گیرد و هدف تاریخی ای که سید الشهدا علیه السلام دنبال می فرمودند، یعنی «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»(۱) در زمین ظاهر می شود؛ ولایت الهیه و عبودیت در سراسر زمین حاکم می گردد و امامان یکی پس از دیگری رجعت می کنند.

مقصود از «وَ ابْنَ ثَارِهِ» نیز امیرالمومنین علیه السلام هستند. ایشان نیز خونِ ریخته شده ای است که خون خواه آن خداست. البته لطایفی در این جمله وجود دارد که

---

۱- . توبه (۹) آیه ی۳۳.

بعضی از آن ها جنبه ی ذوقی دارند؛ لکن گشودن باب ذوقیات در تحلیل کلمات معصومین علیهم السلام صحیح نیست.

«وِتر» به معنای تنها و یکتا، و «مَوْتُورَ» به معنای «تنها شده» است. احتمال اول در معنی این عبارت، اشاره به یگانگی، منحصر به فرد بودن و بی بدیل بودن حضرت است. اما احتمال دیگری هم وجود دارد؛ به این معنا که حضرت تنها هستند و با نقشه و برنامه ریزی تنها شده اند. سیدالشهدا علیه السلام درگیری مخفیانه نداشتند که مسلمین از آن بی خبر باشند؛ بلکه یزید بعد از مرگ معاویه به استاندار مدینه نامه نوشت که یا از حسین بیعت بگیر یا او را بکش و سرش را برای من بفرست. حضرت با تدبیر، از مدینه خارج شدند و بیعت نکردند. در مکه برای مسلمانان نامه ی دعوت نوشتند و آن ها را آگاه کردند. مکه در آن زمان محل رفت و آمد مسلمین بود و اخبار از آن جا منتشر می شد. پس از ورود حضرت به مکه، یزید به عنوان «امیرالحاج» گروهی را فرستاد تا حضرت را در مکه ترور کنند. او دستور داده بود که حتّی اگر دست حضرت به پرده ی کعبه هم بود ایشان را بکشند؛ لذا حضرت در هشتم ذی الحجه، در حالی که همه مُحرِم می شدند، به طور آشکار و به نحوی که همه متوجّه شوند، از مکه خارج شدند.

حضرت هنگام خروج از مکه صریحاً اعلام کردند:

«مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مُوَطِّناً عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنَّنِي رَاحِلٌ مُصْبِحاً إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى».(۱)

مردم کوفه از خروج امام از مدینه و حرکت ایشان به سوی مکه مطّلع شدند. آن ها نامه ی دعوت برای حضرت نوشتند و حضرت نیز سفیر خود را به سوی آن ها فرستادند. لذا جریان به گونه ای نبود که مردم از آن مطّلع نباشند. مردم حجاز، مدینه، بصره و کوفه همگی مطّلع بودند. تقریباً تمام مناطق اسلامی باخبر شده

---

۱- . لهوف، ص۶۱؛ ترجمه: «هر که خواهد تا خون دل خود را در راه ما نثار کند و آماده ی حرکت است، همراه ما کوچ کند؛ که من صبح گاه کوچ خواهم نمود».

بودند که چنین حادثه ای اتفاق خواهد افتاد و امام با یزید بیعت نخواهد کرد.

اگر طرف درگیری حضرت، یکی از صحابی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود، جای توجیه - ولو به باطل - وجود داشت؛ ولی نقطه ی مقابل سیدالشهدا علیه السلام یزید و ابن زیاد بودند که هر دو حسب و نسب شان معلوم است و هیچ نقطه ی قوتی در آن ها نیست. یزید شخصیتی است که طرفداران او نیز نتوانسته اند مدحی برای او بگویند؛ حتی بسیاری از اهل سنت، یزید را واجب العن می دانند. وی افزون بر این که امتیاز صوری و دروغینی هم نداشت، اهل قماربازی و عیاشی نیز بود.

یکی از اشکالاتی که برخی به حضرت امیر علیه السلام می کردند این بود که تو جوان هستی و مردم به فرمان شما گردن نمی نهند؛ غافل از این که اساس دیانت، تولّی به ولیّ خدا و تسلیم بودن در برابر اوست. ولیّ خدا را باید شناخت و فقط به این ظواهر اکتفا نکرد. این یکی از کمالات تاریخ شیعه به واسطه ی زحمات معصومین علیهم السلام است که شیعه به مرتبه ای از کمال رسیده است که امام صغیر و کبیر، یا حاضر و غایب، برای او تفاوت ندارد. بعد از امام هشتم، امام جواد علیه السلام، امام هادی علیه السلام و حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در سن کودکی به امامت رسیده اند و شیعه نیز امامت ایشان را قبول کرده و هیچ انشعاب عمده ای در این دوره ها اتفاق نیفتاده است. این امر، گواه رشد فرهنگ شیعه است؛ یعنی پذیرفته است که امامت، یک منصب صوری نیست. جناب «علی بن جعفر»(۱) در زمان امامت حضرت جواد الائمه علیه السلام، کهن سال بودند. ایشان علاوه بر درک محضر سه امام معصوم، محدث جلیل القدری هم بودند که روایات بسیاری از ایشان نقل شده است؛ اما با این حال، وقتی امام جواد علیه السلام در حلقه ی درس ایشان وارد می شدند، ایشان درس را تعطیل می کردند؛ به دنبال امام می رفتند و دست ایشان را می بوسیدند. اگر هم از سوی کسی به ایشان اعتراض می شد که: «شما عموی پدر ایشان هستید»، در پاسخ آن ها می فرمودند: «خدای متعال این

---

۱- . عموی امام رضا علیه السلام.

ریش سفید را قابل امامت ندانسته، اما این نوجوان را قابل دانسته است».(۱)

به هر حال، برای رد ولایت امیرالمومنین علیه السلام توجیه صوری و باطلی درست کردند، اما درباره ی سیدالشهدا علیه السلام چنین توجیهی هم وجود ندارد. ایشان حدود شصت سال سن داشتند و یزید، جوان بود و تازه به دوران رسیده؛ ابن زیاد و یزید هیچ امتیازی، حتی صوری، که به آنها جایگاهی ببخشد، نداشتند. نه شهرتی داشتند؛ نه جزو صحابه رسول خدا بودند و نه سابقه ی درخشانی ازآنهادر اذهان مردم وجود داشت. «ابن زیاد» پسر زیاد است؛ «زیاد» هم از اولاد نامشروعی بود که معاویه او را به ابوسفیان ملحق کرد و به همین دلیل مورد طعن بسیار قرار گرفت. «یزید» هم مجهول الهویه است؛ چون مادر یزید قبل از این که همسر معاویه شود، به یزید باردار شده بود؛ با این حال، یزید به اسم معاویه تمام شد. در اخلاق و سایر اوصاف شان هم هیچ نقطه ی مثبتی وجود ندارد و در یک کلام، مجمع الرذایل است.

اما در سوی دیگر درگیری، حضرت سیدالشهدا علیه السلام قرار داشتند که از هر نظر، صاحب کمال بودند. با آن که تاریخ به دست دشمن ثبت شده است، اما نتوانسته اند حتی یک جمله ی منفی درباره ی سیدالشهدا علیه السلام در تاریخ بنویسند. حضرت، نوه ی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، فرزند امیرالمومنین علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام است. علاوه بر این، از همه ی انواع کمالات برخوردار هستند. وقتی در روز عاشورا فرمودند: «به چه عذری می خواهید مرا بکشید؟» حتی یک نفر هم نگفت شما جرمی دارید! وقتی فرمودند: «مگر شما از پیامبر نشنیدید که فرمودند: «الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ سَیِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّه»،(۲) اگر

---

۱- . «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: کُنْتُ عِنْدَ عَلِیِّ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ جَالِساً بِالْمَدِینَهِ وَ کُنْتُ أَقَمْتُ عِنْدَهُ سَنَتَیْنِ أَکْتُبُ عَنْهُ مَا یَسْمَعُ مِنْ أَخِیهِ یَعْنِی أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَیْهِ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ الرِّضَا علیه السلام الْمَسْجِدَ- مَسْجِدَ الرَّسُولِ صلی الله علیه و آله و سلم فَوَثَبَ عَلِیُّ بْنُ جَعْفَرٍ بِلَا حِذَاءٍ وَ لَا رِدَاءٍ فَقَبَّلَ یَدَهُ وَ عَظَّمَهُ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام یَا عَمِّ اجْلِسْ رَحِمَکَ اللَّهُ فَقَالَ یَا سَیِّدِی کَیْفَ أَجْلِسُ وَ أَنْتَ قَائِمٌ فَلَمَّا رَجَعَ عَلِیُّ بْنُ جَعْفَرٍ إِلَی مَجْلِسِهِ جَعَلَ أَصْحَابُهُ یُوَبِّخُونَهُ وَ یَقُولُونَ أَنْتَ عَمُّ أَبِیهِ وَ أَنْتَ تَفْعَلُ بِهِ هَذَا الْفِعْلَ فَقَالَ اسْکُتُوا إِذَا کَانَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَبَضَ عَلَی لِحْیَتِهِ لَمْ یُؤَهِّلْ هَذِهِ الشَّیْبَهَ وَ أَهَّلَ هَذَا الْفَتَی وَ وَضَعَهُ حَیْثُ وَضَعَهُ أُنْکِرُ فَضْلَهُ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِمَّا تَقُولُونَ بَلْ أَنَا لَهُ عَبْدٌ»؛ اصول کافی، ج۱، ص۳۲۲، بَابُ الْإِشَارَهِ وَ النَّصِّ عَلَی أَبِی جَعْفَرٍ الثَّانِی.

۲- . من لا یحضره الفقیه، ج۴، ص۱۷۹، بَابُ نَوَادِرِ الدِّیَات.

نشنیده اید، بروید و از اصحاب پیامبر بپرسید»؛ در پاسخ ایشان، هیچ کس انکار نکرد.

حضرت، نه تنها اهل بهشت، بلکه سرور اهل بهشت اند؛ پس چرا با این همه کمالات و با وجود اعلان حرکت آشکار خود در طول چند ماه، تنها در نهایت ۲۰۰ نفر (یا بنا بر نظر مشهور، ۷۲ نفر) یاور داشته اند؛ در حالی که جبهه ی مقابل، فقط از کوفه و شاید بخشی از نزدیکی های کوفه، ۳۰ هزار نفر لشگر جمع کرده بود و حتی در برخی منابع دیگر، بیش از این نیز نقل شده است! «ولیّ خدا»، چرا و چگونه تنها شد؟ آیا حضرت یک باره تنها شدند؛ یا یک حرکت و نقشه ی تاریخی، سیدالشهدا علیه السلام را تنها و منزوی کرد و یزید را به صدارت و امارت مؤمنین رساند!؟ اصلاً چه عواملی موجب تنهایی ایشان شده است؟

علامه طباطبایی رحمه الله در این زمینه، سخن قابل تاملی دارند؛ ایشان می فرمودند: «همه ی کتاب «وسائل الشیعه» را از اول تا آخر مطالعه کردم تا ببینم چند روایت فقهی از سیدالشهدا علیه السلام نقل شده است؛ اما بیش از سه روایت پیدا نکردم!». معنای سخن این است که در آن زمان، مردم، سیدالشهدا علیه السلام را حتی در اندازه ی یک مسئله گو هم قبول نداشته اند؛ درحالی که ابوهریره ها به عنوان صحابی پیامبر، مراجع صاحب فتوایی شده بودند! همه ی این مسائل نشان می دهد که «ولیّ خدا» با سازمان دهی و برنامه ریزی قبلی تنها شده است؛ و این سازمان دهی، امروز هم وجود دارد.

با حرکت سیدالشهدا علیه السلام بود که جریان معکوس شد؛ توجهات و اقبال مردم به اهل بیت علیهم السلام افزایش یافت؛ تا جایی که در زمان امام باقر و امام صادق علیهما السلام به اوج خود رسید؛ اهل بیت علیهم السلام از انزوا درآمدند و مکتبِ فرهنگیِ عظیمی را بنیان گذاری کردند. حتی ائمه ی اربعه ی اهل سنّت نیز به نحوی از شاگردان امام صادق علیه السلام بودند.

## ۳. عوامل تنهایی ولیّ خدا

### شبهه ها و فتنه ها

یکی از عوامل مهمی که باعث تنهایی ولیّ خدا می شوند، «شبهه»ها و «فتنه»ها هستند. وقتی شبهه و فتنه با هم ترکیب می شوند، به شدت کارگر می افتند. شبهات، فضا را تاریک می کنند و در فضای تاریک، فتنه ها اثر می گذارند. گاهی فتنه ای مثل فتنه ی «ابن زیاد» رخ می دهد. او وارد کوفه می شود؛ مردم را تهدید می کند و آن ها را از لشگر شام و قطع حقوق می ترساند. در حقیقت، این شبهات زمینه ی باروری فتنه ها را فراهم می کنند؛ وگرنه در فضای روشن، فتنه ها کارساز نیستند.

از بین شبهات فروانی که به برخی از آن ها اشاره شده است، اساسی ترین شبهه، شبهه ی «حسبنا کتاب الله» است که در زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آغاز شد. مورخین اهل سنّت، از جمله «طبری» و دیگران نیز به این نکته اشاره کرده اند. حضرت در آخرین روزهای حیات خود، در حالی که مردم در منزل ایشان بودند، فرمودند: «دوات و قلم بیاورید تا چیزی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید.» کسی در آن میان بود که گفت: «ان الرجل لیهجر، حسبکم کتاب الله»؛ یعنی نعوذ بالله، پیامبر هذیان می گوید! از قرائن تاریخی پیداست که گوینده ی این سخن کیست. شیعه و سنی تقریباً متّفق اند. البتّه متأسّفانه گروهی از علمای اهل سنت این جریان را توجیه کرده و گفته اند که این حرف بدی نیست. او بعدها نیز می گفت روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن جمله را فرمودند، می خواستند مساله ی خلافت را مطرح کنند؛ ولی من صلاح ندانستم.

روی دیگر چنین سخنی این است که اسلام نیاز به ولیّ ندارد و کتاب برای ما کافی است؛ در حالی که شیعه و سنّی به شکل متواتر نقل کرده اند که حضرت به صراحت فرمودند: «إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَیْتِی».(۱) هر چند

---

۱- . کمال الدین و تمام النعمه، ص۶۴، شبهه الزیدیه حول الغیبه و رد أحد المشایخ عنها.

بعضی ها این روایت را هم تحریف کرده و گفته اند: «کِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّتِی»!

شبهه از این جا شروع شد که گفتند: «قانون خدا وجود دارد و این برای ما کافی است. خدا فرموده است نماز بخوانید، که می خوانیم؛ روزه بگیرید، که می گیریم؛ حج بروید که می رویم. دیگر کتابت حدیث معنا ندارد و فقط باید کتاب خدا را حفظ کرد! اگر بخواهیم حدیث بنویسیم، کتاب خدا از بین می رود». لذا نوشتن حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در دوره ای منع شد؛ تنها به این خاطر که احادیث پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم در بیان فضایل اهل بیت علیهم السلام صراحت داشت.

این شبهه، ظاهر فریبنده ای دارد؛ چرا که در ظاهر می گوید: «روایت به اندازه ی قرآن اهمیت ندارد؛ لذا نگذارید قرآن از بین برود!»؛ در حالی که کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مفسّر قرآن است و اگر برای قرآن تبیین کننده ای نباشد، متشابهات آن به دل خواه افراد، معنا می شود. قرآن هم می فرماید: «وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَیْهِم...».(۱)

## جعل شخصیت در مقابل اهل بیت علیهم السلام

عمل بعدی جبهه ی باطل برای تنها ساختن ولیّ خدا، بعد از ممانعت از نشر فضایل اهل بیت علیهم السلام، پرداختن به جعل شخصیت بود؛ شخصیت های علی البدل ساختند که در دنیای سیاست کار رایجی است. از این رو، در برابر امیرالمومنین علیه السلام که حقیقتاً صاحب فضایل است، برای دیگران فضیلت جعل کردند. در این زمینه، معاویه دو کار عمده انجام داد: اول دستور داد که کسی حق ندارد درباره ی فضایل علی علیه السلام و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام حدیث نقل کند، وگرنه کشته خواهد شد. بعد هم به استاندارانش دستور داد برای اشخاصی فضیلت نقل کنند. کار جعل فضایل به اندازه ای رایج شد که خود معاویه گفت بس است! جعلیاتی هم چون: «مَثَل اصحاب من، مَثَل ستارگان آسمان است؛ به هرکدام اقتدا کنید، هدایت می شوید» را نقل

---

۱- . نحل (۱۶) آیه ی ۴۴.

کردند، اما خوب بودن همه ی صحابه، خلاف سخن صریح کتاب خدا است که می فرماید: داخل صحابه، منافقین هم وجود داشته اند.(۱)

یا این که گفتند: «علی جوان و خشن است و دیگران اهل عطوفت هستند»! فضایلی که همه اش دروغ است. برای این که معلوم شود واقعاً اهل عطوفت نبودند، جریان «رده» را مطالعه کنید. چون عده ای «یدخلون فی دین الله افواجاً» بودند و دین در قلب آن ها نفوذ نکرده بود؛ از این رو گروهی مرتد شدند. اما خود اهل سنت نوشته اند که مخالفین، به عنوان مرتد کشته می شدند؛ به گونه ای که بعضی از این لشکرکشی ها، مثل جریان «مالك بن نمیره»، به افتضاح کشیده شده بود. با وجود همه ی این جریانات، حضرت امیر علیه السلام را به خشونت متهم می کردند.

از این نوع شبهات در طول تاریخ فراوان بوده است؛ اما خدای متعال خواسته است که همه ی این جعل فضیلت ها برای اهل بصیرت روشن شود. یکی از لطائف کار این است که جعلی بودن این فضایل، قرائن متعددی دارد. برای مثال؛ فضیلتی را که برای اهل بیت علیهم السلام حقیقت دارد، جعل کرده اند. برای نمونه ، در برابر «الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ سَیِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّه»، جعل کردند که کسانی نیز پیرمردهای اهل بهشت هستند. یا این که هر چه درباره ی امیرالمومنین علیه السلام فضیلت گفته شده بود را عیناً برای دیگران نقل کردند.

### تحریف معنای «دین» و «مسلمان بودن»

حقیقت دین چیزی جز تسلیم بودن در مقابل خدای متعال نیست: «إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ...».(۲) این تسلیم بودن، زمانی در انسان ثبوت پیدا می کند که انسان در مقابل «ولیّ خدا» تسلیم باشد:

---

۱- . [آیات متعددی از سوره ی منافقون، مجادله و توبه به این مساله اشاره کرده است. برای مثال در آیه ی شریفه ی ۱۰۱ از سوره ی مبارکه ی توبه می خوانیم: «وَ مِمَّنْ حَوْلَکُمْ مِنَ الْأَعْرابِ مُنافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدینَهِ مَرَدُوا عَلَی النِّفاقِ... ؛ گروهی از عرب های بادیه نشین که گرد شما را گرفته اند منافقند و گروهی از مردم مدینه نیز در نفاق اصرار می ورزند...».]

۲- . آل عمران (۳) آیه ی ۱۹.

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونى يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحيمٌ».(۱)

تولی به ولیّ خدا، گوهر دین است؛ و احکام شریعت، آداب ظاهری دین هستند؛ اما عده ای پس از رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم معنای دین داری را تحریف کردند؛ تحریف هایی که تا امروز نیز ادامه دارد. یک نگاه معتقد است که دین، منحصر به همین آداب ظاهری است؛ پس هر کس را که بیش تر نماز بخواند، مقدس تر می داند. نگاه دیگر که تدریجاً شکل گرفت و هم اکنون نیز وجود دارد، این است که دین، مجموعه ای است از «تجارب باطنی» یا به قول امروزی ها «تجارب قدسی»، «تأملات»، «رازدانی»، «رمزدانی»، «ریاضت کشی»، «حالات باطنی» و «مقامات باطنی»، که رسیدن به آنها آداب و فرمول هایی دارد و اگر کسی به آن آداب عمل کند به نتیجه می رسد. از این رو اهل سنت کتابی به نام «منازل السائرین» دارند که تصور می کنند پلکانی به سوی خدا وجود دارد. البته این حرف ها مطلقاً باطل نیستند؛ اما این تحریفی است که ایجاد شده و کم کم به جایی رسیده است که برای رسیدن به خدا نیز، فرمول طراحی کرده اند. با این تعاریف، «ولیّ خدا» چه جایگاهی دارد؟ این ظهور شعار «حَسبُنا کِتابُ الله» است.

درباره ی امور اجتماعی نیز برخی می گویند: اولاً این امور، ظاهری هستند و اعتبار چندانی ندارند؛ ثانیاً ربطی به دین ندارند و خود مردم باید آن را سامان دهند! آغاز این تفکّرات در صدر اسلام، موجب موثر واقع شدن فتنه ها و تنها شدن ولیّ خدا گردید. از زمانی که دین داری، فقط به رمزدانی و نماز و روزه تعریف شد و همه ی صحابه، عادل و محترم شمرده شدند، به تدریج امیرالمومنین علیه السلام با طلحه و زبیر در یک منزلت قرار گرفتند؛ تنها به این دلیل که هر دو صحابی هستند. اینجاست که فتنه تأثیر خود را گذاشت و وقتی که طلحه و زبیر پرچم بلند کردند، مردم زیر آن جمع شدند؛ معاویه هم «خال المؤمنین» شد. امّا امیرالمومنین علیه السلام کجا و معاویه کجا؟!

---

۱- . آل عمران (۳) آیه ی ۳۱.

در برخی منابع از حضرت امیر علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «اَلدَّهْرُ اَنْزَلَنی ثُمَّ اَنْزَلَنی حَتّی یُقالُ مُعاوِیَهُ وَ عَلیٌّ».(۱) معاویه کسی است که تا فتح مکه، خود و پدرش بت پرست بودند؛ بعد از فتح مکه هم به اکراه اسلام آوردند؛ به همین دلیل جزو طُلَقا یا آزادشدگان به دست حضرت هستند. یعنی در حقیقت آن ها برده بودند؛ اما امیرالمومنین علیه السلام اولین مومن به نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هستند و در بدو تولد قرآن خوانده اند. مجاهدات و بت شکنی و دیگر فضایل نامتناهی حضرت، جای خود دارد.

امروزه ما نگران فتنه هایی مانند: ماهواره، فیلم، ویدئو، رمان و... نیستیم. این فتنه ها نمی توانند در فضای روشن انقلاب تأثیرگذار باشند. در سال ۱۳۵۷ از این فتنه ها زیاد بود؛ اما امام خمینی قدس سره باذن الله تبارک و تعالی جوانان را از این فتنه ها نجات دادند و به مقام شهادت رساندند. مهم، شبهه ها هستند؛ شبهاتی مثل شبهه دین حداقلی که می گوید: «دین، فاقد حکومت و سیاست است». یا شبهه ی دیگری که معتقد است برای تفسیر دین، روحانیّت لازم نیست؛ دین، طبقه ی مفسّر ندارد و هر کسی خودش دین را می فهمد و عمل می کند؛ حق و باطل هم ندارد؛ لذا هر کس به هر شکلی دین را بفهمد، بالنسبه حق است. این شبهه «تکثّرگرایی» است. بر اساس این شبهات، خداوند متعال زندگی اجتماعی مردم را به خودشان واگذار کرده است تا هر طور که می خواهند زندگی کنند. تا جایی که می گویند: «دین جز معاد و توحید، و مجموعه ای از اخلاقیّات محدود، چیزی ندارد و هرچه جز این هاست، جزو عرضیات دین است. اگر در اسلام هم حرفی از آن ها زده شده است، حرف دین نیست؛ بلکه به تناسب شرایط گفته شده است. مثل این که در کتاب صرف، حرفی هم از نحو گفته شده باشد. نحو ربطی به صرف ندارد؛ ولی به تناسب گفته می شود.

اگر این شبهه ها قوت بگیرند، زمینه ای در جامعه پدید می آیند که فتنه ها به راحتی مؤثر می شوند و اگر کسی ادعایی کند، دورش جمع می شوند. اینها موجب

---

۱- . «روزگار مرا به قدری پایین آورد که کنار معاویه گذاشت تا جایی که گفتند: «علی و معاویه»!

می شود که اولیای الهی تنها بماننـد و مردم دین دار هم خود را محتاج اولیای خـدا نبیننـد. اگر در جریان فتنه ها و شـبهه ها در تاریخ اسـلام بیندیشیم، به همین نتایج خواهیم رسید. سیدالشهدا علیه السلام نیز به همین شکل تنها شدند. مردم طوری پراکنده شدنـد که حتی احکـام فقهی و مسائـل حلاـل و حرام خود را نیز از سیدالشـهدا علیه السـلام نمی پرسـیدند؛ بـا این که ایشـان، گذشـته از فضایلی که شـیعه نقل می کند، سـبط پیامبر و صـحابی ایشان بودند. این شـبهه ها و فتنه ها که از عوامل مهم تنهایی حضـرت بودند. در یک لحظه یا یک دوره ایجاد نمی شوند؛ بلکه برنامه ریزی تاریخی پشتیبان این قضیه ها است. لذا بلافاصله پس از سـلام دادن به حضـرت به عنـوان «وتر موتـور»، یـک امت را لعن می کنیم: «فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّهً أَسَّسَتْ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ».

## بالا بودن هدف در دستگاه اولیای الهی

یکی دیگر از عوامـل تنهـایی ولیّ خـدا، هـدف ایشـان است که خیلی فراتر از چیزی است که اهـل دنیا و طواغیت به دنبال آن هسـتند. هدف سیدالشـهدا علیه السلام تامین رفاه و عیش دنیایی انسان ها و یا توسعه ی مادی و تکامل مادی نبود. اگر حضرت به دنبال این هـدف بودنـد، همه به سـرعت با ایشان همراه می شدنـد. هدف اصـلی ایشان، تأمین شـهوات و ارضای غرایز مردم نبود؛ اگرچه نیاز مادی مردم نیز در حکومت دینی و در جامعه ای که بر محور اولیای خدا شکل می گیرد، به بهترین وجه و در شکـل معقول تـأمین می شود، ولی هـدف اولیـای الهی از «رفـاه»، «امنیت مادی» و حتی «آزادی» مورد نظر تمـدن های مادی و «توسـعه»ای که آن ها تعقیب می کنند، برتر است. از این رو هیچ یک از اولیای الهی در آغاز دعوت خود، مردم را به رفاه دنیا دعوت نمی کردنـد؛ در حـالی که به طور معمول، بعثت ایشـان مقـارن با زمانی می شـد که وضـعیت مادی بسـیاری از جوامع، مناسب نبوده است.

برای نمونه، جامعه ی عصـر نبّی مکرم اسـلام صـلی الله علیه و آله و سلم از نظر امنیت و رفاه بسیار عقب مانده بودند، اما با این وجود، حضرت در بدو بعثت از وضعیت بد زندگی و امنیت

اجتماعی سخن نگفتند، بلکه فرمودند: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تُفْلِحُوا» و بلافاصله مردم را به معاد دعوت کردند؛ با این که این دعوت، برای انبیاء بسیار سنگین تمام می شد. انبیای الهی در جوامعی که ادراک شان ضعیف و تعلّقشان به دنیا شدید بود، به دلیل دعوت به معاد و زندگی پس از مرگ، به جنون متهم می شدند؛ این جریان در آیات متعددی از قرآن شرح داده شده است. اما چرا با وجود همه ی این زحمات، دعوت انبیا این گونه آغاز می شود؟ چون می خواستند انسان را به مقام توحید، زهد، یقین و رضا برسانند؛ رسیدن به این هدف بدون یقین به آخرت و ایمان به الله ممکن نیست. وقتی هدف، رفیع شد، طبیعی است که همراهان واقعی، دیرتر و کم تر پیدا می شوند؛ چون همه مردم برای آن هدف های رفیع آماده نیستند و همت ندارند.

## اجتناب اولیاء الهی از فریب و تزویر

از دیگر عوامل تنهایی اولیای خدا این است که آن ها حاضر نیستند با حیله و تزویر، مردم را به سوی خود جذب کنند و به هدف برسانند، بلکه می خواهند مردم از سر بصیرت و آگاهی و فهم به سوی خدا بیایند؛ چون تنها طریق صحیح سیر به سمت خدای متعال این مسیر است. هم چنان که قرآن کریم می فرماید: «وَ هَدَيْناهُ النَّجْدَيْن».(۱)

مدیریت و رهبری انبیا به نحوی است که حق و باطل را آشکار می کند تا وقتی مردم می خواهند تصمیم بگیرند، با بصیرت و آگاهی تصمیم بگیرند؛ لذا اگر در حکومت امیرالمومنین علیه السلام یا در برخورد اولیای الهی مواردی به ظاهر توجیه ناپذیر دیده می شود، به همین دلیل است. برای نمونه، زمانی که «طلحه» و «زبیر» پیش حضرت آمدند تا اجازه بگیرند و از مدینه خارج شوند؛ گفتند: «به قصد عمره می رویم.» اما حضرت فرمودند: «برای توطئه می روند و به دنبال فتنه هستند».

---

۱- . بلد (۹۰) آیه ی ۱۰.

یعنی ایشان با این که هدف آن ها را می دانستند، مانع شان نشدند. حضرت می دانستند که «ابن ملجم» قصد ترورشان را دارد، اما مانع نشدند. «مسلم بن عقیل» می دانست که «ابن زیاد» داخل خانه است، اما او را نکشت. موارد بسیاری از این قبیل وجود دارند که نشان می دهند ترور و فریب، مشکلی را حل نمی کند. اگر هدف این است که مردم به بصیرت برسند، باید طوری عمل کرد که حق و باطل روشن شود. باید مردم از قدرت اختیار برخوردار باشند تا «تکلیف» و «رشد» معنی یابد. سیدالشهدا علیه السلام طبق برخی نقل ها، در بین راه بارها خطبه خواندند و هشدار دادند؛ عده ای هم پراکنده شدند. هر چه مخاطرات شدیدتر می شد، عده ی بیش تری کاروان آن حضرت را ترک می کردند. حتی حضرت در شب آخر به اصحاب خود فرمودند: «بروید». البته مورخین نوشته اند با آن که حضرت در آن شب بیعت را از همه ی اصحاب حاضر برداشتند، دیگر کسی حاضر به رفتن نبود؛ همگی التماس کردند و ماندند.

هدف حکومت دینی این نیست که به هر قیمتی، ولو با دروغ و تزویر، مردم را حفظ کند؛ بلکه هدف، آشکار ساختن حق و باطل است؛ به نحوی که حجت بر همگان تمام شود و مانعی در مسیر ایمان انسان ها وجود نداشته باشد. برای رسیدن به این هدف، وجود شیاطین و فتنه ها لازم است. خداوند متعال در قرآن به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند:

«وَ کَذلِکَ جَعَلْنا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُوًّا شَیاطینَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ یُوحی بَعْضُهُمْ إِلی بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً وَ لَوْ شاءَ رَبُّکَ ما فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ ما یَفْتَرُونَ»؛(۱)

یعنی برای هر پیامبری دشمنی قرار دادیم؛ اعم از شیاطین انسی و جنی. شیاطین در بین خود الهاماتی دارند؛ بین آن ها حرف هایی رد و بدل می شود که زخرف القول هستند؛ ظاهر فریب و خوش ظاهر. اگر خداوند متعال می خواست،

---

۱- . انعام (۶) آیه ی ۱۱۲.

شیاطین نمی توانستند چنین کارهایی انجام دهند. یعنی خداوند متعال محکوم آن ها نبوده است؛ در مقابل فتنه ی آن ها، دست خدا بسته نیست. بنابراین به پیامبرش دستور می دهد که این ها را با افترا و تکلیف شان رها کن.

چرا خدای متعال به شیاطین اجازه می دهد که در مقابل انبیا بایستند؟ پاسخ این سوال را در آیه ی بعد فرموده است:

«وَ لِتَصْغی إِلَیْهِ أَفْئِدَهُ الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ وَ لِیَرْضَوْهُ وَ لِیَقْتَرِفُوا ما هُمْ مُقْتَرِفُونَ».(۱)

اصغاء غیر از سمع است. «سمع» یعنی شنیدن؛ ولی اصغا یعنی گوش دادن؛ گوش جان دادن. یعنی برای این که غیرمومنین و کسانی که راضی به این زخرف شده اند، حرف شیاطین را بپسندند و در هلاکتی که آن ها بودند، این ها نیز مبتلا شوند.

با توجه به هدف انبیا، نباید مردم به قیمت تبلیغات دروغ، هدایت شوند. همین مسأله موجب پراکندگی عده ی زیادی شده است. سیدالشهداء علیه السلام در حرکت خود، با وعده ی رسیدن به قدرت و غنایم و... مردم را جمع نکردند؛ برعکس؛ در بین راه، بارها هشدار دادند که پایان این راه مخاطره آمیز، حکومت و قدرت نیست، بلکه پایان آن شهادت است. لذا فرمودند: «هر کس می خواهد برگردد». این هم یکی از علل تنهایی سیدالشهدا علیه السلام و اساساً یکی از مشکلات پیش روی حکومت دینی است.

### رنگین تر بودن سفره معاویه

یکی دیگر از عوامل تنهایی ولی خدا، وسوسه های فراوان جبهه ی مقابل است. معمول این است که پول، قدرت، ثروت و مظاهر دنیا در جبهه ی باطل فراوان است. سفره ی معاویه رنگین تر است؛ در حالی که سفره ی امیرالمومنین علیه السلام هرگز مثل سفره ی معاویه نیست. آن ها به هر قیمتی تلاش می کنند مردم را حول خود جمع

---

۱- . انعام (۶) آیه ی ۱۱۳.

کنند. سران اقوام را با پول و وعده و وعید و براساس انگیزه های مادی جمع می کردند؛ اما در این سو، سیدالشهدا علیه السلام نمی خواست لشکرش براساس انگیزه های مادی شکل گیرد. بالعکس؛ ایشان می خواستند که این جنگ، عامل بلوغ و رشد اصحاب شان شود. حضرت امیر علیه السلام هم به همین دلیل در جنگ صفین، حکمیت را تا آخرین لحظه نپذیرفتند؛ تا جایی که قرآن بر سر نیزه رفت و حکمیت بر ایشان تحمیل شد. در ظاهر اگر ایشان یک سیاست مدار بودند، باید حکمیت را می پذیرفتند، تا حداقل حکم را خودشان تعیین کنند و ابوموسی اشعری حَکَم نشود؛ اما حضرت این کار را نکرد؛ چرا که بنا بر این است که فتنه ای اتفاق بیفتد و صفوف حق و باطل از یک دیگر جدا شوند و تدبیر ولیّ خدا در این جریان نقش دارد.

## درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.


آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹